

راه توده

فرگنده یاد بنیانگذاری
حزب توده ایران
دوره دوم «۱۰۰» مهر ۱۳۶۹

مصاحبه محمدعلی عمونی:

شباهت
رویدادهای
امروز
با کودتای
۲۸ مرداد

(ص ۲۳)

سرداران
مفلوبی که
به جنگ
مردم
و اصلاحات
آمده اند!

(ص ۱۱)

کنفکوی رادبونی "راه توده"

نیم گام های
کودتائی را
به گام بلند
کودتا
تبدیل نکنید!

(ضمیمه)

برگزاری جلسه شورای سردبیری و سیاستگذاری "راه توده"

در آستانه سالروز تاسیس حزب توده ایران و انتشار یکصدمین شماره دوره دوم

خطراتی که جنبش را تهدید می کند!

آرایش جدید نیروها در دو جبهه "ارتجاع و سرمایه داری تجاری وابسته" و "ضد ارتجاع و طرفدار اصلاحات" با تعمیق جنبش و طرح دیدگاه های اقتصادی اجتناب ناپذیر است! با تغییر آرایش نیروها در میان طرفداران اصلاحات، بخش طرفدار اصلاحات انقلابی بیش از آنکه به متحدین داخل حاکمیت متکی باشد، چاره ای نخواهد داشت جز طرح دیدگاه های اقتصادی - مردمی خویش، بسیج مردم به حمایت از خویش و یافتن متحدینی خارج از حاکمیت!

شورای سردبیری و سیاستگذاری "راه توده" روزهای ۸، ۹ و ۱۰ مهرماه تشکیل جلسه داد و پیرامون مسائل زیر به تبادل نظر و اتخاذ تصمیم پرداخت:
شرکت کنندگان در جلسه اتفاق نظر داشتند، که ضعف بزرگ نظام برآمده از انقلاب همه خلقی مردم ایران در سال ۵۷، عدم شکل گیری حاکمیتی یکدست و در خدمت اهداف ملی و دمکراتیک این انقلاب بود.

توطئه های پیاپی امپریالیسم جهانی، عملا در خدمت ناپایدارترین و عقب مانده ترین اقشار شرکت کننده در انقلاب، مانع شکل گیری چنین حاکمیتی شد. در تشدید این ضعف بزرگ انقلاب ۵۷، پیشداوری ها و ساده اندیشی های نیروهای مذهبی طرفدار آرمان های انقلاب نسبت به دیگر نیروهای انقلابی خارج از حاکمیت و توهم وحدت مذهبی نسبت به نیروهائی که در کنار آنها قرار گرفته بودند، توانست نقش مهمی ایفاء کند. ضعف ناشی از قرار نداشتن حاکمیت یکدست و در خدمت جنبش، اکنون نیز اصلاحات انقلابی برای بازگشت به آرمان های اولیه انقلاب را تهدید می کند. (بقیه در ص ۲)

اصلاحات

قدرت حکومتی!

(ص ۳۳)

فریبرز رئیس دانا:

خطر "اعتدال"

(ص ۵)

جان می گیرند

وقتی پول نداری!

(ص ۷)

"سووشون"

سیاوش کسرائی

(ص ۳۸)

نسل نوین

و دیدگاه های توده ای

(ص ۳۰)

کنفرانس

اقتصاد ملی

(ص ۴۰)

"راه توده" به مشی توده ای خود ادامه می دهد!

(بقیه مقاله خطرانی که جنبش راه...)

بسیار مهم مطبوعات موسوم به "دوم خردادی"، بر غفلت این مطبوعات و اصلاح طلبان درون و حاشیه حکومت در عدم درک - و نا موافق بودن بخشی از آنها - از اهمیت افشاگری اقتصادی و افشای وابستگی‌های اقتصادی مخالفان و توطئه‌کنندگان علیه جنبش تاکید شد.

شرکت‌کنندگان در اجلاس، به اتفاق آراء تحلیل راه‌توده از آرایش طبقاتی مخالفان جنبش و آرایش طبقاتی جنبش کنونی مردم ایران را تائید کرده و بر ضرورت توضیح بیشتر پیرامون آن تاکید کردند. آرایش نیروهای دو طرف، در دو جبهه "ارتجاع و سرمایه‌داری بزرگ و وابسته تجاری" و "جبهه ضد ارتجاع و طرفدار اصلاحات" بازتاب یافته و به "نبرد که بر که" در ایران بر سر سرنوشت قطعی انقلاب ۵۷ و حل مسئله «قدرت یکپارچه حکومتی» بیش از هر زمان دیگری هویت کامل طبقاتی بخشیده‌است. شناخت از این نبرد اجتماعی، اکنون در جامعه ایران به یک شناخت عمیق توده‌های تبدیل شده‌است. این امر یک پیروزی بزرگ برای حزب توده‌ایران محسوب می‌شود، که از ابتدای پیروزی انقلاب بر این نبرد و اجتناب ناپذیر بودن آن پای فشرده بود. در همین ارتباط، ضرورت بازانتشار اسناد مربوط به این امر در داخل کشور، تنظیم تبلیغات "راه‌توده" بر این محور و آشنا ساختن نسل جوان کشور با واقعیات مربوط به مبارزات حزب توده‌ایران در سال‌های اول پیروزی انقلاب در این عرصه مورد تاکید قرار گرفت. همسوئی سرمایه‌داری بزرگ تجاری و ارتجاع مذهبی با سیاست‌های امپریالیسم جهانی نیز امری قانونمند و نتیجه منطقی پیوند منافع و همسوئی آنها با یکدیگر است، که با منافع ملی مردم ایران در تضاد کامل قرار دارد. (بند ۳)

جنبش عمومی مردم ایران برای تحمیل عقب نشینی به جبهه ارتجاع و سرمایه‌داری تجاری بزرگ و وابسته، طی سال‌های گذشته دستاوردهای بزرگی داشته‌است. این جنبش توانست با بهره‌گیری از فرصت انتخابات ریاست جمهوری دوره هفتم نه تنها شکست سنگینی را متوجه مخالفان کنونی جنبش مردم کند، بلکه موفق شد آگاهی، هوشیاری و وسعت درک توده‌های خود را نیز به نمایش بگذارد. شاید تاریخ ایران چنین آگاهی وسیع و توده‌ای مردم ایران از حاکمیت را به خاطر نداشته باشد.

ارتجاع مذهبی، سرمایه‌داری بزرگ تجاری، غارتگران اجتماعی و همه خائنین و پشت‌کردگان به آرمان‌های انقلاب ۵۷ در یک پیوند ارگانیک و مافیائی تمام زمینه‌ها را برای «یکدست کردن حاکمیت خویش» بر ایران و نقطه پایان گذاشتن بر انقلاب ۵۷ فراهم ساختند. آنها پیروزی در انتخابات ریاست جمهوری دوره هفتم را آخرین مرحله از این توطئه می‌دانستند، اما در این آخرین گام با ناکامی روبرو شدند. توده‌های وسیع مردم توانستند با بهره‌گیری از این فرصت و در یک جنبش انتخاباتی چنین شکستی را به آنها تحمیل کنند. این پیروزی، البته تثبیت شده نیست و همانگونه که حوادث چهار سال گذشته نشان داده‌است، خطرات بسیاری جدی از سوی مخالفان اصلاحات انقلابی، با حمایت امپریالیسم جهانی آن را تهدید می‌کند.

زمینه‌های اجتماعی آنچه که در انتخابات دوره هفتم ریاست جمهوری به نمایش درآمد و به انتخاب آگاهانه آقای محمدخاتمی انجامید، پیش از آن در قیام‌های سرکوب شده مردم در اسلام‌شهر و قزوین به نمایش درآمده بود و در انتخابات مجلس پنجم نیز، در حد توازن آن روز نیروها خود را نشان داده بود. شرکت‌کنندگان در اجلاس اتفاق نظر داشتند، که جنبش کنونی مردم ایران علیرغم همه توطئه‌هایی که علیه آن صورت گرفته و باز هم خواهد گرفت، در نهایت خود، دارای آن ظرفیت، توان و آگاهی هست که بتواند دشواری‌های ناشی از مقاومت نیروهای مخالف را پشت سر گذاشته و

بنظر می‌رسد، ضرورت حاکمیت یکپارچه و یکدست توسط نیروهای مخالف اصلاحات بیش از نیروهای طرفدار اصلاحات درک شده‌است. به همین دلیل، آنها نشان داده‌اند، که پس از تحمل برخی عقب نشینی‌ها در دوران اخیر، دیگر عقب نشینی را برای خویش ممکن نمی‌دانند و مصمم به استفاده از همه امکاناتی که در اختیار دارند می‌کوشند تا آنچه را در سال‌های اخیر از دست داده‌اند باز ستانند و حرکت خود به سوی برقراری حاکمیت مطلق و یکپارچه را ادامه دهند. آنها حتی دیگر پروائی ندارند، که آن استحاله ضد انقلابی را که در تمام ۲۱ سال گذشته زیر شعارهای به ظاهر انقلابی پیش می‌بردند، از این پس بی نیاز از این شعارها در جامعه پیش برده و چهره عریان و ضد انقلابی خود را نشان دهند.

با این نگاه کلی به روند ۲۱ ساله "نبرد که بر که" در جمهوری اسلامی و ضعف بزرگ عدم وجود "حکومت یکپارچه" در خدمت انقلاب و جنبش کنونی، اجلاس سردبیری و سیاستگذاری "راه‌توده" دشواری‌های کنونی بر سر راه جنبش اصلاح طلبی و راهکارهای ممکن را به شرح زیر بر شمرد:

- ۱- دشواری‌های موجود بر سر راه اصلاحات و راه‌های مقابله با توطئه‌هایی که از ابتدای فروردین ماه گذشته علیه جنبش مردم تشدید شده‌است.
- ۲- تعلل‌ها و اشتباهات اصلاح‌طلبان درون حکومت و حاشیه حکومت در جریان رویدادهای توطئه‌آمیز سال‌های پس از انتخابات هفتمین دوره ریاست جمهوری،
- ۳- انگیزه‌های طبقاتی مخالفان تحولات و همسوئی عملی آنها با سیاست‌های امپریالیسم جهانی،
- ۴- توان، ظرفیت و سمت‌گیری جنبش توده‌ای مردم،
- ۵- پیروزی‌ها و موفقیت‌های مهم جنبش در دوران پس از انتخابات ریاست جمهوری،
- ۶- راهکارهای مقابله با توطئه‌ها و هدایت و رهبری جنبش در چارچوب خواست‌های همه جانبه آن،
- ۷- امر بسیار مهم "رهبری" جنبش و اتحاد نیروهای طرفدار جنبش و تحولات،
- ۸- توطئه اعتدال در اصلاحات؛ در چارچوب جلوگیری از تحولات و مقابله با سمت‌گیری انقلابی اصلاحات،
- ۹- انتخابات پیش روی ریاست جمهوری،
- ۱۰- تشدید تبلیغات نشریه "نامه مردم" علیه "راه‌توده" و دلایل آن.

با آنکه بندهای ۱ تا ۹ در ارتباط مستقیم با یکدیگر قرار دارند، یک یک موارد جداگانه بررسی شده و سپس راهکارهای مناسب برای تنظیم سیاست تبلیغی-ترویجی، در رابطه با نتیجه حاصل از کل آن تنظیم شد.

عمده‌ترین نقطه ضعف طرفداران جنبش و تحولات در حاکمیت جمهوری اسلامی و حاشیه حاکمیت کم بهاء دادن آنها به ضرورت و اهمیت افشاگری اقتصادی و استفاده از مطبوعات بعد از دوم خرداد سال ۷۶، جهت فراهم ساختن شرایط اجتماعی برای بسیج افکار عمومی یا هدف یورش به پایگاه اقتصادی مخالفان جنبش و تحولات تشخیص داده شد. این تعلل در حالی انجام شده که برای حل نهائی مسئله قدرت حکومتی و بیرون کشیدن آن از چنگ مخالفان تحولات، این یورش یک ضرورت تاریخی-اجتماعی است. (بندهای ۱ و ۲) در این بندها، ضمن ارج نهادن به افشاگری‌های سیاسی

به پیشروی خود به سوی اهداف خویش و تا حل نهائی تضاد بزرگ کنونی جامعه ادامه دهد. این تضاد در شکاف عمیق اجتماعی موجود بین ۸۰ درصد مردم غارت شده ایران و ۲۰ درصد غارتگران جامعه بازتاب یافته‌است و از این نظر، جنبش کنونی دارای گرایش‌های اقتصادی رادیکال و چپ است. بزرگترین ضعف جنبش در حال حاضر ضعف سازمانی آن است، که همه طرفداران جنبش و تحولات اصلاحی و انقلابی (اعم از نیروهای خارج و داخل ایران و داخل یا خارج حاکمیت) برای کوشش جهت برطرف سازی این ضعف وظیفه‌ای ملی و تاریخی برعهده دارند. (بند ۴)

جنبش مردم، در انتخابات ریاست جمهوری، انتخابات شوراهای و انتخابات مجلس ششم توانست برخی از ارگان‌های حکومتی را از چنگ جبهه ارتجاع- سرمایه‌داری بزرگ و وابسته تجاری خارج کند، اما هنوز فرود ضربات سنگین به ساختار اقتصادی- مافیائی حاکم و تغییر توازن نیروها در حاکمیت و به سود جنبش مردم تحقق نیافته‌است. در این زمینه نیز، حتی از تمام ظرفیت ارگان‌های حکومتی که از چنگ جبهه مخالفان تحولات بیرون کشیده شده، برای تحقق این خواست قطعی توده‌های مردم استفاده نشده‌است.

با توجه به این امر و با توجه به تعلق‌های سه سال گذشته برای افشای پایگاه طبقاتی مخالفان تحولات و مافیای قدرت، شورای سردبیری و سیاستگذاری راه‌توده در اجلاس سه روزه خود آخرین مواضع و سخنان آقای «محسن آرمین»، سردبیر نشریه «عصرما»، ارگان سازمان مجاهدین انقلاب اسلامی و نماینده مردم تهران در مجلس ششم را که در آن وعده داده‌است «مبارزه با رانت‌خواری» کانون‌های قدرت، حداقل کار و وظیفه مجلس ششم است» و مصاحبه آقای ابوالقاسم سرحدی‌زاده، دبیر کمیسیون اجتماعی مجلس ششم را که خواهان «جمع کردن بساط هزار فامیل در ایران» شده و در واقع یورش به مافیای ثروت و قدرت را وعده داده، مواضعی امیدوارکننده ارزیابی و ابزار امیدواری کرد مجلس ششم و اصلاح طلبان واقعی و طرفدار تحولات اساسی و انقلابی، در هر مکان و موقعیتی که قرار دارند در این جهت گام‌های بلند بردارند. در همین ارتباط، سخنان آقای «میرحسین موسوی»، نخست وزیر دوران جنگ، در مخالفت با خصوصی سازی لجام‌گسیخته، ضرورت وجود دولت قدرتمند و مبارزه با «رانت‌خواری» مراکز قدرت نیز، که در مراسم افتتاح موسسه مطالعاتی «دین و اقتصاد» بیان شده، مثبت ارزیابی شده و از اینکه این نوع موضع‌گیری‌ها بازتاب وسیع و لازم را در مطبوعات داخل و خارج کشور ندارد، ابراز تاسف شد. باید امیدوار بود، که این نوع مواضع و موضع‌گیری‌ها مشابه بیش از پیش در سطح جامعه گسترش یافته و مبنای اصلاحات انقلابی از سوی طرفداران آن در حاکمیت، حاشیه حاکمیت و خارج از حاکمیت (اعم از مذهبی و یا غیر مذهبی) در جامعه تدقیق یابد. (بند ۵)

شعار «آرامش فعال»، بعنوان استراتژی اعلام شده از سوی نیروهای طرفدار تحولات در درون و حاشیه حاکمیت (بویژه از سوی جبهه مشارکت ایران اسلامی و دفتر تحکیم وحدت دانشجویی) نیز مورد بحث و بررسی قرار گرفت. شورا، ضمن تأیید نگرانی‌های ناشی از کوشش مخالفان جنبش برای بهره‌گیری از اعتراض‌ها و عصیان‌های خیابانی مردم و بویژه جوانان، به این نتیجه و درک رسید که استراتژی «آرامش فعال» دارای دو بخش است:

بخش اول این استراتژی، تأکید بر «حفظ آرامش» و پافشاری بر سیاست جلوگیری از تنش‌های خیابانی و بهره‌گیری مخالفان جنبش از این نوع تنش‌ها برای نظامی کردن فضای جامعه و یورش سازمان یافته به جنبش و طرفداران اصلاحات در سه بخش حاکمیت، حاشیه حاکمیت و سطح جامعه‌است؛

بخش دوم این استراتژی «ادامه اصلاحات» است، با هدف تغییر توازن نیروهای داخل حاکمیت به سود خواست‌های اقتصادی-سیاسی جنبش و افزایش «قدرت حکومتی» به سود جنبش.

نشانه‌های نگران‌کننده‌ای از تعلق و اختلاف نظر در بخش دوم این استراتژی وجود دارد، که از فروردین ماه گذشته و همزمان با یورش به مطبوعات و اوج گیری توطئه‌ها، در میان اصلاح طلبان و طرفداران جنبش در درون و حاشیه حکومت و همچنین تشکل‌های کارگری و دانشجویی موجود در کشور تشدید شده‌است.

ریشه‌های این تعلق و اختلاف باز می‌گردد به عدم وحدت نظر طراحان و رهبران این استراتژی بر سر ضرورت تغییر ساختار اقتصادی کشور، وداع قاطع با برنامه امپریالیستی «تعدیل اقتصادی» و حرکت در جهت تنظیم و تدوین یک اقتصاد ملی و مستقل برای کشور.

این اختلاف نظرها و تعلق‌ها، در عمل موجب ناتوانی در بهره‌گیری از امکانات قانونی و حقوقی از دو نهاد مهم قانونگذاری و اجراییه از یکسو و عدم تحرک تشکل‌ها و سازمان‌های صنفی و سیاسی در جهت پیشبرد آرام و دور از تشنج اصلاحات و تحمیل عقب نشینی به مخالفان اصلاحات شده‌است.

نشانه‌های این اختلافات و زمینه‌های برخی جدائی‌ها و شکل‌گیری برخی اتحادها با نیروهای طرفدار تحولات در خارج از حاکمیت را می‌تواند در کارنامه چند ماه اخیر مجلس ششم بر شمرد، نه تنها قوه مجریه طی ۳ سال لوایحی در زمینه تغییر ساختار اقتصادی کشور و کوتاه سازی دست مافیای اقتصادی از ارکان حکومتی به مجلس نبرده، بلکه مجلس ششم نیز علیرغم همه حمایتی که مردم از آن می‌کنند، همچنان اسیر جدال‌های سیاسی و برخی لوایح فرعی، نظیر تحصیل دختران در خارج از کشور باقی مانده‌است. این درحالی است که مجلس می‌توانست و ضرورت دارد برای تغییر ساختار قوه قضائیه اساسی‌ترین لوایح را در دستور کار خود قرار دهد و یا لوایحی در خصوص نظارت دولت بر بنیادهای عظیم اقتصادی را به بحث مجلس گذاشته و افکار عمومی را به حمایت از این لوایح بسیج کند. در بحث پیرامون همین نوع عرصه‌هاست، که مردم با ریشه‌های اقتصادی مخالفت با اصلاحات و چهره واقعی مخالفان ضد انقلابی آشنا خواهند شد.

شواهد موجود نشان می‌دهد که «جبهه گسترده ضد ارتجاع» اگر نتواند بر سر اصول کلی تغییر ساختار اقتصادی کشور به تفاهم ضروری در این مقطع دست یابد، برای خروج از بن‌بست و حرکت به جلو پاره‌ای جدائی‌ها و انشقاق‌ها در آن اجتناب ناپذیر است. این جدائی‌ها، که نشانه‌های آن در موضع‌گیری‌های اخیر نمایندگان مجلس نیز سایه روشن‌های خود را نشان داده‌است، تا آستانه انتخابات هشتمین دوره ریاست جمهوری بیش از پیش آشکار خواهد شد و دو بخش طرفداران تعمیق اصلاحات و طرفداران رفرم‌های سطحی و دوری از اصلاحات انقلابی از یکدیگر فاصله خواهند گرفت. این امر در صف اصلاح طلبان خارج از حاکمیت و حاشیه آن نیز در حال شکل‌گیری و بروز است.

پس از بحث و بررسی پیرامون جوانب مختلف این روند، این نتیجه حاصل شد، که ادامه اجتناب ناپذیر برخی اختلاف نظرهای اقتصادی و سیاسی در «جبهه ضد ارتجاع» دو سمت گیری را در برابر این جبهه قرار خواهد داد:

۱- بخش ناموافق یا تعمیق اصلاحات - بویژه در عرصه اقتصادی - بصورت بسیار طبیعی و برخاسته از گرایش‌های طبقاتی، به سمت بخش‌هایی

از نیروهای درون جبهه ارتجاع و سرمایه‌داری بزرگ تجاری متمایل خواهد شد و متحدینی را در این جبهه جستجو خواهد کرد.

۲- بخش طرفدار تعمیق اصلاحات، با گرایش دفاع از آرمان‌های واقعی انقلاب بهمن در عرصه‌های اقتصادی و سیاسی، برای نخستین بار در تاریخ ۲۱ ساله جمهوری اسلامی و متأثر از خواست جنبش راه‌هائی را برای پیوند با نیروهای همسو با خواست‌های اقتصادی و سیاسی خود در خارج از حاکمیت و حاشیه آن جستجو خواهد کرد.

سمت گیری آشکارتر سیاسی-اقتصادی تشکل‌ها و سازمان‌های سیاسی حاضر در جامعه تا آستانه انتخابات آینده ریاست جمهوری، بدلیل نیاز به جلب حمایت توده‌های مردم، متأثر از خواست‌های اقتصادی و سیاسی آنها خواهد بود. تشدید و صریح شدن این سمت‌گیری‌ها نیز عملاً تغییر آرایش نیروها و جبهه‌بندی‌های جدید را در میان نیروهای طرفدار اصلاحات به همراه خواهد آورد.

در این عرصه، روز به روز بر اهمیت و ضرورت طرح دیدگاه‌های طرفداران خارج از حاکمیت جنبش در سطح جامعه در دستور قرار می‌گیرد. هر گونه تأخیر در استفاده از فضای سیاسی موجود در کشور، برای بردن این دیدگاه‌ها به اعماق جامعه یک غفلت بزرگ است. طرح این دیدگاه‌ها، توده‌های نگران از توان بخش‌های ناپیگیر اصلاح طلبان درون و حاشیه حاکمیت را با اصلاح طلبانی خارج از حاکمیت اما همسو و همراه با جنبش و خواست‌های مردم آشنا می‌کند.

گسترش این روند، در عین حال بر شتاب طرفداران تعمیق اصلاحات و مدافعان تغییر ساختاری اقتصاد کشور در «جبهه ضد ارتجاع» و در طیف حکومتی اصلاحات خواهد افزود. بدین ترتیب، فشار از خارج و از درون جامعه برای پیشبرد اصلاحات که تاکنون بصورت طرح خواست‌های نامنظم و پراکنده مردم پیش برده می‌شد، به فشار منظم، هدفمند و سازمان یافته تبدیل خواهد شد. انعکاس این فشار به حاکمیت، در عین حال به تقویت موضع اصلاح طلبان درون حاکمیت نیز خواهد انجامید.

بخشی از تلاش برای طرح دیدگاه‌های صریح اقتصادی-سیاسی طرفدار اصلاحات در خارج از حاکمیت، متوجه و معطوف به سازمان‌ها و تشکل‌های موجود کارگری، دانشجویان، زنان، دانش آموزان و حتی بدنه نیروهای مسلح در کشور است. این تلاش، در مجموع خود باید بتواند ضمن تقویت امید مردم به رهبرانی از میان خود آنها و در میان طرفداران خارج از حاکمیت جنبش مردم، سدهای موجود بر سر راه اجرای برنامه‌ای که آقای محمدخاتمی پیش از انتخابات اعلام کرده و در تمام دوران پس از انتخابات نیز بر آن پای فشرده را از میان بردارد و بر توان سازمان یافته جنبش در حمایت از آن اهداف بیافزاید! (بندهای ۶ و ۷)

در این نشست، عملکرد نشریه «راه توده» در حمایت قاطع از محمد خاتمی در انتخابات ریاست جمهوری و موضعی که در کلیه انتخابات دهه ۷۰ اتخاذ کرده، سیاست حمایت از جنبش مردم، دفاع از مبارزات حزب توده ایران و کارزار بسیار مهم افشاگری و آگاه سازی و بردن دیدگاه‌های مطرح شده در نشریه «راه توده» به داخل کشور و دیگر عرصه‌ها، بعنوان یک مجموعه مورد بررسی قرار گرفت و موفق ارزیابی شد.

شورا وسعت استقبال از «راه توده» را چه در داخل و چه در خارج از کشور دستاوردی مهم برای حزب توده ایران دانست و بر رفع موانع مالی برای گام‌های بلندتر در این زمینه، بویژه در جهت تکامل شبکه اینترنت راه توده، باتوجه به گسترش استفاده از این شبکه در داخل کشور تأکید کرد و از همه

اعضاء و هواداران حزب و کلیه علاقمندان به حرکت سریع تر و پربارتر نشریه خواست تا با هر آنچه در توان و امکان دارند به یاری «راه توده» برخیزند!

در ادامه بحث پیرامون نقش و عملکرد نشریه «راه توده» و تلاش آن برای آگاه‌سازی و حرکت با جنبش مردم در داخل کشور، اعضای ششوی سر دبیری و سیاستگذاری «راه توده» با تفاق آراء گزارش افشاگرانه مربوط به سخنرانی «سایروس ونس» وزیر خارجه اسبق امریکا در نیویورک را که طی آن طرح توطئه‌آمیز «اعتدال در توسعه سیاسی» را مطرح کرده بود، یکی از مهم‌ترین مطالب افشاگرانه دوران اخیر «راه توده» ارزیابی کردند. (این سخنرانی و گزارش افشاگرانه راه توده در این ارتباط در شماره ۹۲ راه توده - بهمن ماه ۷۸ منتشر شده است)

اجلاس با مرور رویدادها و فعل و انفعالات سیاسی یکسال گذشته، نشانه‌های قطعی و پر قدرت پیگیری طرح امریکا برای جلوگیری از تعمیق اصلاحات و به انحراف کشاندن آن را در حاکمیت جمهوری اسلامی بازشماری و بررسی کرد و به این نتیجه رسید:

آنچه از زبان «سایروس ونس»، مدتی پس از پیروزی محمدخاتمی در انتخابات ریاست جمهوری و در سمینار «ایران پس از انتخاب محمدخاتمی» در نیویورک مطرح شد، بسرعت در داخل ایران به راهنمای کارزار منحرف سازی اصلاحات از مسیر واقعی آن تبدیل شد. این طرح، تاکنون بارها از دهان شخصیت‌های سیاسی جمهوری اسلامی - بویژه در جبهه ارتجاع و سرمایه‌داری بزرگ تجاری و شخصیت‌هائی نظیری آیت‌الله مهدوی کنی، محمدرضا باهنر و دیگران - و برخی اعضای رهبری حزب کارگزاران سازندگی - نظیر «حسین مرعشی» جانشین دبیرکل این حزب - به اشکال مختلف مطرح شده است. در راس این شخصیت‌ها، «علی اکبر هاشمی رفسنجانی» قرار دارد، که آشکارا نه تنها از «اعتدال» پیشنهادی «سایروس ونس» دفاع می‌کند بلکه در جهت تحقق آن عمل می‌کند و با کمال تأسف باید پذیرفت که تاکنون این طرح در ایران، توسط کارگزاران داخلی آن بدقت پیش برده شده و هدایت شده است.

از جمله عرصه‌های مهم کارزار آینده طرفداران اصلاحات انقلابی در داخل و خارج کشور را افشای این طرح توطئه‌آمیز امریکا و طرفداران و مجریان آن در داخل کشور است. (بند ۸)

در ارتباط با انتخابات پیش‌روی ریاست جمهوری، اتفاق نظر وجود داشت، که حمایت قاطع از محمدخاتمی تا وقتی ایشان بر سر مواضع اعلام شده خود ایستاده است، سیاست تغییر ناپذیر «راه توده» است، در عین حال «راه توده» استقلال نظر خود را در چارچوب «اتحاد و انتقاد» برای انتقاد از نارسائی‌های دولت ایشان حفظ می‌کند.

شورا، انتخابات آینده ریاست جمهوری را بسیار مهم ارزیابی کرد و با ابراز نگرانی از موفق شدن مخالفان اصلاحات برای دلسرد کردن مردم از شرکت در انتخابات، بر ضرورت تهییج مردم برای شرکت در انتخابات تأکید کرد. در این زمینه نیز، یگانه راه حل بسیج عمومی مردم برای شرکت در انتخابات آینده ریاست جمهوری، اعلام صریح موانع موجود بر سر راه اصلاحات طی دوران بعد از انتخابات هفتمین دوره ریاست جمهوری، اعلام برنامه های اقتصادی منطبق با خواست ۸۰ درصد مردم غارت شده ایران و طلب یاری ملی از عموم مردم برای مبارزه با مافیای اقتصادی است. این مجموعه در نهایت امر، یعنی بسیج مردم برای یورش به پایگاه اقتصادی مخالفان اصلاحات و در هم کوبیدن توان و قدرت حکومتی توطئه‌گران.

در این عرصه، وصل کردن بدنه نیروهای مسلح کشور (سپاه پاسداران انقلاب اسلامی، بسیج سپاه پاسداران، ارتش و نیروهای انتظامی) و

(رئیس دادگستری مرکز و صادر کننده حکم توقیف)، "معصومی" عضو مجلس خبرگان رهبری از تربت حیدریه و کارگزار واعظ طبسی در این مجلس، "آیت‌الله شاهرودی" رئیس قوه قضائیه و "رهبر" گرفته شد. این جلسه پس از مذاکرات طولانی "رهبر" و "واعظ طبسی" در مشهد تشکیل شد و در آن "رهبر" خطاب به کسانی که در جلسه حاضر بودند گفته است "جامعه را باید به سمت آرامش برد، مطبوعات مزاحمت!"

لیست اولیه توقیف مطبوعات در همین جلسه تهیه شد و دست رئیس دادگستری مرکز برای تکمیل تدریجی این لیست، پس از بازگشت به تهران و واکنش دیگر مطبوعات نسبت به توقیف گروه اول مطبوعات باز گذاشته شد.

مهاجرانی می ماند!

جنجالی که روزنامه‌های رسالت و کیهان، همسو با سیمای جمهوری اسلامی برای تحمیل استعفا به عطاءالله مهاجرانی سازمان داده بودند، با نامه عطاءالله مهاجرانی در تکذیب این استعفاء بی حاصل ماند. پیش از آن، محمدخاتمی در مصاحبه با خبرگزاری قطر، که در همین ارتباط از وی سؤال کرده بود گفته بود: "ما با هم آمده‌ایم و با هم نیز می‌رویم!"

تردید نیست که این نوع تکذیب‌ها پایان جنجال‌ها علیه عطاءالله مهاجرانی و در حقیقت فشار برای خارج ساختن وزارت ارشاد اسلامی از زیر نفوذ محمد خاتمی نخواهد بود و در آینده نزدیک شاهد نمونه‌های جدیدی از آن خواهیم بود.

پول اوباش حادته آفرین

در خرم‌آباد را چه کسانی دادند!

انتشار گزارش شورای امنیت ملی از بلوای سازمان یافته گروه‌های فشار در خرم‌آباد، با هدف جلوگیری از ادامه کار اردوی نوبتی دفتر تحکیم وحدت دانشجویی، برای اولین بار اشاره به برخی فرماندهان رده بالای نیروهای انتظامی در سازماندهی و اجرای این بلوا و اعزام آنها از شهرستان‌های مختلف برای اجرای ماموریت به خرم‌آباد داشت. نقش سردار نقدی در آنچه که در خرم‌آباد گذشت، چنان آشکار بود که دیگر باقی ماندن وی در پست فرمانده حفاظت اطلاعات نیروهای انتظامی ممکن نبود، بویژه آنکه گفته می‌شود کمیسیون تحقیق و تفحص مجلس قصد دارد او را نیز برای رسیدگی به حوادث خرم‌آباد احضار و نقش او را در حوادث سال‌های اخیر افشاء کند. در این گزارش نیز، بار دیگر در باره لباس شخصی‌ها سکوت شده‌است، درحالی‌که همه می‌دانند این لباس شخصی‌ها واحد "توپو"، زیر نظارت حفاظت اطلاعات نیروهای انتظامی است که به سبک "گارد جاوان" شاهنشاهی سازمان یافته است.

در حوادث خرم‌آباد، یک گروه بزرگ چاقوکش و قمه‌کش حرفه‌ای نیز از تهران به محل اعزام شده بودند که در برخی محافل گفته می‌شود سرپرست آنها یکی از اوباش سرشناس تهران است و برای اجرای این ماموریت از چند تن، از جمله علی‌اکبر ناطق نوری پول دریافت کرده‌است. چکی به مبلغ ۸ میلیون تومان به امضای علی‌اکبر ناطق نوری در اختیار این فرد است، که تاریخ آن مطابقت دارد با زمان رویدادهای خرم‌آباد!

حتی برخی فرماندهان این نیروها که در سه سال اخیر، در برخی زمینه‌ها از اصلاحات و محمدخاتمی دفاع کرده‌اند به "اصلاحات انقلابی"، از اهمیت سرنوشت سازی برای جنبش عمومی مردم ایران و جلوگیری از رفتن کشور به سمت جنگ داخلی برخوردار است. (بند ۹)

در پایان اجلاس سه روزه شورای سردبیری و سیاستگذاری "راه‌توده" موضع گیری خصمانه اخیر نشریه "نامه‌مردم" نسبت به "راه‌توده" نیز طرح و مورد بررسی قرار گرفت. در این زمینه اجلاس توافق کامل داشت، که در شرایط کنونی بیش از هر زمان دیگری باید بر محور وحدت نظری، سیاسی و سازمانی حزب توده ایران حرکت کرد و از هرگونه موضع گیری که به این تلاش لطمه وارد آورد باید پرهیز کرد. آنچه که در مقاله نشریه "نامه مردم" مطرح شده نه مورد قبول و پذیرش خوانندگان "راه‌توده" است و نه از ارزش و اعتباری در حد پاسخگوئی برخوردار است. شرکت کنندگان در اجلاس، در عین حال بر ضرورت توضیح بیشتر روی چند محور تئوریک و نظری مطرح شده در مقاله "نامه‌مردم" شماره ۵۹۲ و بازگوئی سابقه حزبی و مبانی اساسنامه‌ای بنیانگذاری "راه‌توده" و مسئولین آن، بعنوان تصمیم پلنوم وسیع ۱۷ در داخل کشور و با سیاست و مشی مشخص و مصوبه این پلنوم تاکید کردند. همچنین، ضرورت تشکیل جلسه‌ای با حضور توده‌ای‌ها، جهت بحث پیرامون رویدادهای ایران، تشریح و تدقیق مشی توده‌ای مورد تائید و تاکید قرار گرفت.

شورا، در روز دهم مهرماه (روز بنیانگذاری حزب توده ایران) با اعلام یک دقیقه سکوت، یاد و خاطره شهدای حزب توده ایران را گرامی داشت و ضمن تجدید میثاق با همه بنیانگذاران حزب، شهدای حزب و یاران وفادار حزب توده ایران ضرورت حل دشواری‌های موجود بر سر راه پایان بخشیدن به پراکندگی نیروهای حزبی را ضرورتی تاریخی برای ادامه مبارزه و پیکار توده‌ای اعلام داشت. (بند ۱۰)

نگاهی به برخی رویدادها

جلسه‌ای که در آن برای توقیف مطبوعات تصمیم گرفته شد!

محمدرضاخاتمی، نایب رئیس دوم مجلس ششم و هماهنگ کننده جبهه مشارکت ایران اسلامی، در پایان یکی از جلسات مجلس، در اشاره به توقیف مطبوعات و اظهارات پرتناقض حجت‌الاسلام مروی معاون قوه قضائیه در باره احتمال آزاد شدن برخی مطبوعات توقیف شده گفت: تصمیم به توقیف مطبوعات در مرجع بالاتری گرفته شده و مسئله در آنجا باید حل شود! نایب رئیس مجلس در باره این مرجع بالا توضیح بیشتری نداد، اما در برخی محافل مطبوعاتی تهران این اطلاع وجود دارد، که:

تصمیم به توقیف مطبوعات، در سفر رهبر جمهوری اسلامی به مشهد و در جلسه‌ای که با حضور "واعظ طبسی"، "علی‌رازینی"، "علیزاده

سخنرانی و پرسش و پاسخ دکتر رئیس دانا در سوئد:

"اعتدال" امریکایی جنبش را تهدید می کند!

دکتر فریبرز رئیس دانا، در نخستین هفته ماه اکتبر، طی سفری کوتاه به کشور سوئد، در چند جلسه سخنرانی و پرسش و پاسخ شرکت کرد. موضوع سخنرانی‌های وی عبارت بودند از "رابطه اقتصاد با دموکراسی"، "آینده اصلاحات در ایران" و "موانع اجتماعی رشد اقتصادی و سیاسی در ایران".

وی در جلسه سخنرانی خود، در شهر "گوتبرگ" سوئد، پیرامون روند اصلاحات و نیروهای اصلاح طلب گفت، که جنبش اصلاح طلب موسوم به دوم خرداد، در واقع جنبشی است که با انقلاب بهمن ۵۷ آغاز شده و در دوم خرداد ۷۶ تبلوری تازه یافته و همچنان نیز ادامه دارد. این جنبش در جامعه ایران نهادینه شده و بازگشت ناپذیر است.

رئیس دانا همچنین گفت: جنبش اصلاح طلبی ایران نیروهای فعال خود را پیوسته در درون خود باز می‌زاید. به عبارت دیگر ژرفش این جنبش هر روز گروه جدیدی از اصلاح طلبان را در درون خود باز می‌یابد. به عبارت دیگر ژرفش این جنبش هر روز گروه جدیدی از اصلاح طلبان را در درون خود بوجود می‌آورد و این خود نتیجه جوان بودن جامعه امروز ایران است. این حقیقت که بیش از ۷۰ درصد جمعیت کشور زیر ۳۰ سال سن دارد موجب می‌شود تا این جنبش "درون‌زا" باشد. به عنوان مثال می‌بینیم که بسیاری از سردمداران جنبش اصلاح طلبی، دهسال پیش نظراتی داشتند که به طور کلی با نظرات فعلی آنها مغایر بود. با کمی دقت می‌بینیم که این تغییر فاحش، علاوه بر تاثیرات ژرفش مبارزه طبقاتی در ایران، منوط است به ارتباط تنگاتنگ اصلاح طلبان با جوانان و نوجوانان پیرامونشان؛ جوانانی که بطور بسیار فعال و مستمر در زندگی روزمره کشور سهیم‌اند. سخن کوتاه، خواست دموکراسی و آزادی توسط همین جوانان و نوجوانان به شکل روزمره به داخل منازل حتی راست‌ترین جناح‌ها برده می‌شود. معهذاً خطر شکست و سرکوب جنبش نیز وجود دارد.

رئیس دانا خطر عمده شکست جنبش را در اجرای طرح امریکایی سازش بین معتدلین دو جناح اصلاح طلب و موقوفه ارزیابی نمود و افزود که در صورت موفقیت اجرای این طرح جنبش سرکوب خواهد شد. در بخش پرسش و پاسخ، دکتر رئیس دانا در پاسخ به پرسش یکی از حاضران مبنی بر اینکه آیا ولایت فقیه به مثابه مانع اصلی ژرفش مبارزه اصلاح طلبی در ایران باید از میان برداشته شود، گفت: به هیچوجه ولایت فقیه مسئله محوری نیست و در ایجاد مانع بر سر ژرفش جنبش نقش اول را بازی نمی‌کند. به عبارت دیگر مانع و خطر اصلی در راه جنبش همانا اجرای طرح امریکایی سازش دو جناح است.

در این جلسه دکتر رئیس دانا، ضمن اشاره به کنفرانس برلن بر یقین خود بر نقش مخرب و توطئه‌گرانه حزب کمونیست کارگری در حوادث این کنفرانس تاکید کرد و گفت که اسناد و مدارک مربوط به این نقش را پس از پایان دادگاه برلن که قرار است بزودی در تهران برگزار شود در اختیار همگان خواهد گذاشت.

(درباره طرح "اعتدال" که نخستین بار از سوی "سایروس ونس"، وزیر خارجه سابق آمریکا، پس از انتخابات ریاست جمهوری دوره هفتم مطرح شد، علاوه بر شماره‌های گذشته راه‌توده، در همین شماره نیز یادآوری کوتاهی وجود دارد.)

"اعتدال" امریکایی گام به گام پیش برده می‌شود!

سایروس ونس، وزیر خارجه سابق آمریکا در کنفرانس نیویورک، که چند ماه پس از پیروزی محمدخاتمی در انتخابات و همزمان با ورود مطبوعات جدید به صحنه سیاسی ایران و تدقیق جبهه‌بندی‌ها بین طرفداران و مخالفان جنبش اصلاحات برپا شد، با دقت بسیار طرح "اعتدال" را مطرح کرد. مخاطب این طرح نیروهائی در داخل حاکمیت جمهوری اسلامی بودند، که امروز علناً از طرح سایروس ونس دفاع می‌کنند. آنچه که در این طرح نقطه محوری است، خارج ساختن آرمان‌گرایان مذهبی از حاکمیت و سپردن اصلاحات به انحراف کشانده شده بدست دو جناح راست درون طرفداران اصلاحات و مخالفان اصلاحات است. چند خیز بلند مخالفان تحولات برای غیر قانونی اعلام داشتن دفتر تحکیم وحدت دانشجویی و تقویت و حتی برپائی سازمان‌های دیگر بعنوان جانشین آن و همچنین تشدید کارزار تبلیغاتی علیه آقایان هاشم آغاچری، بهزاد نبوی و مصطفی تاج‌زاده از رهبران سازمان مجاهدین انقلاب اسلامی در جهت فراهم ساختن زمینه همان اعتدالی است که سایروس ونس طراح آنست. مخالفان جنبش و تحولات، علیرغم شعارهائی که بمنظور همراه کردن مردم می‌دهند، زمینه پیوند همه جانبه با آمریکا را ابتدا با تحقق خواست آمریکا که در طرح سایروس ونس مطرح شده، فراهم می‌سازند. سخنان "ونس" را باید با دقت تمام خواند و با استفاده از هر امکانی در داخل کشور و به منظور آگاهی عمومی از روند "اعتدال"ی که در نماز جمعه‌ها و برخی مصاحبه‌های مطبوعاتی و سخنرانی‌ها از آن دفاع می‌شود، مطرح کرد.

تاکنون روزنامه "انتخاب" این اعتدال را سخنگویی می‌کرد و اکنون گفته می‌شود روزنامه "همبستگی" نیز بعنوان ارگان رسمی "حزب همبستگی ایران اسلامی" و با همین هدف وارد صحنه شده‌است.

حزب همبستگی ضعیف‌ترین حلقه در میان حلقه بزرگ طرفداران تحولات و اصلاحات است و در حقیقت تشکیلات "اعتدال"ی است که زیر نظر "هاشمی رفسنجانی" پیش برده می‌شود و از میان طرفداران تمییم اصلاحات قربانی می‌گیرد. روزنامه همبستگی در حالی وارد میدان شده‌است، که حزب همبستگی ایران اسلامی فراکسیون کوچکی در مجلس ششم دارد و بزرگترین فراکسیون مجلس، یعنی "جبهه مشارکت ایران اسلامی" هنوز موفق نشده روزنامه ارگان خود را از توقیف خارج کند و یا روزنامه دیگری را بعنوان ارگان خود منتشر کند!!

سایروس ونس در سخنرانی خود در کنفرانس نیویورک با دقت بسیار "اعتدال" مورد نظر آمریکا را که امروز در ایران کوشش می‌شود تحقق یابد، بدین شرح توضیح داد:

"بجای استفاده از تحولات دموکراتیک و شامل کردن کلیه گروه‌ها و قشرهای مردمی، از میان گروه‌های نخبه و از درون گروه نخبه نیز گروه‌هائی که بتوانند در خط میانه قرار بگیرند، یعنی نه دمکرات باشند و نه انحصار طلب باشند، اینها انتخاب شوند و از حمایت جهانی هم برخوردار شوند. آمریکا می‌تواند (برای تشویق، جلب اعتماد و شکل‌دهی گروه نخبه) بطور مستقیم یا گروه انحصار طلب وارد مذاکره شود و اعلام آمادگی برای حمایت کند، تا این گروه اطمینان پیدا کند و برای حل مشکلات اقتصادی برود به طرف حل مشکلات سیاسی. برای این کار، از میان نخبگان گروه دوم (یعنی خط راست) و از میان گروه اول (همکاران خاتمی و طرفداران تحولات) ترکیبی را می‌توان بوجود آورد."

می گذرانند، واگذار کرده و مهر نظام پزشکی را از قبل پای ورقه می زدند و در مقابل، کلینیک های خصوصی را رونق بخشیدند و مبالغ هنگفتی را برای درمان بیماران، بدون مجوز قانونی دریافت کرده و می کنند.

باستثنای قشر اندکی از کارکنان بیمارستان ها که در بخش مدیریتی با گزینش میان "خودی" و "غیرخودی" به مسئولیت گمارده شده اند و ارتباط گسترده ای با نهادها دارند و حمایت می شوند (سوپروایزرها، اترن ها و مدیران داخلی بیمارستان ها) از بقیه کارکنان تحت شرایط اسفباری و در یک خلاء قانونی بهره کشی می شود. حقوق و مزایای این کارکنان چنان ناچیز است و همدردی آنها با انبوه بیماران فاقد توان مالی درمان خویش آنقدر زیاد است که به یقین می توان گفت در عقب افتاده ترین کشورها نیز وضع نباید چنین باشد.

تاسف بارتر اینکه فساد اداری حاکم بر بیمارستان ها، بخلت نابرابری در برخورد های مدیریتی با کارکنان و دخالت مراکز متعدد قدرت در امور پزشکی نوعی ناامنی همیشگی شغلی را ایجاد کرده است.

مافیای کوچک درمان و بهداشت که به مافیای بزرگ قدرت در جمهوری اسلامی وصل است، چنان شرایطی را در بیمارستان ها حاکم کرده است که نه نظام پزشکی و نه وابستگان مرضی که در بیمارستان و بر اثر نارسائی های امکانات پزشکی و یا اشتباهات پزشکی فوت می کنند، نمی توانند اعتراض و شکایت کنند.

این مافیای کوچک، در دوران ریاست جمهوری هاشمی رفسنجانی آئین نامه های سندیکائی و یکطرفه ای را تصویب کرده است که هنوز اجرا می شود. در نتیجه این آئین نامه ها، حتی اساتید دانشگاه در رشته های علوم پایه پزشکی که از نظر درجه تحصیلی با همکاران خود در بیمارستان ها برابری، حقوق مساوی دریافت نمی کنند. بطوریکه یک استاد دانشگاه علوم پزشکی (علوم پایه) یک دهم افرادی با همان درجه تحصیلی حقوق و مزایا می گیرد! آنها حتی برای منافع خود رشته تحصیلی ابداع کرده اند که در هیچ کجای دنیا سابقه ندارد با چنین حجم درسی تصویب شود. مانند رشته دکتری حرفه ای علوم آزمایشگاهی، که پس از دریافت مدرک تحصیلی این رشته ها را لغو کرده و تنها از مزایای مدرک آن کسانی سود می برند که پست و مقام گرفته اند.

وزارت بهداشت و درمان نیاز به اصلاحات عمیق دارد. برجسته کردن ارزش های مادی جان بیماران را تهدید و در مواقعی مرگ بی سر و صدای بیماران را بدنبال می آورد. هیچ ابزار نظارتی که توانائی پیگیری این درد مردم را داشته باشد، بطور عملی وجود ندارد. سازمان نظام پزشکی که در این زمینه مسئول است، بعلت منافع مشترک و اهداف همسو با مسئولین، عملاً نقشی نمی تواند ایفاء کند و گوشی هم برای شنیدن توصیه های منتقدانه ندارد و به همین دلیل نیز در اکثریت قریب به اتفاق شکایات و اختلافات، این بیمار است که بازنده اعلام می شود. حتی این وضع آشفته روی بخش خصوصی درمان و بهداشت که با محافل قدرت پیوند ندارند، تاثیر گذاشته است. دکتر فرهادی، که اکنون در کابینه آقای خاتمی مسئولیت وزارت را برعهده دارد، به تأیید بسیاری، کفایت و مدیریت او در حد صداقت وی، برای مقابله با دشواری های ناشی از اجرای برنامه تعدیل اقتصادی نیست. شاید توصیه های زیر بتواند راهگشا باشد:

۱- استفاده از مدیران لایق و کاردان بدون مرزبندی "خودی" و "غیرخودی" که بهداشت و درمان را هم به سرنوشت بقیه امور مرزبندی شده کشور بین باصلاح خودی ها و غیر خودی ها دچار کرده است.

۲- تامین حقوق اعضای هیات علمی بالینی و علوم پایه بطور مساوی در همه زمینه ها و افزایش حقوق کارکنان متناسب با تجربه و تحصیل آنها.

۳- استفاده از سازمان های شهری، مانند شورای شهر، نماینده فرماندار و نمایندگان مردم بدون چشم داشت مادی در اداره امور مراکز آموزشی را

دوستان عزیز راه توده، مقاله زیر که از داخل کشور برای انتشار در راه توده ارسال داشته اند و تا حدودی روشنگر جنبه های تخصصی آشفته گی وضع درمان و بهداشت در کشور و نقش برنامه تعدیل اقتصادی در شکل گیری آنست را لطفاً با نام "آرمان" منتشر کنید. موفق باشید.

جان می گیرند وقتی پول نداشته باشی!

در پی سیاست تعدیل اقتصادی، که دولت هاشمی رفسنجانی مجری آن بود، مسئله درمان و بهداشت نیز گرفتار تیر غیب این سیاست شد. دکتر مرندی در کابینه ائتلافی هاشمی رفسنجانی سکان درمان و بهداشت را بدست گرفت تا خصوصی سازی را شامل این وزارتخانه نیز بکند. دود این خصوصی سازی خیلی زود به چشم بیماران و نیازمندان معالجه و درمان کشور رفت؛ کسانی که هزینه درمان خصوصی را نداشتند. کارکنان بخش خدمات بیمارستانی نیز بر اثر این سیاست متحمل ظلم مضاعف شدند. در طول دوران صدارت هاشمی رفسنجانی و اجرای برنامه تعدیل اقتصادی، درمان و بهداشت در ایران، حتی در مقایسه با سایر کشورهای در حال توسعه تنزل کرد و بی عدالتی گسترده ای در سطوح مدیریتی، با توجه به رانت های سیاسی و وابستگی به جناح های حاضر در کابینه رفسنجانی به کلیه کارکنان و حقوق بگیران شد. گسترش دلسردی و حتی سهل انگاری ناشی از چند شغله شدن کسانی که مجبور شدند برای تامین مخارج زندگی خود به کارهای دیگری غیر از حرفه خود بپردازند، از نتایج دیگر این دوره از اجرای خصوصی سازی در امر بهداشت و درمان کشور است.

خودگردانی مراکز آموزش و درمان و استفاده از سهم هزینه درمان برای گروه خاص، حتی تا ۶۰ درصد و تحت عنوان طرح کارانه باعث رقابت نادرست در اینگونه مراکز شد و سودجویی را برای گروهی فرصت طلب ممکن ساخت.

بالا رفتن هزینه درمان برای مردم و تأکید بر بخش خصوصی درمان و یا تحمل رنج بیماری تا آخر عمر، برای کسانی که توان پرداخت هزینه درمان خویش را نداشتند، علاوه بر درد و رنج ناشی از بیماری، رنج روحی ناشی از ناتوانی مالی برای درمان را نیز در جامعه گسترش داد. طرح خصوصی سازی درمان و بهداشت، در ظاهر با هدف سود دهی انجام شد، اما در عمل آنچه حاصل آمد، عکس آن بود. قریب به اکثریت مراکز درمانی و آموزشی تحت پوشش وزارت بهداشت و درمان بدهی های کلان در حدود ۱۲۰ میلیون تومان به سازمان های مثل آب و برق و تلفن دارند. در مقابل، بعلت زود بند هائی که بین مسئولین مراکز و عناصر فرصت طلب پزشکی بوجود آمد، قشری در این بخش بوجود آمد که در پول کردن از مردم خبره شد و مافیای کوچکی را در امر بهداشت و درمان کشور بوجود آورد. این درحالی است که اکثریت کارکنان بخش درمان و بهداشت همچنان با حقوق ناچیزی که می گیرند به زحمت هزینه زندگی خود را تأمین می کنند و همچنان ناچار به انجام کار دوم نیز هستند. این کارکنان که حتی بسیاری از آنها درجه لیسانس دارند، عملاً زیر خط فقر زندگی می کنند. آنها که در شکل گیری این مافیای کوچک و گذرانیدن قوانین از مجلس چهارم و پنجم نقش داشتند، مسئله درمان بیماران را در بیمارستان ها و درمانگاه ها به رزیدنت های کم تجربه که دوره تخصصی را

- اگر خودت بعدا مریض کلیوی شدی؟ اگر خودت به کلیه احتیاج داشتی؟
- برام مهم نیست. اصلا به فردا فکر نمی کنم. دخترم مهم است. آبروم مهم است. آینده دخترم...
- اگه آنها بفهمند؟
- نمی گذارم کسی متوجه بشه. نمی خوام دخترم بشکنه.
- می دانید که فروش کلیه حرام است؟
- فکر این را هم کرده ام. وقتی پولی دستم آمد، پول خریدار را پس می دهم.
- قیمت انجمن ۳۲۰ هزار تومان است. با این پول که چیزی نمی شود خرید.
- کسی را پیدا می کنم که پول خوب بدهد.

پرده سوم

گفتگو با یک رزمنده جنگ

- اهل مشهدم
- چند سال داری؟
- هنوز جوانم.
- چکاره ای؟
- قبلا رزمنده بودم، حالا بیکارم. زندگی لنگ است.
- به کی کلیه ات را فروختی؟
- به انجمن فروختم!

پرده چهارم

گفتگو با یک خریدار

- برادر! فروشنده را می شناختی؟
- نه. تا حالا ندیده بودم.
- رزمنده بوده. می دانی گرفتاریش چیست؟ می دانی چرا کلیه اش را فروخت؟
- نه!

پرده پنجم

گفتگو با یک مسئول انجمن کلیه

- قیمت ها چگونه است؟
- ۳۲۰ هزار تومان برای فروشنده کلیه و ۲۴۴ هزار تومان هم خریدار باید به حساب انجمن کلیه بریزند، جمعا ۶۰۰ هزار تومان!

پرده ششم

گفتگو با فاطمه قادی پور تکنسین پاتالوژی بیمارستان فارابی.

- چه کسانی کلیه خودشان را می فروشند؟ چرا می فروشند؟ چه تعداد در روز مراجعه می کنند؟ چه باید کرد؟
- روزانه ده ها نفر برای فروش کلیه با بیماران کلیوی و یا انجمن کلیه تماس می گیرند. سن اکثر آنها بین ۱۸ تا ۳۰ سال است. اهداء کنندگان کلیه (منظور فروشندگان کلیه است) اکثرا جوان هستند.

- و درمانی تا بدین وسیله بتوان راه سوء استفاده برخی مدیران وابسته به محافل قدرت بسته شود.
- ۴- ایجاد تغییرات جامع و گسترده در آئین نامه ها، با در نظر گرفتن منافع واقعی مردم و کارکنان

یک تراژدی کامل!

محل: انجمن حمایت از بیماران کلیوی تهران

موضوع: فروش کلیه

دلیل: قرض، بی پولی، گرسنگی، اجاره خانه، جهیزیه دختر

دم بخت، بیماری مادر، مرگ پدر...

سن: اکثرا جوان

تاریخ: یکشنبه ۱۱ دیماه ۱۳۷۳

پرده اول

گفتگو با فروشنده کلیه

- برادر! من ۳۰ ساله ام. بچه ندارم، اما زن دارم. دو سال پیش ازدواج کردم.
- کار و کاسبی؟ شغل؟
- آره دارم. در یک شرکت پیمانکاری کار می کنم. زخم معلمه. دیپلم اقتصاد داره، فرهنگیه.
- چرا کلیه ات را می فروشی؟
- بدهکاری، فقر...
- چند فروختی؟
- مگه خودتون از قیمت ها خبر ندارین؟ اگر پولش کفاف بدهکاری رو داد که هیچ، والا خانم هم می فروشه.
- مسئولان انجمن از صحبت های ما با اطلاع نخواهند شد، بگو چند؟
- می گویند برای هر کلیه ۳ میلیون و ۲۰۰ تا ۳۰۰ هزار تومان مشتری دارند. به دکتر گفته ام مشتری را پیدا کند. حق خودش را بردارد و حق ما را هم بدهد. خانواده ام، همه همدردی می کنند. می گویند مقاومت کن!، اما چطوری؟ پای آبرو در میان است.
- اگر بعدا خودت و همسرت بیمار شدید چه؟
- آقا پنجاه پنجاه است. راه دیگری نیست. نان حرامی نمی توانم بخورم!
- می دانی که فروش اعضای بدن حرام است؟
- می دانم اما چاره چیه؟
- راستی، چقد درس خوانده ای؟
- دیپلم ریاضی دارم. دو تخصص فنی برای "آبشار" و "قطعه شناسی" دارم. دو سال هم مدیریت خوانده ام.

پرده دوم

گفتگو با یک فروشنده دیگر کلیه

- ازدواج کرده ام. شوهرم ۵۴ ساله است. خودم ۳۸ سال دارم. چهار تا بچه دارم. دخترم دم بخت است.
- چرا کلیه ات را می فروشی؟
- دخترم ۱۹ ساله است. جهیزیه می خواهد. نه دخترم راضی است و نه بقیه خانواده ام. به آنها نگفتم. آقا چاره چیست؟

(بقیه از "رفرم" تا "انقلاب"! از ص ۱۰)

شکست و یا موفقیت حرکت‌ها و مبارزات رفرمیستی نیز، همانند هر تحول انقلابی بستگی به حمایت آگاهانه طبقات و اقشاری دارد که رفرم‌ها و انقلاب‌ها برای تامین منافع طبقاتی آنها شکل گرفته و یا به پیروزی رسیده‌اند. در واقع پیروزی انقلاب‌ها و یا جنبش‌های رفرمیستی نیز امری ابدی و تضمین شده نیست. ناتوانی در درک تکامل اجتماعی و خواست‌های مردم می‌تواند شکست را پس از پیروزی نیز به انقلاب و یا رفرم‌های پیروز و تثبیت شده در یک مرحله تحمیل کند. امری که طی دهه‌های گذشته، در بسیاری از کشورهای جهان سوم روی داد و حتی شامل انقلاب اکبر و نخستین کشور شوراهای نیز شد!

زنده یاد احسان طبری در درسنامه خود، به آموزندگان راه عدالت اجتماعی، به ویژه به سازمان جوانان حزب توده ایران می‌گوید: «در عمل انقلابی شکست و پیروزی هر دو هست، کسانی که فقط برای پیروزی شدن آمدند، سخت بر خطا هستند، چرا که هنوز ارتجاع تاریخی نیرومند است و می‌تواند، ولو بشکل موقت پیروز شود و ضربتی شایسته اخلاقیات ددمنشانه خود وارد سازد»

همین ارزیابی از مبارزه و مقاومت ارتجاع نیز نشان می‌دهد که هرگز ارتجاع حاکم حاضر نیست به آسانی میدان حکومتی را خالی کند. ارتجاع با تمام نیرو و با اهرم‌های حکومتی که در اختیار دارد برای حفظ منافع طبقاتی خود، در مقابل رفرم و انقلاب می‌ایستد و نیروی طبقاتی خود را سازمان می‌دهد. همین مقاومت، به معنای آنست که پیش روی و پیروزی رفرم و جنبش نیز امری ساده و آسان نیست و از دل بغرنجی‌های بسیار می‌گذرد. کسانی که اسیر حوادث و رویدادهای روند یک جنبش اجتماعی باقی می‌مانند و تحمل و شکیبایی خود را در برابر مقاومت‌ها و مانورهای ارتجاع از دست می‌دهند، در حقیقت مقاومت ارتجاع حاکم و بهره‌گیری آن از تمام نیروی خود، تا آخرین لحظه را دست کم می‌گیرند و چنان اسیر خوش بینی می‌شوند که بموجب آن تصور می‌کنند روند رفرم و انقلاب، روندی است که هیچ مانعی بر سر راه آن وجود ندارد و تحولات به آسانی و بدون مقاومت طبقاتی تا سقوط ارتجاع طی می‌شود!

مارکس در اشاره به کسانی که تحولات اجتماعی را چنین ساده می‌انگارند می‌نویسد: «رسیدن به سوسیالیسم و جامعه سوسیالیستی عاری از ستم طبقاتی، شبیه به یک راهپیمایی طولانی است که به حوصله زیاد نیازمند است.» از طرفی این راهپیمایی در یک جاده آسفالتی انجام نمی‌گیرد، بلکه صدها پیچ و خم بر سر راه آنست و از طرفی عبور از این جاده به شناخت جاده و پیچ و خم‌های آن نیازمند است، یعنی به درک تئوریک از تحولات اجتماعی و بغرنجی‌های آن.

با این تعبیر مارکس است که باید گفت، تحولات انقلابی در جامعه ایران، مسیری ۲۰ ساله را طی کرده‌است، فراز و فرودهای بسیاری داشته و در آینده نیز خواهد داشت. آن "نبرد که بر که"، که در ابتدای پیروزی انقلاب ۵۷ حزب توده ایران در ارتباط با حاکمیت و فشار توده‌های انقلابی به حاکمیت آن را مطرح کرد، اشاره به همین درک مارکسیستی از انقلاب و تحولات اجتماعی است؛ و آن ظرفیتی که برای رفرم انقلابی و جنبش کنونی مردم ایران بر شمرده می‌شود نیز متکی به همان درک علمی و انقلابی حزب توده ایران از جرم مبارزه اجتماعی است. شکست در این و یا آن مقطع از روندهای اجتماعی، هرگز به معنای خارج شدن ضرورت تحولات اجتماعی از دستور جنبش‌ها و خیزش‌های اجتماعی نیست، چرا که جنبش‌ها و خیزش‌های اجتماعی خارج از اراده این و یا آن جریان و یا شخصیت سیاسی، در ارتباط است با تضادهای موجود اجتماعی، که تا این تضادها حل نشوند، نه جنبش پیروز شده‌است و نه ارتجاع موفق به تحکیم موقعیت طبقاتی خود در حاکمیت شده‌است!

می‌خواهند ازدواج کنند، کاری برای خودشان دست و پا کنند، کاسی راه بیاندازند.
- فقط جوان‌ها برای فروش کلیه مراجعه می‌کنند؟
- می‌آیند، اما بالای ۳۰ سال را قبول نمی‌کنیم.

پرده آخر

راه توده: این گزارش، در سال ۷۳ تهیه و در روزنامه "سلام" چاپ شده‌است. در آخرین هفته‌ها و ماه‌های آن سال، گوشه‌ای از آن فاجعه همگانی که ما از آن با عنوان "بحران عمومی" یاد می‌کنیم. مردم ایران، در انتخابات دوره هفتم ریاست جمهوری، برای بیان اعتراض خود به این فاجعه به پای صندوق‌های رای رفتند و به دو چهره شناخته شده‌ای که نقشی مستقیم در رهبری این فاجعه داشتند "نه" گفتند. به هاشمی رفسنجانی که ۸ سال تمام، در اتحاد و ائتلاف با جمعیت موفتله اسلامی و روحانیت مبارز سکان مستقیم این فاجعه را در دست داشت و ناطق نوری که در نقش ریاست مجلس چهارم و پنجم پوشش قانونی برای این فاجعه فراهم آورد. او می‌خواست، با کنار رفتن هاشمی رفسنجانی از راس قوه مجریه، خود راسا این قوه را نیز در اختیار بگیرد و فاجعه را کامل تر هدایت کند!

پاسخ مستقیم ما به کسانی که بر اثر حوادث مختلف سه، چهار سال گذشته و بر سر هر پیچی که جنبش مردم طی می‌کند ناامید و یا امیدوار می‌شوند، آنها که با تعطیل شدن چند روزنامه یکبار دیگر یاد "تحریم انقلابی انتخابات" می‌افتند و همه آنها که حوادث را می‌بینند، اما نسبت به زیر بنای جنبش کنونی اعتناء ندارند، آنست که:

جنبش مردم برخاسته از این فاجعه و فاجعه‌های مشابه در جامعه امروز ایران است. این جنبش را اکبر گنجی و یا محمد قوچانی و دیگر نویسندگان مذهبی مطبوعات طرفدار تحولات و یا مطبوعات توقیف شده، بوجود نیآورده‌اند که با زندانی شدن آنها و یا از صحنه خارج شدنشان جنبش مردم با رکود و شکست روبرو شود. پایان این جنبش، در گرو حل تضاد عمده بین ۲۰ درصد غارتگران حاکم و ۸۰ درصد مردم غارت شده است، نه در گرو از صحنه رفتن و یا به صحنه آمدن این و یا آن شخصیت. اینست آن گره مرکزی درک تحولات ایران که ظاهراً عده‌ای در مهاجرت نمی‌توانند، نمی‌خواهند و یا تمایل ندارند آن را درک کرده و سیاست خود را با آن تطبیق بدهند.

این امری تصادفی نیست، که اتفاقاً مخالفان تحولات در داخل کشور نیز، برای مقابله با جنبش مردم همانگونه می‌اندیشند، که بخشی از سازمان‌ها و احزاب سیاسی مهاجر و یا شخصیت‌های سیاسی خارج از کشور می‌اندیشند. آنها نیز تصور می‌کنند با به زندان افکندن چند نویسنده و بستن چند روزنامه جنبش مردم را از حرکت باز می‌دارند. آنها نیز از درک تاریخی و علمی تحولات اجتماعی عاجزند. بر مبنای همین عجز و ناتوانی است، که امثال هاشمی رفسنجانی تصور می‌کنند با جنبش کنونی مردم ایران می‌توان به سبک بگیر و ببند و اعدام کن آغاز دهه ۶۰ مقابله کرد. عمق بحران اقتصادی-اجتماعی، آگاهی وسیع مردم از امور حاکمیت و طرد ۲۰ و چند میلیونی این حاکمیت در تمام انتخابات چهار سال گذشته از سوی مردم، همان نکات محوری جنبش مردم است که از نگاه مخالفان تحولات و جنبش مردم یا پنهان مانده و یا به جد گرفته نمی‌شود. این شرایط، با شرایط آغاز دهه ۶۰ که مجاهدین خلق دست به ماجراجویی زدند و ارتجاع مذهبی توانست روی این ماجراجویی مانور کند، کوچکترین وجه تشابهی ندارد. در آن سال‌ها، مردم "پشت حکومت" بودند و امروز "پشت به حکومت" آقایانی که با بستن مطبوعات و زندانی کردن چند نویسنده و روحانی هوادار تحولات و با کشیدن نقشه یورش به دفتر تحکیم وحدت دانشجویی هوای سرکوب جنبش را دارند، در واقع همین یک "به" کوچک را نمی‌بینند و اهمیت آن را درک نمی‌کنند! "به" کوچکی که "تضاد" بزرگ میان ۲۰ درصد و ۸۰ درصد را با خود همراه دارد!

مقاله وارده

از "رفرم" تا "انقلاب"!

ب. محمود

تفاوت میان رفرم و انقلاب، تفاوتی ماهیتی است؛ اما صرف پذیرفتن این تمایز از سوی انقلابیون بدان معنی نیست که یکی از این دو مشی می‌تواند به تنهایی و از ابتدای یک جنبش انقلابی تا پایان چنین روند اجتماعی عمل نماید. ارتباط و به هم پیوستگی رفرم و انقلاب را می‌توان در مرور دوباره بسیاری از تحولات انقلابی جهان باز یافت.

در میان طرفداران این هر دو شیوه مبارزه اجتماعی هستند کسانی که تصور می‌کنند با اتکاء به یکی از دو شیوه می‌توان اهداف مبارزاتی را تحقق بخشید. امری که هم تجربه و هم علم اجتماعی به آن پاسخ منفی داده‌است. این یکسویه بینی، در واقع ناشی از بی‌توجهی به مناسبات تولیدی، توازن طبقاتی و بغرنجی‌های اجتماعی است. اینکه امروز چنین بحثی ضروری می‌نماید، در درجه نخست بدلیل جنبش کنونی در ایران و عبور بسیار دشوار جامعه ایران از گذرگاه‌های یک تحول اجتماعی و هنر تلفیق و شناخت این شیوه و بیشتر مطرح بودن و یا کمتر مطرح بودن یکی از آنها در لحظه لحظه این عبور است.

طی ۲۰ سال گذشته و بویژه طی سه سال گذشته، ما به کرات شاهد نوساناتی در میان نیروهای سیاسی داخل و خارج کشور بوده‌ایم که همگی برخاسته از عدم درک پیوند ارگانیک رفرم و انقلاب و زمینه‌های طبقاتی-اجتماعی تقویت کننده این و یا آن یکی است. طی این دوران، ما شاهد بوده‌ایم که کسانی خواسته‌اند خیزش‌های اجتماعی و پیش رفت و پس رفت جنبش مردم را یا سیاه ببینند و یا سفید. به همین دلیل با یک شورش توفانی و یا قیام سازمان نیافته خود را در برابر سیلی بنیان کن یافته‌اند که چاره‌ای جز تن سپردن به آن نیافته‌اند و یا چنان در برابر آن ایستاده‌اند که از جای کنده شده‌اند. در برابر این طیف از مبارزان سیاسی، کسانی قرار داشته‌اند که آنقدر بر حرکت آهسته و تدریجی پای فشرده‌اند، که می‌توان بیمناک بود با اولین رگبار و پیش از راه افتادن سیل، هر برکه‌ای و آبگیری را دریای توفانی تصور کنند!

تعجب‌آور نیست که کسانی از میان طرفداران مطلق کردن "رفرم" و یا "انقلاب" پیدا می‌شوند، کسانی که فرصت‌های تاریخی برای "عمل انقلابی" و یا "رفرم" را نمی‌بینند و به همین دلیل نیز نمی‌توانند در جریان عمل رفرمیستی و یا انقلابی تاثیر گذار بوده و هدایتگر شوند. آنها در درک لحظه و شرایط عاجز می‌مانند و چنان گرفتار اراده‌گرایی می‌شوند، که توازن نیروهای اجتماعی، شرایط ذهنی جنبش و خواست و توان جنبش و مخالفان آن را فراموش می‌کنند.

لنین در کشاکش طولانی نظری با "کائوتسکی" نوشت «یا سیاست رفرمیستی یا دست کشیدن از رفرم، چیزی جز طرح بورژوازی

مسئله نیست. این شعار تلاش‌هایی را که برای جابجائی و برچیدن بساط نظام ارتجاعی-بورژوازی از طریق رفرم صورت می‌گیرد رد می‌کند: یا انقلاب یا رفرمیسم بی‌پایان، این همان دیدگاه خرده بورژوازی است که قدرت کنترل خود را از دست داده و فکر می‌کند "قدرت اراده" به تنهایی می‌تواند کوه‌ها را جابجا کند و به خیالش "عزم افراد نخبه" است که تاریخ را می‌سازد، گوئی چند کله پرباد برای شکستن هر دیواری، آنهم محکم‌ترین دیوارها کفایت می‌کنند!» (*)

بنابراین، رفرم‌ها می‌بایست وسیله‌ای باشند برای تغییر توازن نیروهای اجتماعی و همچنین تغییر شرایط مبارزه برای افزایش نقش عمومی مردم و بویژه زحمتکشان به منظور ایجاد قدرت متحد لازم برای برانداختن نظام ارتجاعی-سنتی سرمایه‌داری. اگر بر سر هر یک از پیچ‌های تاریخ تحولات، عوامل دخیل بر روند رفرمیستی و اصلاحات تدریجی بدقت و با وسواس دیده نشود، نمی‌توان مقام و نقش رفرم را در تکامل اجتماعی معین ساخت و به خصلت دوگانه آن پی برد. خصلتی که در یک مرحله از جنبش‌ها نقش پیش برنده آن‌ها را دارد و در مراحل تکاملی آن می‌تواند نقش بازدارنده آن‌ها را داشته باشد. بنابراین، هنر بزرگ مبارزان سیاسی بازشناسی آن لحظاتی است که رفرم را از تحول طلبی و همگامی با خواست‌های جنبش مردم و تغییر توازن نیروهای اجتماعی و فراهم شدن ارتقای جنبش تهی می‌کند.

از جمله ظرفیت‌های بسیار مهم "رفرم" و رابطه آن با "انقلاب" مبارزه‌ایست که در بطن "رفرم" و یا "انقلاب" برای کسب قدرت حکومتی و یا بخشی از قدرت حکومتی وجود دارد. با درک علمی و دقیق همین رابطه‌است، که برجسته‌ترین انقلابیون، همانا انقلابیونی هستند که با شناخت شرایط و انتخاب مناسب‌ترین، ممکن‌ترین و مشتک‌ترین شعارها و خواست‌های اجتماعی، موفق به تشکیل وسیع‌ترین اتحادهای اجتماعی برای هدایت رفرم‌های اجتماعی شده‌اند و پایه‌های تحولات انقلابی آینده را مستحکم ساخته‌اند. تاریخ بسیار به خاطر دارد که این اتحادها، در طول حرکت جنبش مردم و تعمیق رفرم‌ها و یا فراهم آمدن شرایط انقلاب اغلب دستخوش تغییراتی در صفوف نیروهای حاضر در آنها شده‌است. هر اندازه رفرم‌ها به طرف خواست‌های انقلابی پیش می‌رود، متحدین مرحله‌ای جنبش، که منافع طبقاتی خود را با ادامه جنبش و تعمیق رفرم‌ها در خطر می‌بینند، از اتحادها جدا شده و حتی در برابر آن قرار می‌گیرند. از سوی دیگر متحدین جدیدی که از رفرم‌های انقلابی حمایت می‌کنند به آن می‌پیوندند؛ یعنی با تعمیق جنبش و افزوده شدن بر بار انقلابی رفرم‌ها، اقشار و طبقاتی از صفوف جنبش و اتحادها جدا شده و جای خود را به اقشار و طبقاتی می‌دهند که تاکنون یا براساس ارزیابی‌های خود از روندهای اجتماعی و یا بر اثر مقاومت کسانی که تا دیروز در جبهه و اتحادها بوده‌اند و اکنون از آن جدا شده و حتی در برابر آن ایستاده‌اند، از حضور در جبهه و اتحاد محروم بوده‌اند. به تعبیری دیگر، تغییر و تعمیق خواست‌های طبقاتی جنبش و رفرم‌های اجتماعی، نیروهایی را به جبهه و اتحاد فرا می‌خواند و نیروهایی را بصورت بسیار طبیعی از صفوف جبهه و اتحاد می‌راند. این تغییر ترکیب، الزامی است طبقاتی-اجتماعی که خارج از اراده رهبران، به جبهه‌ها و اتحادها تحمیل می‌شود!

حتی همین استدلال‌های ساده و ابتدائی نیز حکم می‌کند، به همه نیروها و مبارزان مترقی اجتماعی حکم می‌کند تا بجای رجزخوانی‌های آتشین و یا منفی‌بافی‌های مخرب، با تمام توان خویش و برای تحقق خواست‌های رفرمیستی مردم و تعمیق رفرم‌ها تا مرحله تحولات انقلابی به جنبش‌های رفرمیستی بپیوندند و اگر هنری دارند، آن را در خدمت تحقق رفرم‌ها و فرارویاندن آن به تحولات انقلابی بکار بگیرند. البته، برای ایفای چنین نقشی به صبر و کار پیگیر توده‌ای و انقلابی نیاز است. (بقیه در ص ۹)

آنها که یک هزار میلیارد دلار خسارت جنگی و صدها هزار مجروح، معلول و قربانی جنگی روی دست مردم گذاشتند!

سرداران مغلوبی که به فتح سنگر اصلاحات برخاسته‌اند!

همانها که نه می‌توانند و نه می‌خواهند به کمک این پشتوانه، از مسیر ضد مردمی طی شده خود بازگشته و به اصلاحات انقلابی گردن بگذارند!

آتش افروزان جنگ جنون‌آمیز، خود دیوانه نبودند!

سقوط خرمشهر نشان داد که برپاکننده و هدایت‌کنندگان حمله ارتش عراق به ایران دیوانه نبودند!

فاجعه ۶ سال جنگ فرسایشی و یک هزار میلیارد دلار خسارت ناشی از ویرانی و یک میلیون کشته و مجروح و معلول جنگی نشان داد، آن فاجعه‌ای که در نیمروز ۲۹ شهریور ۵۹ آغاز شد، عظیم‌تر از پرتاب چند سنگ توسط یک دیوانه بود! آن سنگ‌ها و سنگ‌های بعدی، فاجعه‌ای شد، که نقشی تعیین‌کننده در انحراف انقلاب بهمین ۵۷ داشت!

ایران با ورود ارتش عراق به خاک مهین ما شاهد عظیم‌ترین و تاریخی‌ترین بسیج عمومی برای دفاع از خاک مهین شد. سقوط برق‌آسای خرمشهر، آبادان را به استالینگراد ایران تبدیل کرد.

در ۱۲ فروردین سال ۵۹ به طارق عزیز، معاون اول صدام حسین سوء قصد شده بود، اما جان سالم بدر برد. روز هفدهم فروردین همان سال به جان لطیف جاسم، وزیر فرهنگ عراق سوء قصد شد. عراق اعلام کرد که سفارت جمهوری اسلامی در بغداد به کانون هدایت تروریسم تبدیل شده و اعلامیه‌های براندازی حکومت عراق در صدها و میلیون‌ها نسخه در ساختمان سفارتخانه چاپ می‌شود. در آستانه اعدام آیت‌الله باقرصدر و خواهرش، که چهار روز بعد از بازداشت آنها صورت گرفت، حجت‌الاسلام دعائی با چند اخطار دولت عراق مجبور به ترک خاک این کشور و بازگشت به ایران شد. صدام حسین آیت‌الله باقرصدر را اعدام کرد تا پل ارتباطی جمهوری اسلامی با شیعیان عراق را قطع کند. حجت‌الاسلام دعائی از آن پس به سرپرستی روزنامه اطلاعات منسوب شد. زمینه‌های تبلیغاتی تجاوز ارتش عراق به ایران، اینگونه فراهم شد، اما اینها ریشه تمامی توطئه‌ها نبود و جنگ افروزان واقعی بهر حال بهانه‌ای برای این جنگ می‌آفریدند.

مهین‌دوستان برای دفاع از آبادان و مسجد سلیمان در برابر ارتش عراق ایستادند، از مهین انقلابی خویش دفاع کردند. ژنرال‌های شاه، از ترکیه وارد عراق شده و انتظار تشکیل دولت در منطقه آزاد جنوب را می‌کشیدند. برخی از آنها در ستاد جنگ عراق، به ارتش این کشور برای تجاوز به خاک ایران کمک کردند. تاریخ معاصر ایران این بی‌وطنی را به این دسته از نظامیان شاه هرگز نخواهد بخشید!

عسگر شریعت‌دانش، که از معدود مدافعین خرمشهر تا آخرین لحظات سقوط آن بود. با سقوط خرمشهر و کشته شدن عسگردانش در آخرین سنگرهای دفاع از این شهر بندری، او به نام آورترین شهید توده‌ای

نیمروز ۳۱ شهریور ۵۹، در حالیکه ۸ میلیون دانش آموز ایرانی سرگرم خرید دفتر و قلم بودند تا دو روز دیگر به سر کلاس‌های درس بروند، چند هواپیمای "توپولف" عراقی، نفس زنان خود را به تهران رساندند. این هواپیماها که تعدادشان معلوم نبود، با تقلیدی ناشیانه از جنگ ۱۹۶۷ اسرائیل علیه اعراب و بمباران فلج‌کننده فرودگاه‌های نظامی مصر، چند بمبی را که همراه آورده بودند، در بخش نظامی فرودگاه مهرآباد تهران فرو ریختند. صدای انفجارها از دروازه میدان آزادی گذشت و تا جاده خاوران شنیده شد. آن روز صدائتی از ضد هوایی‌ها در نیامد، اما چند ماه بعد مردم تهران یکی از این هواپیماها را که یکبار دیگر خود را به تهران رسانده بود دیدند. آن روز، از زیر بال آن هواپیما دود بیرون می‌آمد و دقایقی بعد در "کهریزک" تهران سقوط کرد. بدین ترتیب و همزمان با گشایش سال تحصیلی در مهرماه ۵۹، انقلاب و مردم ایران درگیر جنگی ۸ ساله شدند.

شب هنگام، آیت‌الله خمینی بر صفحه تلویزیون جمهوری اسلامی ظاهر شد. عده‌ای را به دیدارش برده بودند تا او برایشان سخنرانی کند. او که تا پیش از حمله قلبی و تا وقتی از قم به تهران بازنگشته بود، همیشه با فاصله از مخته‌ای که پشتش بود، چهار زانو روی زمین می‌نشست و یا روی یک صندلی ساده لهستانی برای مردم سخنرانی می‌کرد، حالا دیگر پس از مرخصی از بیمارستان روی مبل ساده‌ای می‌نشست که رویش را ملحفه سفید می‌کشیدند. او این سادگی را بر خلاف اکثریت رهبران امروز جمهوری اسلامی، که روی صندلی نیمه مبله لوئی ۱۴ جا خوش کرده‌اند، تا پایان عمر حفظ کرد. آنشب در کمال خونسردی مردم را تسلی داد:

- چیزی نیست! دیوانه‌ای آمده، چند تا سنگ انداخته!

او تا پایان جنگ و پذیرش قطعنامه ۵۹۸ همین خونسردی را در جمع بسیجی‌های عازم جبهه که برای وداع و دعای شهادت به دیدارش می‌رفتند و یا ده‌ها و صدها هزار خانواده معلولین، مفقودین و کشته شدگان جنگ، که از کوچه باغ‌های تنگ دهکده کوچک جماران در شمال تهران تا حسینیه این دهکده خود را جلو می‌کشیدند تا آیت‌الله خمینی را ببینند، حفظ کرد.

او در بحرانی‌ترین لحظات انقلاب و حیاتش آرام و خونسرد سخن گفت، مگر دوبار: آن سخنرانی پرخاشگرانه‌اش خطاب به شاه که منجر به ۱۵ خرداد شد و آن سخنان فریاد گونه‌اش پس از بازگشت به ایران، که در بهشت زهرا و خطاب به دولت بختیار گفت: من به پشتوانه این مردم، دولت تعیین می‌کنم! من توی دهن این دولت می‌زنم!

او با همین پشتوانه دولت تعیین کرد و با همین پشتوانه جنگ را پیش برد، گرچه مرتکب بزرگترین اشتباهات نیز شد. همان پشتوانه‌ای که اکثریت رهبران امروز جمهوری اسلامی با آن به ستیز برخاسته‌اند و به همین دلیل نیز اشتباهاتی عظیم‌تر از آیت‌الله خمینی را مرتکب می‌شوند.

کند. وزیر اطلاعات می‌بایست مجتهد باشد، همانگونه که قضای باید مجتهد باشد، او در آرزوی حکم اجتهاد ماند، اما در هر دو مقام قرار گرفت! او که بعدها نقش بزرگی توانست در برکناری آیت‌الله منتظری از قائم مقامی آیت‌الله خمینی ایفاء کند، وقتی در انتخابات دوره هفتم ریاست جمهوری تصمیم گرفت متکی به روابط حسنه‌اش با رهبر جمهوری اسلامی خود را کاندیدا کند، پدر همسرش، که بر کرسی ریاست مجلس خبرگان رهبری تکیه دارد به او گفت: «من از ناطق نوری در برابر شما دفاع می‌کنم، زیرا شما شانس ندراری!»

تاریخی‌ترین بسیج ملی

میلیون‌ها ایران در اقصی نقاط ایران، برای رفتن به جبهه جنگ ثبت نام کردند. هزاران هزار جوان و نوجوانی که یکسال و هشت ماه پیش نقش مهمی در پیروزی انقلاب ایفاء کرده بودند، کفش‌های کتانی خودشان را با پوتین‌های نظامی عوض کردند و به جبهه رفتند.

وقتی خبرنگاران از علی‌اکبر ناطق نوری، پس از شکست سنگین در انتخابات ریاست جمهوری و در آستانه پایان عمر مجلس پنجم، پرسیدند در آینده چه خواهد کرد؟ در کلماتی چاکرمنشانه، به سبک دولتمردان دربار شاهنشاهی گفت: «من سرباز پا به پوتین رهبرم!»

امثال او، وقتی خرمشهر سقوط کرد و آبادان در محاصره کامل قرار گرفت، نعلین به پا و عبا بر دوش، سرگرم دسته‌بندی‌های حکومتی برای آینده قدرت و ثروت بودند. یگانه روحانی سرشناسی که در زمان شاه چند ماه اجباری (خدمت سربازی) رفته بود و سر و گوشی هم در فلسطین آب داده بود، هاشمی رفسنجانی بود. سربازی که یک شبه «سردار جنگی» شد و هر وقت به جنوب کشور می‌رفت لباس نظامی بی‌درجه و نشان می‌پوشید.

از ده‌ها و ده‌ها روحانی که اکنون در نماز جمعه‌ها برای مردم خط و نشان می‌کشند و آزادی را بر آنها حرام می‌دانند، در آن سال‌ها خط و نشانی در جبهه‌ها باقی نیست! همانگونه که از رهبران مولف‌فیه اسلامی چنین خط و نشانی در دست نیست! آنها در پشت جبهه هم جز توطئه علیه مردم کاری از پیش نبردند. مایحتاج مردم را احتکار کردند، ارز مملکت را تبدیل به نقدینگی کردند، تعلیم نفوذ در ارگان‌های امنیتی دیدند، دسته‌بندی‌های اقتصادی-سیاسی مافیائی را شکل بخشیدند، زندان‌ها را پر کردند، به بهانه حالت جنگی در کشور به جان مطبوعات افتادند، با هر ترور و انفجار و خالی شدن یک صندلی و منبر، افراد وابسته به خود را بر آن نشانند، علیه دولت موسوی توطئه کردند و سرانجام نیز در اوج ناکامی‌های ادامه جنگ با عراق و با بهره‌گیری از خالی شدن اطراف آیت‌الله خمینی از یاران اولیه‌اش و جایگزین شدن دوستان خودشان به جای آنها، «ستاد ۹۹ نفره» مخالفان او را در مجلس شورای اسلامی تشکیل دادند. ناطق نوری اگر هم پوتینی به پا کرد، در همین جمع و در خلوت آنها بود!

جدائسی‌ها و بیوندها

در سپاه پاسداران، جنگ و رهبری عملیات جنگی را همان‌هائی برعهده گرفتند که از پیش از انقلاب دستی در مبارزه با رژیم شاه داشتند و یا در طول انقلاب دستی در این کار آزموده بودند. زنده مانده‌های این جمع، از نیمه‌های دوم مرحله دوم جنگ، یعنی از سال ۶۳ به بعد به چند گروه تقسیم شدند:

آنها که ادامه جنگ را به زیان انقلاب تشخیص داده بودند،

دفاع از خرمشهر شهرت یافت. در سال‌های تبلیغ عملیات چریکی در میان بازماندگان کنفدراسیون دانشجویی و متهم بودن توده‌های‌ها به بی‌عملی و بی‌اعتقادی به جنگ چریکی، امثال او، زیر فشار مهاجرین چپ‌نما و پر ادعا، وعده بودن در کنار مردم داخل کشور و کار شانه به شانه با آنها را داده بودند؛ و اکنون در جبهه‌های جنگ بر همگان معلوم شده بود چه کسی اهل مبارزه و جنگ در کنار توده‌ها و در میان توده‌هاست! وقتی بیکرش را به «سمنان» منتقل کردند تا در زادگاهش دفن کنند، حتی مرتجعینی که دور از جبهه‌های جنگ و در مساجد کمین کرده بودند، نتوانستند از تشییع جنازه‌اش جلوگیری کنند و مانع خاکسپاری او در کنار دیگر شهدای جنگ شوند. بعدها دکتر احمد شریعت دانش، عضو کمیته مرکزی حزب توده ایران، طی نامه‌ای که از زندان برای آیت‌الله منتظری نوشت و شرح نامردمی‌هایی که در زندان با توده‌های‌ها و دیگر زندانیان شده بود را داد، به این برادر شهیدش در جبهه دفاع از خرمشهر در برابر ارتش عراق هم اشاره کرد.

فارغ‌التحصیلان مدرسه حقانی قم، که سال‌های جنگ و دفاع از میهن را در قم گذرانده و از آیت‌الله مصباح یزدی درس قضاوت اسلامی و قضاوت غیر انسانی را توأم یاد گرفته بودند، در سال‌های شکست و ناکامی در ادامه جنگ با عراق قضاوت را با محاکمه‌های چند دقیقه‌ای و صدور حکم ارتداد و اعدام در زندان‌های اوین، گوهردشت، قزل حصار و... شروع کردند. حکم تیرباران دکتر احمد دانش را حجت‌الاسلام نیری صادر کرد، روحانی به ثروت دست یافته‌ای که اکنون سرپرست کمیته امداد امام است! از میان ارشدترین افسرانی که از ارتش متلاشی شده شاهنشاهی باقی مانده بودند، آنها که دل در گرو میهن داشتند و مهر حزب توده ایران را در دل، بزرگترین حماسه‌ها را در مرزهای زمینی و دریایی در دفاع از خاک میهن در برابر ارتش متجاوز عراق آفریدند و در میهن دوستی توده‌های‌ها افسانه‌ها از خود بر جای گذاشتند. این تو دهنی محکمی بود به ژنرال‌های شاهنشاهی که در بغداد علیه میهن خود توطئه می‌کردند. در راس این ژنرال‌ها، ارتشبد «آریانا» قرار داشت، که سال‌ها بود، شب را مست سر برالیین می‌گذاشت و صبح را با لیوان ویسکی آغاز می‌کرد!

سرهنگ کبیری، که او را فاتح جبهه‌های غربی جنگ با عراق می‌شناختند، وقتی در میدان تیر زندان اوین در برابر جوخه اعدام لاجوردی قرار گرفت، به چشم‌های بی‌فروغ و بی شرم او خیره شد و گفت: «ما باید در جبهه کشته می‌شدیم!» (۱). کاری که صدام حسین نتوانسته بود انجام دهد، لاجوردی انجام داد!

شاید هیچ یک از آنها که در این جنایت دست داشتند و بعدها آن را با کشتار زندانیان سیاسی کامل کردند و پس از آن در خیابان‌های تهران، مشهد، اصفهان و دیگر شهرهای ایران به شکار دگراندیشان مشغول شدند، تصور نمی‌کردند به این زودی باید پاسخگوی جنایاتی شوند که طی دو دهه انجام داده‌اند. بخشی از وحشت از ادامه و تعمیق جنبش کنونی و به زندان افکندن روزنامه نویسان اصلاح طلب ناشی از همین وحشت است!

امثال سرهنگ کبیری در سال‌های نخست پیروزی انقلاب که نظامیان طرفدار بازگشت سلطنت به انواع عملیات کودتائی متوسل شدند، در کنار انقلاب ماندند و در بیرون کردن ارتش عراق از خاک ایران نقش آفرینان بزرگ ارتش شدند.

حکم اعدام او و دیگرانی که در کنارش ایستادند و تیرباران شدند را «محمد محمدی ریشهری» صادر کرد. داماد چند چهره آیت‌الله مشگین، که وقتی می‌خواست وزیر اطلاعات و امنیت شود، آیت‌الله منتظری، در سمت قائم مقامی رهبر حاضر نشد حکم اجتهاد برای او صادر

دیگر برای رفتن به جبهه‌های جنگ ثبت نام می‌کنند. (نقل به مضمون از تحقیقات دکتر پارسادوست)

فریاد سرداران زخم دیده از جنگ و خیانت به انقلاب!

از جمع دسته بندی‌های سال ۶۳ تا ۶۵ شاخص‌ترین چهره‌هایی که قربانی جنگ نشدند و به شهرها بازگشتند «هاشم آغاچری» است که با دو پا به جبهه رفت و با یک پا از جبهه بازگشت. او در آخرین سخنرانی‌اش در جمع دانشجویان و بمناسبت سالگرد حمله به کوی دانشگاه بانگ برداشت: «مارکس گفت "دین افیون توده‌هاست"، اما نگفت کدام دین! آن دینی که به ثروت و قدرت متکی است، علیه توده‌هاست!» این بیان کامل انگیزه آن شکافی بود که در میان سرداران مذهبی جبهه‌های جنگ در نیمه دوم مرحله دوم جنگ، با نگرانی از پشت جبهه و خطر انجمنی‌ها و یا بقولی "اسلام سرمایه‌داری" و "اسلام امریکائی" بوجود آمد.

آیت‌الله یزدی این سردار یک پا بازگشته از جبهه را به جرم گفتن همین حقیقت، مارکسیست معرفی کرد و ناطق‌نوری در سخنرانی که در یکی از سفرهای نوبتی‌اش به مازندران و سرکشی به مال و اموالی که در جمهوری اسلامی جمع کرده، او را "جوجه روشنفکر" خطاب کرد! ملای بی‌سواد و گردن‌بندی بنام "حسینی" در نماز جمعه ارومیه هم آنچه را یزدی و ناطق‌نوری بر زبان نرانده، اما در دل داشتند و اسدالله لاجوردی در وصیت‌نامه‌اش نوشته بود بر زبان آورد: «اینها مرتدند و باید قلع و قمع شوند!» و این همان بلای بود که بر سر بسیاری از آنها در جبهه‌های جنگ آوردند تا فرصت پیدا نکنند به شهرها باز گردند و خواهان حساب و کتاب‌های جنگ و خریدهای نظامی و زنده شدن آرمان‌های واقعی انقلاب ۵۷ شوند.

عمادالدین باقی، هم‌اندیش دیگر آغاچری است، که اکنون به جرم افشای اخبار مربوط به اعتراف دستگیرشدگان قتل‌های زنجیره‌ای و بویژه ماجرای قتل "یادگار امام"، در زندان اوین بسر می‌برد. او از جمله مریدان آیت‌الله خمینی بود، که وی آنها را ذخیره آینده می‌دانست. خطبه عقد او را، که نخستین کتاب تحقیقی پیرامون انجمن حجتیه را در جمهوری اسلامی نوشت آیت‌الله خمینی خواند. کتاب او بنام "حکومت قانئون"، در شرح نقش انجمن حجتیه در ایران، که روزگاری در تمام کتابفروشی‌ها و کتابخانه‌ها پیدا می‌شد، اکنون سال‌هاست که اجازه تجدید چاپ نمی‌یابد. حکم زندان او را کادر تازه نفس حجتیه در قوه قضائیه "سعید مرتضوی" صادر کرده‌است.

اکبر گنجی، که او نیز اکنون در زندان اوین بسر می‌برد، از همان جمع رزمندگان اولیه جبهه‌های جنگ و سپاه پاسداران است. آنها، اکنون در کنار عبدالله نوری، آخرین نماینده آیت‌الله خمینی در سپاه پاسداران، در زندان اوین نشسته‌اند. دادگاه ویژه روحانیت معتقد است، این سه به کمک هم، دفاعیات عبدالله نوری را نوشته‌اند. همان که به "شوکران اصلاحات" شهرت یافته‌است.

مخالفان ورود نظامی ایران به خاک عراق

وقتی قطعنامه ۵۹۸ را آیت‌الله خمینی پذیرفت، تازه معلوم شد که در آن سال‌های نیمه دوم مرحله دوم جنگ کسان دیگری هم مخالف ادامه جنگ بوده‌اند که مقام و موقعیتشان به مراتب از اکبر گنجی و عمادالدین باقی بالاتر بوده‌است. آیت‌الله خمینی، که تاکنون هیچیک از روحانیون شناخته شده در جمهوری اسلامی، فارسی را به شیوایی و روانی

آنها که پشت جبهه را برای انقلاب خطر آفرین‌تر از جلوی جبهه تشخیص داده بودند و می‌خواستند هر چه زودتر به شهرها باز گردند و جلوی رشد حکومتی انجمنی‌ها را بگیرند، آنها که نگران تمرکز قدرت اقتصادی در دست بازاری‌های بزرگ بودند،

آنها که شکست و ناکامی در فتح کربلا و رفتن به قدس را پیش بینی کرده بودند و آنها که ادامه جنگ را یک واجب دینی می‌دانستند و آینده نظامی-حکومتی خود را به آینده جنگ و سرداران بی‌درجه و تخصص جنگ گره زده بودند.

همه آنها در مرحله اول جنگ و دفع تجاوز ارتش عراق، تا پیروزی در باز پس گرفتن خرمشهر از ارتش عراق و رسیدن به مرزهای ایران و عراق شانه به شانه هم جنگیده بودند. شک و تردیدها از نیمه دوم مرحله دوم جنگ آغاز شد. آزادسازی خرمشهر به تاریخ سوم خرداد ۱۳۶۱ ثبت شده‌است.

دو انفجار مهیب در حزب جمهوری اسلامی و دفتر نخست وزیر و سپس ترور هدفمند روحانیون پرنفوذ و هم‌اندیش آیت‌الله خمینی، سقوط سؤال برانگیز هواپیمای فرماندهان ارتش و سپاه (کشته شدن تعدادی از فرماندهان ارتش، محلاتی نماینده ولی فقیه در نیروهای مسلح و کلاهدوز از فرماندهان رده اول سپاه پاسداران)، تشکیل فراکسیون ۹۹ نفره در مجلس، در تله افتادن جمع زیادی از دانشجویان پیرو خط امام در جبهه‌های جنگ و قتل عام شدن آنها و ده‌ها و ده‌ها حادثه و رویداد دیگر شکاف و دسته بندی در صفوف نیروهای جبهه را اجتناب ناپذیر کرده بود. سال‌های ۶۵ تا ۶۷ سال‌های رکود و خیزهای کوتاه و عقب‌نشینی‌های سریع در جبهه‌های جنگ بود. تئوری‌هایی که روحانیون اعزامی از قم و مدرسه حقانی در پشت جبهه‌های جنگ راه می‌انداختند و در لباس سبز و سوار بر اسب سفید در پشت جبهه‌ها ظاهر می‌شدند تا نظارت امام زمان بر جنگ را به نمایش بگذارند، و تصور جنگ را گرم نگهدارند، دیگر تماشایی نداشت. اگر اشکی هم از کسی در می‌آمد، این اشک شوق وصال امام زمان نبود، بلکه دل‌تنگی برای شهر و ده و خانواده و نکبت دروغ و تزویر و ناامیدی حاکم بر جبهه‌ها بود.

دکتر منوچهر پارسادوست، از محققان زحمت کشیده و کم شمار جنگ ایران و عراق است. او در یکی از کتاب‌های تحقیقاتی‌اش، بنام "ریشه‌های تاریخی اختلافات ایران و عراق" می‌نویسد:

«در زمستان ۶۵ بصره در تیررس توپ‌های دور برد ایران قرار گرفت اما هرگز فتح نشد. نفرات ایران در جبهه‌ها کاهش یافته بود. دلیل کم شدن نفرات این بود که مردم در زمستان ۶۵ متوجه شدند که جنگ دیگر به صورت فرسایشی درآمده است. دریاسالار "گریست"، فرمانده ناوگان امریکا در خلیج فارس طبق گزارشی به سنای امریکا به نکته‌ای که برای او تعجب آور بوده، اشاره می‌کند. او می‌گوید با وجودی که ایران سه برابر عراق جمعیت دارد، ولی تعداد سربازان مسلح عراق در مرزها بیشتر از ایران است. به نظر یکی از کارشناسان تعداد سربازان عراق یک میلیون و ایران ۶۴۴ هزار نفر بوده‌است.»

بیهودگی ادامه جنگ و آگاهی از نبرد قدرت بین دولت موسوی و ائتلاف ۹۹ نفره مرکب از سرمایه‌داری بزرگ تجاری و ارتجاع مذهبی چشم و گوش‌ها را باز کرده بود. مردم ایران برای دفاع از میهن خود حاضر به هرگونه فداکاری بودند، اما برای جنگ در خاک یک کشور دیگر نه! همین است که به محض پذیرش قطعنامه ۵۹۸ از جانب ایران و عبور دوباره ارتش صدام حسین از برخی مرزهای ایران سیل داوطلبین یکبار

دادگاهی سرانجام برای رسیدگی به ۶ سال جنگ فرسایشی و از کف رفتن بزرگترین موقعیت‌ها برای ساختن ایران و خیانت به آرمان‌های واقعی انقلاب بهمن ۵۷ تشکیل خواهد شد؟

ثروت بر باد رفته کشور و پیروزی بدست نیامده جنگ طلبان!

رفسنجانی، که به اعتراف خود نقش مشاور اصلی آیت‌الله خمینی را، بویژه در آخرین سال‌های حیات او برعهده داشته، در مصاحبه خود با "مسعود سفیری"، همین آمار و ارقام را در قالب دیگری، چنین بیان کرده و زبان به اعتراف می‌گشاید:

هاشمی رفسنجانی در مصاحبه خود می‌گوید:

«در آن دوران (اواخر جنگ) در برخورد با امریکا برای ما مشخص شد که امریکا جلو می‌آید. اسرار "ایریاس" به روشنی فاش نشده (هواپیمائی که بر فراز خلیج فارس سرنگون شد و امریکا آن را نشانه آمادگی خود برای دخالت نظامی مستقیم در داخل خاک ایران اعلام داشت) برای ما چنین برداشت شد که امریکا برای مداخله مستقیم بر علیه ما مصمم است و حدی برای تجاوز به ایران قائل نیست. همزمان به سکروهای نفتی و کشتی‌های غیر نظامی و ناوهای جنگی حمله کردند. بنابراین، ما در خلیج فارس با امریکا، انگلیس و فرانسه روبرو شدیم. آن سلاح شیمیائی که در حلبچه بکار رفت، روی اعصاب بسیار تاثیر داشت. من بعد از بمباران به حلبچه رفتم. وحشتناک بود، مردم با تنفس گاز درو شده بودند. غیر قابل باور بود. دولت به امام نامه نوشت و رسماً اعلام کرد که ما دیگر نمی‌توانیم هزینه جنگ را بدهیم. سپاه هم به امام نامه نوشت و اعلام کرد حالا که امریکا وارد عمل شده است، اگر می‌خواهیم بجنگیم باید حمایت وسیع‌تری بشویم. این نامه را سرلشکر رضائی نوشت. در قرارگاه به من گفتند و من گفتم بنویسید. آنها هم رسماً نوشتند. بعد از عملیات حلبچه من و دکتر روحانی با اتومبیل به تهران برگشتیم. در مسیر از هر شهری که گذشتیم همان روز بمباران شده بود. نیمه شب به قزوین رسیدیم و در آن ساعت آنجا هم وضعیت قرمز بود و آژیر خطر شنیده می‌شد.»

مبتکران و هدایت کنندگان این فاجعه، که باید بر صندلی پاسخگویی به ملت می‌نشستند، اشتباه خیانت‌آمیز ادامه جنگ با عراق، پس از فتح خرمشهر را با جنایت دیگری کامل کردند تا بلکه از مهلکه بگریزند. قتل‌عام زندانیان سیاسی را سازمان دادند. از جمله توده‌ای‌هایی که با ادامه جنگ مخالفت کرده بودند قتل‌عام شدند!

مصلحت اندیشان امروز، سرداران دیروز!

رضائی و هاشمی رفسنجانی، امروز در راس مجمع تشخیص مصلحت نظام نشستند. مجمع ۲۳ نفره‌ای که همگی حکم رهبر را در جیب دارند، اما دو تن از برجسته‌ترین آنها، طی سه سال گذشته در دادگاه ویژه روحانیت و توسط همان قضاتی که قساوت و قضاوت اسلامی را با هم در مدرسه حقانی فرا گرفته‌اند، محاکمه شدند. موسوی خوئینی‌ها و عبدالله نوری. دومی در زندان است و اولی اکنون در راس جبهه دوم خرداد قرار گرفته‌است! شاید رهبری قاطع او در جبهه دوم خرداد و بیرون آوردن قوه قضائیه و فرماندهان نیروهای نظامی از زیر چنگال انجمنی‌ها، عبدالله نوری و بقیه را از زندان اوین به این جبهه وصل کند! روحانی صاحب نفوذ و اطلاعاتی که در مجلس خبرگان تعیین رهبری، وقتی بحث بر سر برگماری علی‌خامنه‌ای شد، او نه تنها به وی رای نداد و از رهبری جمعی

او ننوشت و شعر و نثر را به سادگی او در قالب بیانیه و اعلامیه نگنجاند، در نامه پذیرش قطعنامه ۵۹۸ نوشت: «جام زهر را سر می‌کشم»

آیت‌الله منتظری در نامه انتقادآمیز بلند بالای خود، که خطاب به دولت موسوی و مجموع رهبران سه قوه قضائیه، مجریه و مقننه نوشت، با اشاره به پذیرش قطعنامه پایان جنگ با عراق، نامی از آیت‌الله خمینی به میان نیاورد، اما وقتی نوشت «اگر اشتباه کرده‌اید، توبه کنید!» بسیاری، مخاطب او را آیت‌الله خمینی ارزیابی کردند، بویژه آنجا که نوشت: «به توصیه خیرخواهان توجه نکردید و به جنگ ادامه دادید.» (نامه ۱۲ صفحه‌ای آیت‌الله منتظری، پس از پایان جنگ و خطاب به دولت)

او در همین نامه اشاره به بی‌کفایتی و کم‌سوادی محسن رضائی در فرماندهی جنگ کرد. فرماندهی که پس از قبول قطعنامه ۵۹۸ و در نقش پیشمرگ هاشمی رفسنجانی - سردار جنگی و رئیس اتاق فرمان جنگ و سپس سردار سازندگی ویرانه‌های جنگی - در تلویزیون جمهوری اسلامی ظاهر شد و همه اشتباهات و شکست‌ها را به گردن گرفت!

قطعنامه ۵۹۸ زمانی پذیرفته شد، که دیگر هیچ چاره‌ای جز قبول آن نبود. سنگرها فروریخته و جبهه‌ها آنگونه در هم شکسته بود، که روحیه‌ها، از «پوتین به پاهای امروز رهبر»، «سرداران ۳ بدست جنگی در نماز جمعه‌های تهران» و «کسانی که وعده به آتش کشیدن خلیج فارس» را داده بودند، دیگر کاری ساخته نبود. آیت‌الله جنتی که استاد رجز خوانی در نماز جمعه‌های تهران شده بود به گوشه‌ای خزیده و رفسنجانی، شانه به شانه حجت‌الاسلام حسن روحانی از جبهه‌های در هم شکسته به تهران بازگشتند. آنچه را رهبری حزب توده ایران در تیرماه ۱۳۶۱ گفته بود، حال با یک میلیارد دلار خسارت به تحقق پیوسته بود. جنگ فرسایشی همه بودجه کشور را بلعیده بود، نیروی انقلاب را فرسوده بود و مافیای خرید تسلیحات جنگی در بازارهای جهانی را بر سر نوشت جمهوری اسلامی حاکم ساخته بود. برای رهبران سیاسی جنگ، اوضاع به وخامت تجزیه خاک ایران بود؛ حتی خطر شورش در جبهه‌ها و تهدید حکومت مرکزی و دخالت مستقیم نظامی امریکا در جنوب کشور مطرح بود و این یعنی تقسیم ایران به شمال و جنوب!

فرصت بزرگ مذاکره پس از شکست ارتش عراق و بیرون راندن آن از خاک ایران از دست رفته بود. پس از فتح خرمشهر، ایران خواهان خسارت جنگی شده بود. کشورهای عربی حوزه خلیج فارس موافقت کردند صندوقی که گفته می‌شد یکصد میلیارد دلار اعتبار دارد برای جبران خسارت‌های دو کشور تخصیص دهند. عراق قطعنامه ۲۱ تیر ۱۳۶۱ شورای امنیت را پذیرفت و ایران آن را رد کرد و روز بعد نیروهای خود را وارد شرق بصره کرد. از سوم خرداد ماه تا ۲۲ تیرماه، بزرگترین بحث در حاکمیت جمهوری اسلامی بر سر رفتن به داخل خاک عراق و یا پذیرش قطعنامه سازمان ملل و گرفتن خسارت جنگی از صندوق یکصد میلیارد دلاری کشورهای نفت‌خیز عربی جریان داشت. هاشمی رفسنجانی در مصاحبه خود با "مسعود سفیری" منکر این اعلام آمادگی کشورهای خلیج فارس می‌شود، اما دکتر پارسادوست، این اعلام آمادگی و صندوق یکصد میلیارد دلاری را یکی از مستندات تاریخی تحقیقات جنگی خود می‌داند. مقاومت رفسنجانی در قبول این سند، بی‌جهت نیست. کافی است او این نخستین اشتباه در ادامه جنگ با عراق را و از کف رفتن یکی از بزرگترین موقعیت‌ها را ببیند، تا ناچار شود به بقیه سئوالات مردم، خانواده کشته شدگان، معلولین، جانبازان و صدها هزار آواره جنگی که شهرها و خانه‌هایشان ویران شده پاسخ گوید!

نخستین بانگ اعتراض به ادامه جنگ را از قردای فتح خرمشهر و بیرون راندن ارتش متجاوز عراق از خاک ایران، رهبری حزب توده ایران برداشت. حزب توده ایران ابتدا طی نامه مفصل و تحلیلی همه جانبه از اوضاع جهان، منطقه، ایران و مرحله خطر ناک و دشواری که انقلاب در آن گرفتار آمده بود، به شخص آیت‌الله خمینی نوشت که ادامه جنگ سقوط در دایم همانهایی است که مشوق عراق برای حمله به ایران بودند، شرایط جهانی به گونه‌ایست که اگر نیروهای نظامی ایران وارد عراق شوند، ایران و انقلاب آن را درگیر یک جنگ فرسایشی و طولانی خواهند کرد. ادامه جنگ و رفتن به سوی یک جنگ فرسایشی و طولانی ادامه همان توطئه‌هایی است که در کودتای نوژه، کودتای طیس، کودتای قطب زاده و ده‌ها شبهه کودتای دیگر و طرح‌های انفجاری و تروریستی و جنگ داخلی در کردستان ایران پیگیری شده بود.

بعدها، حزب توده ایران بخش‌هایی از این نامه را خطاب به رهبران وقت جمهوری اسلامی نوشت و مخالفت خود را در همان دورانی که هاشمی رفسنجانی از آن بعنوان دوران رایزنی و مشورت برای ادامه جنگ و مخالفت آیت‌الله خمینی با آن یاد می‌کند با آنها در میان گذاشت. از سوم خرداد تا ۲۲ تیرماه ۶۱

نخستین امام جمعه‌ای که حمله تبلیغاتی را به حزب توده ایران و به جرم مخالفت با ادامه جنگ و ورود ایران به خاک عراق از تریبون نماز جمعه شروع کرد، آیت‌الله جنتی بود. او در نقش خادم به انقلاب و جنگ در نماز جمعه ظاهر شد و حزبی را به مخالفت با انقلاب و مصالح آن متهم کرد که در یکی از تاریخی‌ترین لحظات سرنوشت ساز برای ایران و انقلاب ۵۷ آن، بانگ مخالفت با ادامه جنگ را بلند کرده و آن را تماما بر ضد انقلاب و دستاوردهای آن و افتادن در دام امپریالیسم امریکا معرفی کرده بود.

گذشت زمان نشان داد چه کسی خادم و چه کسی خائن به انقلاب و میهن بود.

بعدها همین آیت‌الله کوتاه قد و بلند پرواز، در کنار آیت‌الله مصباح یزدی و آیت‌الله محمد یزدی، از جمله صادرکنندگان احکام ارتداد و یا حامی صادرکنندگان احکام ارتداد و قتل‌های زنجیره‌ای شد. همه این جنایات، باضافه قتل‌عام زندانیان سیاسی برای آن انجام شد که این واقعیات افشاء نشود و مردم ندانند در آنسوی پرده‌های حکومتی چه بر انقلاب و ایران گذشت. پرده‌داران چنان بیمناک کنار رفتن این پرده هستند، که از هیچ قتل و جنایاتی برای بالا نرفتن پرده‌ها روی گردان نیستند. احمد خمینی با همین هدف به زیر خاک فرستاده شد. جنایتی که اگر فرصتی فراهم شود، در حق نه تنها امثال عمادالدین باقی و اکبر گنجی و عبدالله نوری و آیت‌الله منتظری، که در حق چند هزار نیروی مذهبی داخل و حاشیه دایره حکومتی نیز اعمال خواهد شد. آنها که از بالا رفتن پرده‌ها نگرانند، خود را پشت «ارزش‌های جنگ» پنهان کرده‌اند، درحالی‌که کسی منکر ارزش بزرگترین و تاریخی‌ترین بسیج ملی برای دفاع از خاک میهن و بیرون راندن ارتش عراق از خاک ایران نیست، آنچه که باید به آن پاسخ داده شود، دلیل ادامه جنگ است. پاسخی که یک هزار میلیارد دلار ارزش دارد!

۱- شرح تیرباران گروه ده نفره افسران توده‌ای و کادرهای رابط آنها را برای نخستین بار یکی از مجریان فرمان تیرباران در زندان اوین فاش کرد، که در راه توده شماره ۹۶ منتشر شد.

دفاع کرد، بلکه با صراحت گفت: «ایشان برای این مقام اهلیت ندارند!» (هنوز بدقت معلوم نیست تعداد دقیق اعضای این مجمع چند نفر است و چه تغییری در آن صورت گرفته‌است. رقم ۲۳ نفر بر گرفته شده از خبری است که در آخرین هفته‌های ریاست جمهوری رفسنجانی و برگماری‌اش به سمت رئیس این مجمع در این ارتباط در مطبوعات منتشر شد.)

براستی، چه کسانی و از چه زمانی با ادامه جنگ به مخالفت برخاستند؟ برای این سؤال وقتی می‌توان پاسخی درخور یافت، که ابتدا دانسته شود چه کسانی پس از فتح خرمشهر از ادامه جنگ با عراق و فتح بصره و کربلا، سقوط بغداد و رفتن به سوی فلسطین دفاع کردند!

شاید کسانی در حاکمیت ۲۰ ساله جمهوری اسلامی بر این تصور خام باقی باشند که زمان همه چیز را بدست فراموشی خواهد سپرد، اما تاریخ همه حکومت‌ها خلاف این را نشان داده‌است. امروز، مردم ایران به تاریخ صفویه هم مراجعه کرده‌اند تا بدانند چرا قفقاز از ایران جدا شد و مسبب جنگ با روسیه و شکست آن جنگ‌ها که به تجزیه ایران ختم شد چه کسانی بوده‌اند! بنا براین چگونه ممکن است از پاسخ به دلیل و انگیزه‌های ادامه جنگ با عراق طفره رفت؟

امام‌جمعه‌های دائم و موقت تهران و بویژه رهبر کنونی جمهوری اسلامی از مصاحبه و پاسخگویی به سئوالات مطرح در جامعه گریزانند. آنها به نطق‌های یکطرفه همانقدر عادت کرده‌اند که به قضاوت‌های یکطرفه! شاید در جمع این امام‌جمعه، هاشمی رفسنجانی یگانه پیش‌نمازی باشد، که هر از گاهی ناچار به شرکت در مصاحبه‌های مطبوعاتی شده‌است. در هر مصاحبه‌ای که او در سال‌های اخیر داشته، یکی از سئوالات که در برابر او قرار گرفته، مربوط به جنگ و ادامه آن بوده‌است. از جمله این مصاحبه‌ها، گفتگویی است که با مسعود سفیری (روزنامه‌نگار) کرده و بصورت یک کتاب منتشر شده‌است. هاشمی رفسنجانی در این مصاحبه که به مناسبت اعلام کاندیداتوری‌اش برای مجلس ششم با وی انجام شده، درباره ادامه جنگ و مخالفت آیت‌الله خمینی با آن (امری که احمد خمینی نیز در آخرین مصاحبه خود، که در نشریه «گفتگو» منتشر شد، آن را مطرح کرده بود) می‌گوید:

«... امام موافق نبودند که نیروهای ما وارد خاک عراق شوند و در عین حال متوقف کردن جنگ را هم قبول نداشتند، می‌گفتند: اگر شما وارد عراق شوید چند اشکال پیدا می‌شود: اولاً، الان از لحاظ بین‌المللی موضع بر حق داریم و متجاوز در خاک ماست. ثانیاً، عرب‌ها که متفق نیستند و بعضی‌ها با ما هستند، پشت سر صدام قرار می‌گیرند و کار ما دشوار می‌شود. ثانیاً مردم عراق تصرف سرزمین خود را تحمل نمی‌کنند و آنهاست که الان با ما هستند در آن صورت به ما به عنوان متجاوز نگاه می‌کنند. رابعاً مردم بی‌گناه عراق آسیب می‌بینند... آن جلسه طولانی بود، احتمالاً یادداشت‌ها هست، فکر می‌کنم مرحوم نظران آن موقع دبیر بود، می‌توان آن صورت جلسه را پیدا کرد. نتیجه‌اش این شد که امام اجازه دادند به صورت محدود در مناطقی که مردم عراق نیستند، ما وارد خاک عراق شویم...»

رفسنجانی نمی‌گوید در آن جلسه طولانی چه کسانی، چه گفتند؟ و چگونه این اجازه ورود محدود به خاک عراق تبدیل شد به شعار «جنگ جنگ تا پیروزی» و «پیش به سوی کربلا؟» سئوالی را که یک هزار میلیارد دلار خسارت پای آن خوابیده و نقشی تعیین‌کننده در انحراف انقلاب و بزرگترین ضربات را به انقلابیون مذهبی و غیر مذهبی و آزادی‌های برآمده از دل انقلاب ۵۷ داشت، سرانجام چه کسی باید پاسخ بگوید؟

سخنرانی فیدل کاسترو در هاوانا:

امریکا هنوز شکست ناپذیر بودن کوبا را باور نکرده!

بخشی از سخنرانی فیدل کاسترو، بمناسبت چهل و هفتین سالگرد فتح پادگان "مونکادو" که در آن به مسائل سیاست داخلی این کشور اشاره می‌کند، کاسترو می‌گوید:

«تا زمان پیروزی انقلاب، "پیناردل ریو" فقیرترین استان کوبا بود. زمین و املاک آن به فئودال‌ها و ملاکان بزرگ تعلق داشت. در هیچ یک از استان‌های دیگر کوبا زارعان و خوش‌نشین‌ها برای استفاده از زمین چنین بهره و سهم مالکانه سنگینی نمی‌پرداختند. بسیاری از بزرگان می‌بایستی حداقل ۳۰ درصد از برداشت خود را از این بابت به مالکان زمین می‌گرداختند. در کوبا این استان با لقب "سیندرلا" (دختر فقیر و مظلوم قصه‌ها) شناخته می‌شد. همانطور که قبلاً هم نقل کردم، یکبار یک دانشجوی پزشکی چند سال پس از پیروزی انقلاب به من گفت: «این استان دیگر "سیندرلا" نیست بلکه حالا "شاهزاده" شده‌است». این استان از مجموع ۱۶ درمانگاه غیر مجهز و تقریباً ۱۰۰ مطلب خصوصی به ۱۲۵ مرکز پزشکی و مشاوره سلامتی رسیده‌است. از ۲۴۸ دندانپزشک و ۵۰ بهیبار و پرستار به ۳۳۷۳ پزشک، ۵۶۹ دندانپزشک و ۵۷۰۲ بهیبار و پرستار رسیده‌ایم که تمام جمعیت منطقه را بطور رایگان تحت پوشش دارند. نرخ مرگ و میر نوزادان از ۶۰ هر هزار تولد به ۶٫۵ هر هزار رسیده است که حتی از رقم مشابه در ایالات متحده کمتر است. متوسط عمر از ۵۳ سال به ۷۶٫۵ سال رسیده‌است، نرخ بیسوادی از ۳۰ در صد عملاً به صفر کاهش یافته‌است. متوسط سواد دو کلاسه به معدل ۹ کلاسه رسیده‌است. تعداد دبیران و استادان از ۱۷۱۰ نفر به ۱۸۸۱۶ نفر افزایش یافته‌است. بودجه آموزش و پرورش از ۵ میلیون به ۱۱۳ میلیون بالا رفته است. تعداد دختران دیپلم از ۳۳ نفر به ۲۲۹۴۰ نفر رسیده است. تعداد دیپلمه‌های مدارس حرفه‌ای از ۵۴۱ نفر به ۴۶۵۰۰ نفر ارتقاء یافته است. تاسیسات فرهنگی از ۲۵ به ۱۷۱ واحد و تاسیسات ورزشی از ۴۲ به ۶۰۴ واحد افزایش یافته است. بیکاری از ۳۰٪ به ۴٪ تنزل داده شده است.

این آمار را به طیف کوچکی از جوانب مختلف زندگی اجتماعی که برای زندگی انسان اهمیت بالاتری دارند، یعنی بهداشت، آموزش، فرهنگ، ورزش و اشتغال محدود کرده‌ام. دانشکده‌های دانشگاه استان با تجهیزات علمی امروزی که در آنها بیش از ۲۰۰ نفر پرسنل با درجه دکترا و فوق‌لیسانس مشغول خدمت هستند، بیمارستان‌های وابسته به دانشگاه، تاسیسات بازبازی تندرستی، تاسیسات ورزشی، خانه‌های سالمندان و سیستم عمومی تامین اجتماعی به این استان سابقاً محروم کوبا چهره‌های انسانی بخشیده است. همین تحول در همه جای کشور رخ داده است. هیچ ملتی در دنیا در چنین زمان کوتاهی به چنین دستاوردهای قابل توجهی دست نیافته است، آنهم در محیط تهاجم دایمی و تحریم و جنگ اقتصادی بلاوقفه.

پس از پیروزی انقلاب در کوبا هیچ قتل سیاسی، هیچ اعدام غیرقانونی و حتی یک مورد شکنجه در طول ۴۱ سال اتفاق نیفتاده است. در حالی که چنین بی‌عدالتی‌هایی در اکثر نقاط جهان و از جمله در ایالات

متحده بسیار اتفاق افتاده و می‌افتد. این حقایق را هم مردم کوبا از کوچک و بزرگ می‌دانند.

تقریباً نیمی از نمایندگان مجلس کوبا از حوزه‌های انتخابیه‌ای هستند که بدون دخالت حزب و مستقیماً از میان مردم و از طرف مردم کاندیدا و انتخاب شده‌اند. خیلی از اعضای این ارگان عالی دولتی از درون شوراهای شهرها بیرون آمده‌اند. تمام اعضای پارلمان ما که به نوبه خود قوای اجراییه و قضاییه را انتخاب می‌کند، می‌بایستی بلااستثنا با بیش از ۵۰٪ آرای مخفی و مستقیم مردم انتخاب شوند. هیچگاه افراد مسلح نیروی انتظامی در حوزه‌های اخذ رأی ما دیده نشده‌اند و حفاظت از آنها هرگز محتاج سلاح نبوده است. جوانان پیشگام ما هستند که به صندوق‌های رأی یا همان دقتی نظارت می‌کنند که از ساختمان دفتر حفاظت از منافع ایالات متحده، بدون اینکه تا امروز حتی شیشه پنجره‌ای از آن شکسته شود، حفاظت می‌نمایند.

اما امپریالیسم همه اینها را به عنوان نقض حقوق بشر مطرح می‌کند. بدین جهت کشوری را که چنین دستاوردهای قابل توجهی برای مردم به ارمغان آورده است، محاصره می‌کنند، به کینه توزی و عداوت با آن می‌پردازند و به هزار و یک شیوه مختلف مورد حمله قرار می‌دهند. ما به چنین ثمرات با ارزشی دست یافته‌ایم و تنها کشوری در جهان نیستیم که در معرض تحریکات وحشیانه دایمی دولت ایالات متحده، یعنی یگانه ابرقدرت جهان قرار داریم. من از همین جا می‌گویم: آیا بالاخره در نمی‌یابید که کوبا غلبه ناپذیر است، که انقلاب کوبا را نمی‌توان نابود کرد، که مردم کوبا را نمی‌توان هیچگاه تسلیم و یا حتی هراسان کرد؟ آیا شما درنیافته‌اید که ریشه‌های میهن دوستی و انترناسیونالیسم در مغزها و در قلب‌های ما چنان عمیق است که ۴۲ سال تحریم و عملیات خسوفت‌بار قویترین کشور جهان را بی‌حاصل ساخته است؟

حیثیت و اعتبار ما و نمونه‌های مثال زدنی قهرمانان ما، فولادهای آبدیده عدالت‌جویی، شعله همواره فروزان حقیقت و اخلاقیات ما خاکریز غیرقابل عبوری از جنش ایمان و عقیده در برابر فتنه‌جویی‌های ایالات متحده برپا کرده است.

بدین علت، آقای بوش که قرار است به امپراتوری ایالات متحده حکم براند - ایالات متحده را مدت‌هاست که دیگر نمی‌توان جمهوری نامید - به شما به عنوان یک مخالف واقعی توصیه می‌کنم کمی به گذشته فکر کنید؛ احساسات و هیجانات و تحریکات کنوانسیون حزب خود را کنار بگذارید و خود را در این مخصه قرار ندهید که دهمین رئیس جمهور ایالات متحده باشید که در طول ریاست جمهوری، تلخکام از عملیات بی‌اثر و زایدش، مجبور به تماشای انقلابی باشد که نه به هراس می‌افتد و نه تسلیم می‌شود و نه نابود.

آقای بوش به رهبران مافیای فرار کوبا می‌گوید، که مساله کوبا به راحتی حل می‌شود و به روش‌هایی از جمله فعال کردن سازمان سیا برای ترور رهبران کوبا اشاره کرده‌است. چون در اینجا مجال برای پرداختن به نقش شخصیت در تاریخ نیست، فقط به این هشدار اکتفا می‌کنم که هیچگاه فراموش نکنید در مقابل هر رهبر انقلابی که شما با توسل به این روش‌ها نابودش کنید، در کوبا هزاران زن و مرد دیگری وجود دارند که قادر به پر کردن جای خالی او خواهند بود. آنها در مجموع خیلی بیشتر از آن تعدادی هستند که شما با اتکا به تمام امکانات سیاسی، اقتصادی و نظامی خود توان نابود کردنشان را داشته باشید.

قوانین ضد کوبایی در کنگره ایالات متحده را لغو کنید!
تمام تحریم‌ها و جنگ اقتصادی تبهکارانه بر علیه کوبا را متوقف کنید!
دست از تهدیدها، توطئه‌های براندازی و نقشه‌های بی‌ثبات سازی کوبا بردارید!

منطقه اشغال شده "گوآننامو" را به کوبا بازگردانید!
مردم همه کوبا: یا مرگ یا میهن! ما پیروز خواهیم شد!

علیرغم فشارهای تبلیغاتی - که از هر سو - از جمله از سوی نشریه "نامه مردم" تشدید شده

"راه توده"

به مشی توده‌ای خود ادامه می‌دهد!

مبانی نظری - تئوریک گمراهی‌ها در کجاست؟

کرده است، چرا که اعتقاد دارد دیواری که سقف بر آن استوار است را نباید ویران کرد، بلکه باید پشت آن شمع زد تا سقف را نگهدارد! متأسفانه طی تمام سال‌های گذشته، نشریه "نامه مردم" چنین درکی را از پابندی به حفظ خانه و سقف آن از خود نشان نداده و بر مشی پراکنده ساختن نیروها، در کنار مشی و سیاستی که همخوانی با واقعیات جامعه امروز ایران ندارد، همچنان ادامه داده‌است.

چهار محور در مقاله اخیر "نامه مردم"، قابل درنگ و بررسی است:

اول - متهم ساختن "راه توده" به «ضدیت با حزب توده ایران»؛
دوم - بی‌اعتنائی به پیشینه اساسنامه‌ای و حزبی "راه توده" و مسئولیت حزبی اداره‌کنندگان امروز و مسئولین اولین دوره آن؛
سوم - تحریف و نادرست نویسی به امید ایجاد خلل در ادامه انتشار راه توده و جلوگیری از ادامه گرایش توده‌ای‌ها به آن؛
چهارم - برخی مبانی نظری و تئوریک، که متأسفانه این مباحث نیز خارج از سطح و اعتبار علمی و حزبی آنها مطرح شده‌اند.

اول - "نامه مردم" مدعی است که "راه توده" دو هدف را دنبال می‌کند «۱- زیر علامت سوال بردن، و به راه انداختن جنگ روانی-تبلیغاتی بر ضد نهادها و ارگان‌های حزبی؛ ۲- یورش تبلیغاتی به مشی و سیاست انقلابی حزب توده ایران.»

"نامه مردم" مدعی می‌شود، که پس از یورش بهمن‌ماه ۱۳۶۱، یک سال به طول انجامید، تا ادامه مبارزه حزب ما سازمان یابد. (منظور "نامه مردم" برگزاری پلنوم هیجدهم کمیته مرکزی حزب در خارج از کشور یک سال پس از یورش به حزب است.) بدین ترتیب گویا یک سال بین یورش و «در اهتزاز درآمدن مجدد پرچم پر افتخار حزب ما...» حزب توده ایران و توده‌ای فلج و زمین گیر بوده‌اند و بدین ترتیب می‌توان این یک سال را از تاریخ حیات حزب حذف کرد. در "نامه مردم" از جمله چنین آمده است: «ولی عقیم ماندن این توطئه [توطئه نابودی حزب] ... با در اهتزاز درآمدن مجدد پرچم پر افتخار حزب ما، تنها یک سال پس از یورش به حزب...» اما حقیقت این نیست و بخشی از موجودیت اساسنامه‌ای و حزبی "راه توده" و ادامه انتشار آن نیز اتفاقاً بر می‌گردد به همین یک سالی که توسط نویسندگان مقاله مورد بحث سعی شده از تاریخ حزب حذف شود!

"نامه مردم" در شماره ۵۹۲ مورخ ۲۹ شهریور ۱۳۷۹ خود، مطالبی با عنوان «تاملی بر کارنامه توده‌ای ستیز نشریه "راه توده" منتشر کرده‌است. بخش عمده این مطلب تکرار ملال‌آور اتهامات بی‌پایه و اساسی علیه "راه توده" است، که با بهره‌گیری از "هنر" ناپسند گزینش خطوط پراکنده و از متن جدا مانده مطالب منتشره در راه توده و سرهم بندی کردن آن‌ها با هدف قلب واقعیت و واژگونه جلوه دادن مواضع همیشگی راه توده تنظیم شده‌است.

در بخش‌هایی از این مقاله، مطالبی گاه به جد و گاه به طنز مطرح شده‌است که می‌توان آنها را ناشی از دیدگاه‌های نظری و تئوریک نویسنده مقاله و تأییدکنندگان انتشار آن در "نامه مردم" ارزیابی کرد. البته، بسیار امیدوارکننده بود، اگر نویسندگان و منتشرکنندگان آن مقاله بجای آن زحمت بیهوده‌ای که برای تحریف مواضع همیشگی راه توده به خود داده‌اند، همین چند محور نظری، سیاسی و تئوریک را برای آغاز بحث و گفتگو مطرح می‌کردند، تا نه تنها منطق و استدلال خود را به نمایش گذاشته باشند، بلکه پس از ۱۵-۱۶ سال گامی واقعی به سوی جذب و جلب نیروهای حزبی برداشته باشند. گامی که "راه توده" علیرغم همه دشواری‌هایی که طی ۹ سال بر سر راهش بوجود آمد، آن را در حد توان خود برداشت. در این گام‌ها و علیرغم همه دشواری‌ها بویژه در مقاطع مربوط به رویدادهای مهم میهن ما و ضرورت موضع‌گیری صریح در برابر آنها راه توده موفق شد بخشی از نیروهای پراکنده حزبی را در اطراف مشی توده‌ای خویش جمع کند. این حدس و گمان زیاد دور از واقعیت نیست، که همین مشی جذب و جلب نیروهای حزبی است که نویسندگان و منتشرکنندگان مقاله مورد بحث در نشریه "نامه مردم" را بعنوان مدافعان ادامه نفاق در حزب به ادامه پریشان نویسی وادار کرده باشد!

البته، بسیار رقیقانه و خوشحال‌کننده بود اگر طی تمام این سال‌ها، نقطه نظرات سیاسی و تئوریک مورد اشاره در مقاله اخیر "نامه مردم" در جلساتی رقیقانه و با هدف جمع‌شدن همه توده‌ای‌ها در زیر یک سقف انجام می‌شد، از درون آن سیاستی یکدست، علمی و منطبق با مشی شناخته شده توده‌ای بیرون آمده و بار بر زمین مانده حزب را همگنی بر شانه می‌گرفتند. اینکه طی تمام این سال‌ها چنین نشده است، کوتاهی از "راه توده" نیست، که چه در تماس‌های مستقیم و چه از طریق مقالات و نوشته‌های متعددی که در یکصد شماره منتشر کرده، بر این امر پای فشرده‌است. راه توده، علاوه بر این، پیوسته بر تشکیل یک جلسه صلاحیتدار حزبی برای بررسی همه مسائل سیاسی-تشکیلاتی نیز تأکید

- انحلال کمیته مرکزی منتخب کنفرانس ملی و تأیید شده در پلنوم فروردین ماه ۱۳۶۹ توسط ۵ تن از ۱۱ تن اعضای هیئت سیاسی کمیته مرکزی منتخب پلنوم فروردین ماه ۱۳۶۹،

- برگماری خودسرانه و غیراساسنامه‌ای کمیته سازمان‌های خارج از کشور توسط اقلیت هیئت سیاسی و سپردن وظیفه سازماندهی برگزاری جلسه‌ای تحت عنوان "کنگره سوم" حزب توده ایران به آن، که ضوابط انتخاب کنندگان و انتخاب شوندگان و نمایندگان "کنگره"، از جمله تعیین "سه‌میه" برای سازمان‌ها توسط این کمیته صورت گرفت،

- جلوگیری از شرکت بسیاری از اعضای کمیته مرکزی منتخب کنفرانس ملی و پلنوم فروردین ماه ۱۳۶۹، حتی بصورت ناظر در جلسات "کنگره"، و... انواع دیگری از نقض خشن اساسنامه حزبی، از جمله عدم رسیدگی به اعتراضات نسبت به چگونگی "انتخاب" نماینده برای کنگره در سازمان‌های شهری و کشوری در خارج از کشور را نیز باید به راستی اقدامی ضد اساسنامه‌ای برای «تسخیر حزب و رهبری آن» دانست. امروز، هر توده‌ای آشنا به مسائل گذشته، با نگاهی گذرا به حوادث گذشته و با مرور مشی و سیاست "نامه‌مردم" در ارتباط با رویدادهای داخل کشور و شیوه وحدت‌گریزی و گروه‌گرایی حاکم بر این نشریه و منتشرکنندگان آن، به آسانی می‌تواند به این نتیجه برسد که تمام کوشش‌های ضد اساسنامه‌ای گذشته، برای رسیدن به همین نقطه، یعنی بی‌هویتی "نامه مردم" به عنوان ارگان مرکزی حزب توده ایران بوده‌است.

نکات فوق و نکات دیگر، از جمله کوشش اقلیت ۵ نفره هیئت سیاسی برای تغییر برنامه و اساسنامه حزب، اسناد حزبی و نوشته‌های معترضین وقت نسبت به انواع نقض اساسنامه حزبی، انتخاب‌های خودسرانه و از بالا اسنادی وجود دارد که بررسی آنها در صلاحیت یک جلسه مسئولیت‌دار حزبی است. از جمله انتشار طرح برنامه و اساسنامه جدیدی برای حزب، در شماره ۳۴۰ "نامه مردم"، بدون هرگونه تبادل نظر قبلی با اعضای کمیته مرکزی و یا دیگر اعضای حزب، که در آن ایدئولوژی حزب، یعنی مارکسیسم-لنینیسم، حذف شده بود.

سیوم- باور بسیاری بر این است که اگر همان زمان، دبیر دوم تحمیل شده به حزب در پلنوم ۱۸ که بعلت بیماری قادر به شرکت در "کنگره" نشد، در جلسه حضور می‌یافت، این طرح جدید، علیرغم همه مخالفت‌های اعضا و کادرهای حاضر و غایب در کنگره به تصویب "کنگره" می‌رسید.

راه‌توده نه تنها اعلام آمادگی می‌کند، بلکه مانعی نیز بر سر راه تشکیل یک کمیسیون حزبی، مرکب از کادرهای آشنا به مسائل و اساسنامه حزب برای بررسی این اسناد نمی‌بیند.

حاصل این شیوه عمل و حزب‌سازی، سرگردانی ۷۰-۸۰ کادر حزبی است که طی ۱۵-۱۶ سال اخیر و در جلسات متعدد به کمیته مرکزی و هیات سیاسی حزب برده شده و سپس یا کنار گذاشته شده‌اند و یا خود کناره‌گیری کرده‌اند. روی دیگر این شیوه غلط رهبری را می‌توان در اداره سازمان‌های حزبی خارج از کشور دید. در هر شهر و کشوری ده‌ها کادر و عضو حزب حضور دارند که حاضر نیستند در چارچوب‌های تحمیلی برخاسته از مناسبات شخصی و "کاستی" و مسئولین غیرمنتخب قرار گیرند. اگر نویسنده و منتشرکنندگان مقاله "نامه‌مردم" منکر چنین وضعی هستند، لطفاً یک کمیسیون و یا کمیته بررسی برای این امر تشکیل دهند تا مشخص شود تفرقه افکن "کیست و نفاق" ریشه در کجا دارد! حتی همین امر - به اعتراف نشریه نامه مردم - که جمعی از توده‌ای‌ها در اطراف "راه‌توده" جمع شده و مشی و سیاست آن را پذیرفته‌اند، خود نشان‌دهنده پراکندگی سازمانی و مخالفت توده‌ای‌ها با مشی و سیاست "نامه‌مردم" است، در غیر اینصورت "راه‌توده" نه به کسی جایزه می‌دهد و نه سمت و مقام، هر توده‌ای که مشی راه‌توده را می‌پذیرد، به جمع حلقه زندگان در اطراف آن می‌پیوندد و شانه‌اش را زیر بار سنگین انتشار راه‌توده می‌دهد. مشی سیاسی-تشکیلاتی نامه مردم، همچنان نیروها را پراکنده می‌کند و طبعاً "راه‌توده" با مشی و سیاست خود آنها را تا آنجا که در توان دارد و

واقعیت آنست، که پس از پیروزی انقلاب و از ابتدای آغاز فعالیت علنی و قانونی حزب در داخل کشور، رهبری حزب، بویژه پس از پلنوم وسیع ۱۷ در ایران مصمم‌تر از گذشته، تدارک سازماندهی و تجدید سازمان واحدهای حزبی خارج از ایران متناسب با شرایط رو به دشواری بیشتر در داخل کشور را در دستور کار خود قرار داد، بویژه با در نظر داشتن ضرورت ادامه مشی و سیاست حزب توده ایران، در صورت وقوع شرایط غیرعادی. در همین رابطه و با همین هدف، علاوه بر رفیق‌علی‌خاوری که بعنوان نماینده حزب در مجله صلح و سوسیالیسم و در خارج از کشور بسر می‌برد، چند تن دیگر از رفقای منتخب کمیته مرکزی در پلنوم ۱۷ نیز برای خروج از کشور و تجدید سازمان‌های حزبی خارج از کشور در نظر گرفته شدند. پس از تصمیم پلنوم ۱۷ جهت تشکیل "کمیته برون مرزی"، این روند تسریع شد و مسئولینی نیز برای این کمیته در نظر گرفته شد. حتی در همین دوران تلاش شد تا دو تن از رفقا زنده یاد "احسان طبری" و "محمدعلی عموی"، که همراه با محموداعتماد زاده (به آذین) به کنفرانس صلح دعوت داشتند، در صورت امکان و ابلاغ رسمی رهبری حزب، پس از شرکت در کنفرانس صلح در دهلی هندوستان، به رفقای مسئول سازماندهی تشکیلات خارج از کشور بپیوندند. کمیته برون مرزی بدین ترتیب شکل گرفت و بعدها نیز رسمیت یافت. هر اندازه که خطر یورش به حزب نزدیک‌تر احساس شد، این تدارک سرعت بیشتری به خود گرفت. از جمله اقدامات کمیته برون مرزی و رفیقی که با همین مسئولیت از داخل به خارج از کشور اعزام شده بود، مطابق تصمیم رهبری حزب در داخل کشور، انتشار نشریه "راه‌توده" بود. بعدها و پس از یورش به حزب، بنا به توصیه زنده‌یاد "جوانشیر" بعنوان دبیر دوم حزب و جانشین دبیر اول دستگیر شده حزب (نورالدین کیانوری)، رفیق علی‌خاوری نیز رسماً به رهبری کمیته برون مرزی پیوست و این کمیته دارای سه عضو شد.

انتشار دوره اول نشریه "راه توده"، به عنوان ارگان سازمان‌های حزب توده ایران در خارج از کشور، تحت کنترل کمیته برون مرزی بصورت هفتگی در ۱۰۰ شماره و تا آغاز انتشار مجدد "نامه مردم" در خارج از کشور ادامه یافت. بنابراین یکی از ارگان‌های موثر برای در اهتزاز نگهداشتن پرچم حزب توده ایران، از جمله در آن یکسال که نویسنده نامه مردم چشم خود را بر آن بسته، کمیته برون مرزی و نشریه "راه‌توده" بود! که نه تنها همزمان با انتشار "نامه‌مردم" و بحث‌های مربوط به آن، بلکه هنوز هم، برخی کادرها و اعضای کمیته مرکزی منتخب پلنوم ۱۷ اعتقاد به نادرستی تعطیل راه‌توده در آن مقطع و وقفه در انتشار منظم آن دارند. آگاهی بیشتر درباره این تصمیمات و ارزیابی درستی و یا نادرستی آن باز می‌گردد به تشکیل یک اجلاس صلاحیت‌دار و نه ادعای این نویسنده و یا آن نویسنده نشریه "نامه‌مردم" که معلوم نیست، بنا به تجربه ۱۵-۱۶ سال گذشته، فردا همین شیوه نگارش و دفاع از حزب را علیه همان‌هایی که امروز "تیغ" در کف "زنگی" نهاده و در کنار خودشان نشانده‌اند، بکار نگیرد و تیشه دیگری به ریشه حزب نزند!

دوم- ادعای «تسخیر حزب و رهبری آن» که در مقاله مذکور بعنوان بخشی از اتهامات به راه‌توده مطرح شده نیز نکته‌ای است که باید در یک جلسه مسئولیت‌دار حزبی و با طرح و بررسی اسناد حزبی روشن شود، نه در نشریه و به صورت علنی، تا راه‌توده نیز استدلال‌های خود را بتواند در زیر یک سقف و با حضور توده‌ای‌ها مطرح کند. اما اکنون که نامه مردم محدودده گلیمی که همگی باید پایمان را در انتظار عمومی به اندازه آن دراز کنیم رعایت نکرده، چاره‌ای جز برخی اشارات بسیار گذرا برای مرور گذشته‌های نه‌چندان دور و بازشناسی تفرقه افکنان، اساسنامه‌گریزان و روش‌های خودسرانه و ولایت‌گونه نیست:

- انحلال عملی کمیته مرکزی منتخب پلنوم وسیع ۱۷ در داخل کشور و تشکیل کمیته مرکزی وسیع جدید در کنفرانس ملی،

سازماندهی جنبش و نبرد ضد فاشیستی، افشای نیروها و روابط وابسته به آن، انتقال آگاهی بدرون توده‌ها و سازماندهی آنان برای این نبرد بود، همانطور که در سال‌های بعد، مبارزه برای ملی شدن صنعت نفت، دفاع از دولت ملی دکتر مصدق، مبارزه برای تقسیم اراضی مزروعی، افشای شگردهای دربار پهلوی و... و... «این وظیفه در شرایط کنونی شرکت مستقیم و در صفوف اول مبارزه علیه جبهه ارتجاع، افشاء و دفع توطئه‌های آن و کوشش نظری و عملی برای یافتن راهبردهای ضروری برای مقابله با کوشش این جبهه را تشکیل می‌دهد.

وظایف دمکراتیک و تضاد عمده روز در هر مرحله، موضع، جا و مقام حزب را در جنبش ترقی‌خواهی و عدالت جو تعیین می‌کند و متحدان تاریخی آن را مشخص می‌سازد. همه این نکات و از جمله تعیین متحدان، رقبا و مخالفان تاریخی در هر مرحله، بطور ذهنی تعیین نمی‌شوند، بلکه مواضع مشخص آنان در چالش روز اجتماعی، نزدیکی و دوری آنان را با حزب طبقه کارگر و برعکس تعیین می‌کند. این امر هم در مورد «لیبرال‌های پس از پیروزی انقلاب بهمن صادق است و هم درباره نهضت آزادی» کنونی، هم درباره «خط امامی‌های سال‌های اول پیروزی انقلاب صادق است و هم امروز در برابر «سازمان مجاهدین انقلاب اسلامی»، «جبهه مشارکت ایران اسلامی»، «حزب کار اسلامی» و یا آن طیفی که در «حزب کارگزاران» سازمان یافته اند.

نمی‌توان مدعی داشتن خط مشی توده‌ای بود و یا حتی خود را یگانه پرچمدار حزب توده ایران معرفی کرد، اما از شناخت و درک همین بدیهی‌ترین اصول پایه‌ای تئوریک و سیاسی حزب توده ایران عاجز بود. بسیاری از ادعاهای منتشره در مقاله «نامه مردم» پیرامون دولت موقت شادروان مهندس بازارگان و یا درکی که امروز «راه توده» از ضرورت مناسبات با نهضت آزادی ایران ارائه می‌دهد و یا تحلیل و ارزیابی که از جبهه مشارکت ایران اسلامی و طیف گسترده نواندیشان دینی و چپ مذهبی و یا حتی «کارگزاران سازندگی» دارد، ناشی از عدم درک همین اصول تئوریک-سیاسی پایه‌ای و شناخته شده در حزب توده ایران است. این عدم درک، متأسفانه آلوده به نوعی تلاش تنگ نظرانه و رقابتی، برای تخریب تلاش‌های «راه توده» در ارتباط با نهضت آزادی ایران، جبهه مشارکت ایران اسلامی، سازمان مجاهدین انقلاب اسلامی، طیف نواندیشان دینی و دیگران نیز شده است. تلاشی که برای بیرون کشیدن خویش از تنگنای اشتباهات بزرگ سیاسی سال‌های اخیر و عدم پذیرش تلاش حزبی و موفق راه توده، گذشته و تاریخ حزب را نیز، همزمان با شخصیت‌ها و رهبران حزب زیر علامت سؤال برده و از این نظر نیز دشواری‌های بزرگی را بوجود آورده است.

۲- «وظیفه سوسیالیستی حزب. مبارزه سیاسی، اقتصادی و تئوریک برای سازماندهی طبقه کارگر، دفاع از خواست‌های صنفی و سیاسی روز و آینده آن، محتوا و مضمون این وظیفه را تشکیل می‌دهد.» وظیفه‌ای که حزب توده ایران تاکنون با موفقیت و سربلندی بدان عمل کرده است. برای انجام چنین وظیفه سنگینی، کافی نیست مدام بانگ زنده باد مارکسیسم-لنینیسم برداشته شود. عدول از متدولوژی علمی، خواسته و ناخواسته، هویت سوسیالیستی و پایبندی به علم ماتریالیسم تاریخی و ماتریالیسم دیالکتیک را از بین می‌برد. واقعیتی که از جمله درباره درک از «نبرد که برکه»، «اتحادها»، «جبهه»، «شعار روز»، «تاکتیک مبارزه» و... خود را در مطالب «نامه مردم» در طول سال‌های اخیر نشان می‌دهد و در این نوشته به نمونه‌ای از آن اشاره خواهد شد.

انتشار «راه توده» دوره دوم ابتدا (همانگونه که نویسنده نامه مردم اطلاع از انتشار آن را با عنوان تلاش «نظری-تئوریک» یادآور می‌شود) از ضرورت تدقیق مبانی تئوریک حزب برخاست، اما کدام تئوری می‌تواند بصورت مجرد و عاری از عملکرد سیاسی باقی بماند؟ تئوری در خدمت مشی و سیاست حزب است و آنجا که مشی و سیاست شناخته شده حزب در نشریه «نامه مردم» زیر علامت سؤال رفت، کدام چاره برای پرداختن به مسائل سیاسی باقی می‌ماند؟ اتفاقاً گذشت زمان و حضور «راه توده» در

توده‌های می‌پذیرند، در اطراف خود جمع می‌کند. جلوگیری از پراکندگی توده‌های می‌جمع کردن آنها اگر جرم است، «راه توده» این جرم را به جان می‌خورد و در هر جلسه صلاحیتدار حزبی نیز پاسخگوی آنست!

اینکه کدام نشریه مدافع مشی واقعی و شناخته شده حزب است و کدام نیست، البته پرسشی است که همه جا مطرح است، که این نیز ارتباطی با ادعاها ندارد. توده‌های می‌مردم باید خود تشخیص دهند حزب در کدام یک از این دو نشریه دقیق‌تر، صادقانه‌تر و عملی‌تر مطرح است. قاضی نهائی آنها هستند. هیچ کس نمی‌تواند مدعی شود، آنجا که من ایستاده‌ام، حتی اگر زیر پایم چاه باشد، آنجا حزب است، چون من در آنجا ایستاده‌ام و هر کس جز این بگوید «ضد حزبی» است! اگر این ادعا و دعوت پذیرفته شده و اجابت شده بود، که دیگر نیازی به این همه نگرانی از انتشار «راه توده» نبود، خوب همه می‌آمدند زیر همان پرچم و نفاق افکنی ادعائی «نامه مردم» هم کاربردی نمی‌توانست داشته باشد. اگر خلاف اینست- که هست- باید نگاهی به زیر پای خود و آنجا که ایستاده‌ایم بیاندازیم!

نقش و هویت تاریخی-اجتماعی حزب توده ایران

چهارم- زنده یاد جوانشیر، در گذشته‌ها و در مقطعی که انحراف در حزب توده ایران احساس می‌شد و یا زیر نام حزب شکل می‌گرفت، همیشه این جمله را تکرار می‌کرد: «تابلوی حزب توده ایران سر قفلی دارد.»

برخی‌ها تصور کردند، اگر تابلوی حزب توده ایران را در یک شرایط استثنایی زیر بغل زدند و رفتند، کار تمام است و حزب توده ایران را برده‌اند. با همین برداشت و تصور است که «نامه مردم» پیوسته خود را مرکز نقل تصور کرده است! این در حالی است، که شناخت از حزب توده ایران، با ادعا و دستور و فرمایش ممکن نیست. این، سیاست، مشی، شعار و در مجموع «هویت شناخته شده حزب توده ایران» است که در هر کجا بازتاب یابد، همانجا حزب است!

حزب توده ایران، یک «جریان تاریخی-اجتماعی» است و شخصیت‌ها (اعضاء، کادرها، رهبران) می‌آیند و می‌روند، اما «جریان تاریخی-اجتماعی» برجای می‌ماند. بازشناسی «سره» از «ناسره» با درک اجتماعی و تاریخی از نقش و وظیفه حزب توده ایران در جامعه ایران ممکن و عملی است.

حزب توده ایران، به عنوان حزب طبقه کارگر ایران و ادامه دهنده سیاسی و تشکیلاتی جنبش سوسیال دمکراسی و کمونیستی ایران در دوران تاریخی معینی از حیات و رشد جامعه ایرانی پایه ریزی شده است. این دوران «مرحله انقلاب ملی-دمکراتیک» باز شناخته می‌شود. در این دوران، دو وظیفه پیوسته در برابر حزب ما قرار داشته است، که آن را زنده یاد «جوانشیر» در کتاب «سیمای مردمی حزب توده ایران»، اینگونه تشریح می‌کند:

اگر ۱۵-۱۶ سال مشی غلط و سیاست تفرقه افکنی، تا حد سرگردانی صدها عضو و کادر حزبی و ۷۰-۸۰ عضو کمیته مرکزی و هیات سیاسی در مهاجرت اعمال نمی‌شدند، در سال‌های اخیر توده‌های می‌اینگونه در اطراف نشریه «راه توده» جمع نشده بود، که باعث نگرانی هدایت کنندگان مشی غلط و سیاست تفرقه افکنی شود!

۱- «وظیفه دمکراتیک حزب. مضمون این وظیفه در ارتباط مستقیم است با تضاد عمده و روز، که حل آن برای رشد ترقی جویانه و عدالت خواهانه جامعه ایرانی اجتناب‌ناپذیر است. این وظیفه در سال‌های جنگ جهانی دوم و اشغال ایران توسط متفقین، عمدتاً

نوسازی نظام نوین) که طی آن نیروها از هم جدا می‌شوند و نبرد بین آنها سرانجام منجر به پیروزی یک مشی [و یا یک نیرو] به‌منزله شرط ضرور برای تعیین تکلیف جامعه بدل می‌گردد، تشخیصی است موافق واقعیت. آیا این دوران گذار اکنون که این سطور نوشته می‌شود خاتمه یافته است؟ آیا روند "که بر که چیره می‌شود؟" یا بطور خلاصه و به عنوان یک اصطلاح علمی، "روند که برکه" پایان رسیده است؟ پاسخ منفی است. هم ضدانقلاب، نیروهای دست‌نشانده و وابسته امپریالیسم و رژیم سرنگون شده و هم نیروهای راست‌گرا، بورژوازی لیبرال و متحدان دانسته و یا ندانسته‌اش در بین عناصر افراطی و چپ‌نما، کماکان مواضع مهمی را در دولت، احزاب، مطبوعات، ارتش، روحانیت و اقتصاد در دست دارند. هنوز نبرد بزرگی لازم است، تا "روند که بر که" به نحوی از انحاء، پایان پذیرد...». [تکیه از راه‌توده‌است]

در کوتاه‌ترین و دقیق‌ترین بیان، تئوری با دقت علمی و همه جانبه مطرح شده است و کماکان به‌قوت خود باقی است و در جامعه ما روند "که برکه"، که از فردای پیروزی انقلاب ۵۷ تاکنون در اشکال مختلف و در توازن‌های متغیر نیروها شروع شده و ادامه دارد هنوز به سرانجام نهایی خود نرسیده است، زیرا یک مشی و یا یک نیرو توانسته است حاکمیت یک‌دست خود را برقرار سازد و ابزار دولتی را بطور کامل در اختیار بگیرد، تا بدین ترتیب "روند که برکه" به نحوه دلخواه آن نیرو پایان پذیرد. هنوز نیروهای راست ارتجاعی، بطور مشخص صاحبان سرمایه تجاری بزرگ و زمین‌داران متحد آن، با آنکه مواضع مهمی را در دولت (قوه قضاییه و دیگر ابزارهای سرکوب، سپاه، بسیج و...) در دست دارند، نتوانسته‌اند این نبرد را به سرانجام پیروزمند برای خود برسانند. تمام پیکار شدید و آشکاری که اکنون در جامعه ما جریان دارد بر سر همین مسئله است. مسئله حد قدرت حکومتی و فیصله یافتن نبردی ۲۰ ساله بین ارتجاع مذهبی، سرمایه‌داری بزرگ تجاری، غارتگران اجتماعی، زمینداران بزرگ از یک طرف و نیروهای که در برابر این طیف و جبهه صف آرایی کرده‌اند تا جلوی حاکمیت مطلق و ولایت مطلقه آنها بر جامعه ایران را بگیرند. جبهه‌ای که اکنون در برابر طیفاتی یاد شده قرار گرفته، بصورت بسیار طبیعی، گسترده‌تر از جبهه‌ایست که حزب توده ایران در ابتدای پیروزی انقلاب و برای تحکیم و گسترش دستاوردهای یک انقلاب دمکراتیک و ملی بر آن پای می‌فشرد. روند تغییر توازن نیروها در جامعه ایران و تقویت موقعیت نیروهای مخالف آرمان‌های انقلاب در حاکمیت جمهوری اسلامی از سال ۶۰ تقویت شده بود. این روند، سایه روشن‌های ضرورت تغییر و گسترش ساختار جبهه دفاع از دستاوردهای انقلاب را از ابتدای سال ۶۱ در دستور بررسی حزب قرار داده بود. این امر در آخرین پرسش و پاسخ زنده یاد نورالدین کیانوری که در بهمن ماه ۶۱ انجام شد نیز، بعنوان جمع‌بندی رهبری حزب توده ایران از روند رویدادهای منفی در جمهوری اسلامی بازتاب یافته بود. (بخش‌هایی از این پرسش و پاسخ راه که در اردیبهشت سال ۶۲ و در آستانه یورش دوم به حزب توده ایران انجام شد، در نشریه شماره ۲۸ "راه‌توده" دوره اول در خارج از کشور منتشر شد) در شرایط کنونی، آرایش طبقاتی در حاکمیت جمهوری اسلامی به گونه‌ای کاملاً متفاوت با این آرایش طبقاتی در سال‌های اول پیروزی انقلاب است و به همین دلیل نیز آرایش طبقاتی و طیف نیروهای که می‌توانند در "جبهه ضد ارتجاع" و بآ هدف به عقب راندن عقب‌مانده‌ترین اقشار سرمایه‌داری از حاکمیت جمهوری اسلامی جای بگیرند، متفاوت با نیروهای "جبهه متحد خلق" در آن سالهاست!

می‌توان با مواضع سیاسی "راه‌توده" پیرامون طیف نیروهای که در جبهه ضد ارتجاع جای می‌گیرند موافق نبود، حتی می‌توان از پیام تریک راه‌توده به کنگره نهضت آزادی و جبهه مشارکت ایران اسلامی و پاسخ نهضت آزادی به راه‌توده در این ارتباط راضی نبود، اما نمی‌توان به این دلایل تنگ نظرانه، اصول و مبانی تئوریک و نظری جا افتاده در حزب توده ایران را نادیده گرفت و یا این اصول را قربانی جنگ تبلیغاتی با "راه‌توده" کرد. از آن بدتر، نباید به گونه‌ای عمل کرد که تاریخ حزب را زیر

صحنه سیاسی نشان داد که در مقاطع بسیار حساس، این حضور برای زدن مهر مشی توده‌ای بر پیشانی حوادث ققدر مفید نیز بوده‌است. ما نه تنها هیچ اشکالی نمی‌بینیم، بلکه به نویسندگان نامه مردم توصیه می‌کنیم دست به یک نظرسنجی عمومی در میان توده‌ای‌ها (چه در داخل و چه در خارج از کشور) بزنند و حاصل این نظر سنجی را در برابر خویش قرار دهند تا ببینند آنچه که راه‌توده گفته و انجام داده در خدمت حزب توده ایران بوده‌است یا علیه آن! با حاصل همین نظرسنجی به یک جلسه صلاحیت‌دار حزبی نیز می‌توان رفت. سیاست دوری از تفرقه و نفاق و تجمع نیروهای حزبی از این درک و احترام به افکار عمومی توده‌ای‌ها بر می‌خیزد نه از ادعاهای خصمانه و رقابت‌های ناسالم و توأم با سخیف‌ترین اتهامات به رفقای که شانه به شانه آنها سال‌ها کار و پیکار کرده‌ایم و در آینده نیز تردید نیست که این کار و پیکار ادامه خواهد یافت. هر اندازه که فضای این کار و پیکار در داخل کشور فراهم‌تر شود و بیماری‌های مهاجرتی بهبود یابد، این تردید نیز کمتر خواهد شد! بنا بر همین اصل شناخته شده است، که بیش از دو سوم مطالب مندرج در مقاله "نامه مردم" را می‌توان نادیده و تکرار اتهامات و روش‌هایی دانست که طی ۹ سال گذشته، در مقاطع مختلف دنبال شده‌است. بارها، به موارد مختلفی که در این مقاله نیز تکرار شده (از جمله اشاره‌ای به موقعیت هاشمی رفسنجانی در سال ۷۳ و در مقاله تحلیلی نورالدین کیانوری و فرمولبندی پیشنهادی وی در خصوص "جبهه واحد ضد ارتجاع" شماره‌های ۲۴ و ۲۵ راه‌توده و مقاله "سخنی با همه توده‌ای‌ها") پاسخ مستند داده شده‌است، اما از سوی گردانندگان این نشریه، که بیگانگی خود را با منطق و استدلال حفظ می‌کنند تا بتوانند اتهامات را هر چند وقت یکبار تکرار کنند، گوش شنوایی برای این استدلال‌ها وجود ندارد. به همین دلیل، بحث را بر محور مبانی نظری-تئوریک مورد اشاره در مقاله اخیر "نامه مردم" ادامه می‌دهیم:

"نبرد که برکه" به چه معناست؟

نویسنده "نامه مردم" دو نقل قول از نشریه دنیا، ارگان سیاسی و تئوریک حزب توده ایران، در ارتباط با درک خود از مقوله "نبرد که برکه" آورده‌است. نقل قول اول از "دنیا" شماره ۳ سال ۱۳۵۸ و دومی از "دنیا" شماره ۵ همان سال. در نقل قول اول بحث، بحثی تئوریک درباره مقوله "نبرد که برکه" است. نقل قول دوم مربوط می‌شود به موضع ما در برابر نیروهای شرکت‌کننده در "نبرد که برکه". یعنی انتقال اصول برداشت تئوریک از یک مقوله، به روند پراتیک روز. بدون شک موضع ما در برابر نیروهای ذینفع در این نبرد، در ارتباط است با مقوله "نبرد که برکه"، اما نمی‌توان این دو را یکی دانست. اولی بحثی عام است و دومی موضعی خاص.

این توضیحات از این رو ضروری است، که نشان داده شود، چرا "نامه مردم"، که دو نقل قول را از "دنیا" مطرح ساخته است، چاره‌ای نداشته است در مورد نقل قول اول سکوت اختیار کند. علت، همانطور که در زیر - به کمک مطالبی که "نامه مردم" در ستون بعدی صفحه ۴ خود نوشته است و حتی المقدور با کلمات خودش - نشان داده شده است، این امر است که این توضیح تئوریک "دنیا" کماکان به‌قوت خود باقی است و به نقل از "دنیا"، «تشخیصی است موافق واقعیت».

برخلاف "نامه مردم"، که «دست‌انداکاران راه توده» را به نیرنگ «متهم می‌سازد، می‌توان پذیرفت که نویسنده و یا نویسندگان نوشته "نامه مردم" «نیرنگ» بکار نبرده‌اند و نیرنگ کار هم نیستند، بلکه واقعا درک روشنی از مضمون مقوله "نبرد که برکه" ندارند. بنا بر این، توصیه راه‌توده، مانند همیشه آنست که برای رسیدن به درکی واحد از این نوع مقولات نیز توده‌ای‌ها می‌توانند دور هم جمع شوند و استدلال‌ها را از هر سو بشنوند.

نقل قول اول از "دنیا" شماره ۳ سال ۱۳۵۸ چنین است: «فاز کنونی انقلاب ایران، به عنوان فاز گذار (از سرنگونی استبداد به مرحله

(و البته ده‌ها میلیون ایرانی و سایر نیروهای مترقی و آزادی‌خواه بوده است) که باید بشدت با آن مبارزه کرد.

طبیعی است که این نوع استدلال‌های احساساتی، دلیل «پایان» و «شکست» انقلاب نیست. صرفنظر از آنکه هیچ کدام دقیق هم نیستند. برای مثال «انحصار قدرت سیاسی و اقتصادی» نادرست است و با واقعیت شرایط در ایران در انطباق نیست. ظاهراً نویسنده و یا نویسندگان نوشته متأثر از واژه «انحصارطلبان» که در داخل کشور رواج یافته و فاقد تعریف طبقاتی از حاکمیت است، آن را بکار برده‌اند.

شرکت حزب توده ایران در «نبرد که برکه»، که از فردای پیروزی انقلاب و بر سر حاکمیت جمهوری اسلامی آغاز شد و کوشش تئوریک و سیاسی حزب ما در این زمینه، که در ۵۱۳ شماره «مردم» و سپس نامه مردم، مجله «دنیا»، پرسش و پاسخ‌ها، تحلیل‌های هفته و ده‌ها کتاب و جزوه انتشار یافت، عمل به وظیفه دموکراتیک حزب ما با هدف کمک به حل تضاد عمده روز جنبش انقلابی مردم میهن ما بود. متحدان، مخالفان و دشمنان هر مرحله، برپایه تشخیص منافع اقتصادی-اجتماعی و سیاسی آنان تعیین می‌شد و نه بر اساس «نام» احزاب، سازمان‌ها و حتی شخصیت‌های سیاسی. نویسنده و یا نویسندگان مقاله نامه مردم بر اثر عدم درک همین امر است که نوشته‌شان را نمی‌توانند با واقعیت متحول توازن نیروها در حاکمیت و در سطح جامعه تطبیق بدهد و به همین دلیل تصور می‌کند حزب ما با شادروان مهندس بازرگان سر ستیز داشته و حالا هم باید با دکتر ابراهیم یزدی سر ستیز داشته باشد. اگر نهضت آزادی، با شناخت و درکی که حزب توده ایران از انقلاب و نیروهای لیبرال داشته، در مجموع موضع گیری‌های خود در ابتدای انقلاب در طیف نیروهای لیبرال قرار می‌گرفته و با برخی تصمیمات دموکراتیک اقتصادی موافق نبوده، امروز هم باید بی‌اعتنا به تغییر توازن نیروها در حاکمیت جمهوری اسلامی همان مناسبات را با این نیرو و نیروهای مشابه می‌داشت. همین درک، اجازه نمی‌دهد تا تحولات سیاسی در درون این طیف از نیروها و شناخت تازه آنها از متحدین مرحله کنونی بدقت دیده شده و تشخیص داده شود. در حالیکه این اسلوب علمی و ابزار سیاسی-تئوریک حزب توده ایران بوده و باید در آینده نیز باشد. در واقع، مسئله این نیست، که چه کسی بعد از پیروزی انقلاب دارای مواضع لیبرالی بوده و یک چنین مواضعی را امروز داراست، مهم شناخت مواضع «لیبرالی» در آن دوران و در روند تعمیق و گسترش انقلاب است.

همین اشتباه تئوریک در درک مقوله «استبداد» و «ارتجاع» نیز تکرار می‌شود. نویسنده نامه مردم مدعی می‌شود که گویا «راه توده» می‌کوشد «اثبات کند، که رژیم سیاسی حاکم بر میهن ما یک رژیم استبدادی نیست، [نویسنده سپس بمنظور نشان دادن بی‌پایگی کوشش «راه توده»، اضافه می‌کند] و البته مساله زیر بنای سرمایه‌داری عقب‌مانده حاکم بر میهن ما هم آن چنان آش شوری است، که چاره‌ی نیست، جز سکوت و گذشتن از کنار آن.» گناهی که گویا از «راه توده» سر می‌زند. ما تصور نمی‌کنیم کس و یا کسانی یافت شوند که نشریه «راه توده» را حتی برای یکبار خوانده باشند و چنین اتهام بزرگی را که نامه مردم طرح می‌کند باور کنند! همین نمونه از نادرست نویسی و اتهام زنی، در نوع خود «مشتی» است، نمونه «خروار»ی که در نامه مردم ارائه شده است.

زنده‌یاد امیر نیک آئین در «واژه‌نامه سیاسی و اجتماعی» مقوله «ارتجاع» را چنین توضیح می‌دهد: «در مفهوم سیاسی، این واژه به معنای مخالفت با پیشرفت اجتماعی، به معنای مبارزه طبقات و اقشار در حال نابودی و زوال علیه ترقی جامعه است... ارتجاع گاه به شکل جبر و اختناق خونین و ترور جمعی توده مردم جلوه‌گر می‌شود، گاه در سیمای افکار و عقاید پوسیده و کهنه... یا به شکل سرکوب نهضت انقلابی...» به عبارت دیگر، ارتجاع، از آن رو «ارتجاع» نامیده می‌شود، که مدافع «زیر بنای سرمایه‌داری عقب‌مانده...» است. این در حالی است، که «استبداد» شکل دفاع آن از این مناسبات فرتوت و زوال یابنده است. استبداد و یا دیکتاتوری

علامت سؤال برد و در اشاره به سال‌های اول پیروزی انقلاب و نقش و موقعیت دولت بازرگان در آن زمان و آن دوران، در جهت تیره کردن مناسبات امروز توده‌ای‌ها و «راه توده» یا طیف نیروهای سیاسی داخل و خارج کشور، از جمله «نهضت آزادی ایران» گام برداشت.

سرانجام «نبرد که بر که» و یا دقیق‌تر اگر گفته شود، «روند» که برکه، همانطور که نامه مردم نیز بدرستی می‌نویسد، «پایان مرحله سیاسی» انقلاب را تشکیل می‌دهد، سرانجامی، که به نیروی پیروز امکان می‌دهد «تکلیف جامعه» را تعیین کند. در ۲۰ سال گذشته و علیرغم جایگاهی بزرگ طبقاتی در حاکمیت جمهوری اسلامی و به ضرر نیروهای انقلابی و آرمان‌های انقلاب ۵۷ هنوز سرانجام قطعی این نبرد تعیین نشده است، چنانکه طی ۴ سال گذشته شاهد تغییر بسیار شکننده و ضعیف این تناسب به ضرر نیروهای مخالف انقلاب ۵۷ در حاکمیت جمهوری اسلامی هستیم. بنابراین می‌توان نتیجه گرفت، که مرحله سیاسی انقلاب به پایان نرسیده است. نظریه مارکسیستی که «نامه مردم» نقل کرده است درست است: «اگر پس از سرنگونی نظام کهن، نتوان یک نظام نوین سیاسی، اجتماعی و اقتصادی [بخوان اقتصادی-اجتماعی یا فرماسیون نوین] را بنا کرد، انقلاب با بحران رو به رو می‌شود و نمی‌تواند به اهداف خود دست یابد و به شکست می‌انجامد.»

با این نگاه، توضیحات «نامه مردم» درباره «نظریه مارکسیستی» (صرفنظر از نادقیق بودن اصطلاحات به کار گرفته شده)، در مجموع خود درست است، آنچه که نادرست است و جای تأسف دارد، عدم توان تطبیق این نظریه با شرایط ۲۱ ساله حاکم بر جامعه و انقلاب بهمن ۵۷ ایران است. یعنی سرانجام نیافتن قطعی نبرد «که بر که» و یکپارچه شدن قدرت حکومتی. بنابراین «نظام سیاسی نوین»، اگر به علل مختلف نتوانسته باشد استقرار و قطعیت یابد، همانگونه که نویسنده «نامه مردم» خود در ادامه مقاله‌اش علیه «راه توده» می‌نویسد، به این دلیل است، که «مبارزه برای حاکمیت سیاسی» پایان نیافته و کماکان این خطر جدی وجود دارد، که «انقلاب در پایان مرحله سیاسی خود با شکست روبرو [شود] و به مرحله اجتماعی فرا [نروید]».

هیچ استدلالی برای این که گویا «روند» که برکه بر سر حاکمیت در جمهوری اسلامی پایان یافته و انقلاب به «پایان» مرحله سیاسی خود رسیده وجود ندارد و «نامه مردم» در همین نوشته خود نیز استدلالی در این زمینه ارائه نمی‌دهد. تنها نکته‌ای که «نامه مردم» پس از نقل قول فوق از دنیا و بیان «نظریه مارکسیستی» می‌نویسد، چنین است: «از همین روست که «راه توده» برای جا انداختن تر شکست نخوردن انقلاب در واقع تلاش می‌کند تا اثبات کند که رژیم سیاسی حاکم بر میهن ما یک رژیم استبدادی نیست، و البته مساله زیربنای سرمایه‌داری عقب‌مانده حاکم بر میهن ما هم آن چنان آش شوری است که چاره‌ی نیست جز سکوت و گذشتن از کنار آن.»

جملات فوق، که کوچکترین ارتباطی با نظرات شناخته شده و منتشر شده در یکصد شماره «راه توده» ندارد، در عین حال این واقعیت را عیان می‌سازد، که ظاهراً مفاهیم «استبداد» و «ارتجاع» برای نویسنده و یا نویسندگان «نامه مردم» روشن نیست.

«نامه مردم» سپس می‌کوشد، عدم استدلال برای «اثبات» شکست انقلاب را با جمله زیر جبران سازد:

«در واقع نظری که «راه توده» تلاش می‌کند القاء کند، این است که تجربه حداقل نوزده سال گذشته مردم ما [یعنی] انحصار قدرت سیاسی و اقتصادی در دست نمایندگان کلان [؟] سرمایه‌داری تجاری و بورژوازی بوروکراتیک نوین، و همچنین سرکوب خونین کلیه احزاب و نیروهای مترقی شرکت‌کننده در انقلاب، کشتار ده‌ها هزار زندانی سیاسی، از سال ۱۳۶۰ به بعد، و اجرای سیاست عمیقاً ضد ملی و ضد مردمی «تعدیل اقتصادی» توسط متحد جبهه انقلاب، به زعم «راه توده» یعنی هاشمی رفسنجانی، تنها خواب و خیال رهبری (یعنی نامه مردم) حزب توده ایران،

توده‌های مردم و دیگر نیروهای سیاسی طرفدار جلوگیری از تسلط مطلق ارتجاع و سرمایه‌داری تجاری یا چنین احتمال پرفردتی مبارزه کند. هیچ شعار چپ روانه‌ای، مانند "تا ولایت فقیه هست، هیچ کاری نمی‌توان کرد" نمی‌تواند توجیه‌کننده چنین وظیفه‌ای شود. این سیاست، خمیرمایه اصلی سیاست و مشی است که راه‌توده در داخل و خارج از کشور پیش می‌برد و تحت تاثیر اتهاماتی از آن دست که در "نامه مردم" دنبال می‌شود، از این وظیفه خود منفک نخواهد شد.

نبرد علیه "راه‌توده"!

"نبرد که بر که"، یعنی مبارزه دو مشت زن و دو کشتی گیر!

«اصطلاح "نبرد که بر که" را شادروان احسان طبری در آغاز انقلاب بر سر زبان‌ها انداخت. اصطلاحی که آقایان آن را به رخ ما و همه مبارزان آزادی‌درون و بیرون از کشور می‌کشند... بدوا خاطر نشان کنم که در هیچ قاموسی "تئوری علمی" و یا "اصولی" به نام "نبرد که بر که" وجود ندارد. این اصطلاحی بود که لنین در جریان بحث‌های مربوط به دوران نپ (سیاست اقتصادی نو) به کار برد. مقصود او هم توضیح مسابقه‌ای بود که میان بخش خصوصی اقتصاد سرمایه‌داری با بخش سوسیالیستی جریان داشت. لنین سؤال "کی بر کی پیروز خواهد شد؟" را در گزارش به کنگره، صرفاً برای بیان فرجام این مسابقه به میان کشید نه بیشتر از آن. احسان طبری هم با الهام از این گفتار، اصطلاح "که بر که" را باب کرد. قصد او هم توضیح سرنوشت مبارزه‌ای بود که میان حکومت موقت بازرگان و روحانیت طرفدار خط خمینی در جریان بود. اصطلاح و بیانی که هر جا که رقابت یا نبرد یا مسابقه‌ای مثلاً بین دو جناح، دو حزب، دو رقیب، دو ارتش یا دو مشت زن و کشتی‌گیر پیش بیاید، می‌توان بکار برد. بنابراین نه کشف الاسرار است نه یک "تئوری علمی" (نشریه "راه‌آزادی" ارگان حزب دمکراتیک مردم ایران، شماره بهمن ماه ۱۳۷۷، سلسله مقالات بابک امیرخسروی علیه "راه‌توده")

نبرد "که بر که" یعنی به جان هم انداختن

راه‌توده و نهضت آزادی!

«نبرد که بر که» که سابقه در مبارزه نخستین سال‌های حکومت شوروی با مخالفان سرمایه‌دار آن داشت و سپس در آغاز انقلاب بهمن ۵۷ از سوی رهبری حزب به عنوان مرحله‌ای از مبارزه هواداران انقلاب بر ضد مخالفان "لیبرال" آن، از جمله مهندس بازرگان و دکتر یزدی و افرادی از نیروهای ملی که همکاری با دولت بازرگان را پذیرفته بودند و از سران همین "لیبرال‌ها" محسوب می‌شدند، معرفی شده بود. سیاست "نبرد که بر که" مطرح شده از سوی حزب ما در آغاز انقلاب، یعنی سیاست حمایت حزب از "دمکرات‌های انقلابی پیرو خط امام" در مقابل "بورژوازی لیبرال" که دولت و سایر ارگان‌ها را در کنترل خود داشت، چه قرابتی با سیاست [معرکه] "که بر که" [امروز "راه‌توده" دارد؟] بدیهی است که کسانی را که حزب ما در آن روز متحد ضد انقلاب و سنگر گرفته در مقابل انقلاب معرفی می‌کرد - حال به درست یا نادرست - یعنی بورژوازی لیبرال، امروز در جبهه دفاع از اصلاحات و جنبش مردمی قرار دارند و راه‌توده نیز منکر چنین امری نیست...» ("نامه مردم" ۵۹۲، شهریور ۷۹، مقاله علیه راه‌توده)

سرمایه، در "دمکراتیک‌ترین جمهوری‌های بورژوازی" نیز دفاع از مناسبات کهنه است. شکل خشن و فاشیستی آن، همانطور که نیک آئین توضیح می‌دهد، در «جبر و اختناق خونین و ترور جمعی توده مردم... یا سرکوب نهضت انقلابی...» تبلور می‌یابد. درجه این خشونت در ارتباط است با سببیت و فاشیستی بودن ماهیت ارتجاع در دوران‌های بحرانی برای آن. وسعت و انبوهی عملکرد آن مربوط است به تناسب نیروها در جامعه.

با این مقدمه می‌توان اکنون به شرایط مشخص در ایران توجه کرد. اولاً باید دید که آیا در ایران "یک" رژیم سیاسی واحد با حاکمیتی یک دست و دولتی همگون برقرار است؟ یا آنچه درباره "نبرد که بر که" پس از پیروزی انقلاب بهمن ۵۷ بیشتر توضیح داده شد، پاسخ این پرسش منفی نیست؟

اگر چه ارتجاع توانسته بود تا پیش از وقایع "اسلام شهر"، انتخابات مجلس پنجم و بالاخره انتخابات هفتمین دوره ریاست جمهوری و بدنبال آن "انتخابات مجلس ششم" گام بلندی را به طرف برقراری حاکمیت یکپارچه خود بردارد، اما طی چهار سال گذشته شاهد مقاومت مردم و تحمیل برخی عقب‌نشینی‌ها به آن نیز هستیم. نامه مردم از آن بیم دارد که اگر این عقب‌نشینی، مقاومت جنبش و پیروزی‌های مردم را بپذیرد آنوقت تمام رشته‌هایش درباره شکست انقلاب، عدم شرکت در انتخابات مجلس پنجم و زیاست جمهوری دوره هفتم، شعار "جبهه واحد ضد دیکتاتوری" و بی‌عملی ناشی از قبول "تا ولایت فقیه هست، هیچ کاری از پیش نمی‌رود" در هم بریزد. نویسنده و یا نویسندگان نامه مردم می‌توانند به ستیز با حقیقت و انکار واقعیت ادامه بدهند، اما این امر ارتباطی با مواضع توده‌ای‌ها و مشی توده‌ای و سیاست شناخته شده حزب توده‌ایران ندارد. اگر این نوع موضع‌گیری‌ها ملاک انقلابیگری باشد، مجاهدین خلق امروز بزرگترین انقلابیون ایرانند. سازمانی که فرهنگ سیاسی-تبلیغاتی و منش برخوردار آن با رویادهای ایران و حزب توده‌ایران بسیار شباهت دارد با مطالبی از آن دست که در نامه مردم علیه راه‌توده منتشر شده است. این همخوانی ریشه در کدام اشتباه و انحراف تئوریک و تاریخی دارد؟ برای این سؤال نباید در جستجوی پاسخ بود؟

ثانیاً، «جبر و اختناق خونین و ترور جمعی توده مردم»، امروز در ایران حاکم است؟ اگر نیست، نباید فکری به حال درک خود از این اصطلاحات کرد؟

"جبهه ارتجاع" در ایران فرمولی است که "راه‌توده" برای توضیح مواضع نیروهای راست متمرکز در اقتصاد سرمایه‌داری تجاری-رانتی انتخاب کرده است و در کارزار تبلیغاتی خود نیز بسیار پیش از آنکه نیروهای طرفدار تحولات در ایران آن را عنوان کنند، از "مافیای قدرت" و "مافیای اقتصادی" در جمهوری اسلامی یاد کرده است. مراجعه کنید به عنوان بزرگ و سرمقاله شماره ۷۲ راه‌توده، یعنی به دو سال و نیم قبل که هنوز امثال اکبر گنجی، عمادالدین باقی، هاشم آغاچری و دیگران در ایران این اصطلاح را در مطبوعات بکار نگرفته بودند. حساب مهاجرین سیاسی هم که از این مقولات و این عرصه مبارزه جداست. آیا این به معنای «سکوت و گذشتن از کنار سرمایه‌داری عقب‌مانده...» است؟ این یکی دیگر از همان "مشت‌های نمونه" "خروار" در مقاله نشریه "نامه مردم" نیست؟

واقعاً در ایران "استبدادی" در حد جلوگیری از انتشار هر نوع کتاب مترقی، دستگیری و زندان و محاکمه هرکسی که کوچکترین مخالفتی با نظام نشان بدهد و بر زبان بیاورد وجود دارد؟ یعنی استبدادی نظیر استبداد دهه ۵۰ در ایران برقرار است؟ اگر برقرار است، پس تلاش ارتجاع و سرمایه‌داری تجاری وابسته برای حاکمیت مطلق خویش بر نظام حاکم برای چیست؟ بخشی از درک غلط نامه مردم از "نبرد که بر که" به همین شناخت از استبداد و حاکمیت در جمهوری اسلامی باز نمی‌گردد؟

بحث بر سر این نیست که آنها می‌کوشند چنین استبدادی را زیر پوشش شعارهای به ظاهر انقلابی بر جامعه مسلط سازند، بحث بر سر اینست که آنها هنوز و علیرغم همه جنایاتی که مرتکب شده‌اند نتوانسته‌اند چنین حاکمیتی را برقرار کنند و حزب توده‌ایران وظیفه دارد پیشاپیش

مصاحبه مطبوعاتی محمدعلی عموئی در تهران:
بحث پیرامون کودتای ۲۸ مرداد هرگز تکراری نیست!

شبهات رویدادهای امروز با حوادث کودتای ۲۸ مرداد!

بار دیگر خواستهای مردم مطرح شده و خطر هشدار می‌دهد
که آن چه در گذشته رخ داد، دوباره پیش نیاید!

محمدعلی عموئی، از معدود بازماندگان سازمان نظامی حزب توده ایران است، که مستقیماً رویدادهای منجر به کودتای ۲۸ مرداد را شاهد بوده است. امسال در سالگرد این کودتا، مجله نوبنیاد "اندیشه جامعه" در یک ویژه‌نامه به مناسبت کودتای ۲۸ مرداد، گفتگوی مشروحی را با وی در این ارتباط انجام داد. این ویژه‌نامه، با عنوان پر معنای «کودتا؛ فرجام اصلاحات؟!» در تهران انتشار یافت و طی آن اشاراتی مستقیم و غیر مستقیم به رویدادهای کنونی جامعه ایران، مشکلات موجود بر سر راه اصلاحات، نحوه برخورد با دولت خاتمی شد. در همین گفتگو، برای نخستین بار اطلاعاتی درباره حوالت کودتای ۲۸ مرداد از زبان محمدعلی عموئی در یک نشریه داخل کشور مطرح شد. از جمله، کوشش حزب توده ایران برای انتقال دکتر محمد مصدق، از بازداشتگاهی که پس از کودتا در آن بسر می‌برد و مخالفت مصدق برای نرفتن به خانه‌های امن حزب توده ایران به سه دلیل. این سه دلیل از قول دکتر مصدق در متن مصاحبه عموئی مطرح شده است.

نشریه "اندیشه جامعه" در مقدمه‌ای که بر این گفتگو افزوده، محمدعلی عموئی را اینگونه معرفی می‌کند:

«عموئی در خرداد ۱۳۰۴ در شهر کرمانشاه زاده شد. در مهر ماه ۱۳۲۸ با درجه ستوان دومی فارغ‌التحصیل شد. در شهریور ۱۳۳۳، همزمان با دستگیری دیگر اعضای سازمان افسری حزب بازداشت شد و به اعدام محکوم شد. پس از یک سال این حکم به زندان ابد تقلیل یافت و تنها پس از ۲۵ سال، در آستانه انقلاب ۱۳۵۷ از زندان رهائی یافت. فعالیت سیاسی او پس از انقلاب در رهبری حزب توده ایران به عنوان دبیر کمیته مرکزی و عضو هیات اجرایی حزب ادامه یافت. در زمستان ۱۳۶۱، پس از چهار سال رهائی از زندان رژیم شاه، بار دیگر بازداشت و در دادگاه انقلاب محکوم به اعدام شد. او ۱۲ سال در زیر این حکم قرار داشت و سرانجام در آبان ۱۳۷۳ از زندان آزاد شد. از او "داستان‌های دن"، اثر شولوخف، "پیشگامان آزادی"، اثر الگافرش، "درد زمانه" که خاطرات وی است منتشر شده و در حال حاضر "خاطرات چه‌گوارا" و "فراز و فرود پرسترویکا" را در دست ترجمه دارد.»

بخش‌هایی از این گفتگو را در زیر می‌خوانید و تلاش خواهد شد تا بخش‌های دیگر آن را در شماره‌های آینده راه‌توده منتشر کنیم.

نسل جوان باید بداند!

به رغم جامعه بسته یک دهه قبل از آن (دوران استبداد رضاشاهی) در دهه ۲۰ حرکت مردمی در عرصه‌های گوناگون و در جریان‌های گوناگون سیاسی، پتانسیل جدیدی به مبارزه مردم داده بود و می‌شد تصور کرد که دیر یا زود دشمنان دیرین استقلال و حاکمیت مردمی در ایران تحمل چنین روندی را نخواهند داشت و بدون تردید دست به اقداماتی، نه فقط اقدامات معترضانه یا مخالف خوانی‌ها، بلکه اقدامات حادی همچنان که انجام شد، خواهند زد.»

عموئی در بخش دیگری از مصاحبه مشروح خود با مجله "اندیشه جامعه"، ضمن بر شماری کار دشوار حزب توده ایران در روستاهای ایران در دهه ۲۰، قدرت، مخالفت و مقاومت‌های خوانین در برابر فعالیت‌های توده‌ای در میان روستائیان و قدرت و امکانات حکومتی خان‌ها و خوانین در شهرها برای بسیج نفرات و مقابله با آزادی‌ها و بهره‌گیری از

«به رغم این که همه ساله در آستانه فرارسیدن روز ۲۸ مرداد بحث این حادثه‌ی تاریخی هم چنان مسئله روز می‌شود، به نظر من مکرر شدن این بحث، نه فقط تکراری نامناسب نیست، بلکه طرح یک مسأله مهمی است که نه فقط در سال ۳۲ اثرات و پی‌آمدهای مصیبت باری برای مردم ایران داشت، بلکه همواره می‌تواند تجربه‌ی عبرت آموز و درس بزرگی برای همه علاقمندان به مسائل سیاسی امروز کشور و به خصوص جوانان باشد.»

۲۸ مرداد یک حادثه خلق‌الساعه نبود، زمینه ساز چنین رویدادی مجموعه عواملی بود که از مدت‌ها قبل از آن، بویژه از دورانی که حضور مردم در صحنه فعالیت‌های سیاسی چشمگیر شد وجود داشت.

روستائیان ناآگاهی که بتدریج به حاشیه شهرهای بزرگ کوچ می‌کردند می‌گوید:

نسل جوان کشور باید از آنچه که بر ما گذشت بیاموزد!

«بنابراین، به خوبی می‌شد مشاهده کرد که آن مهاجرت از روستا به شهر چه فرهنگ و چه فضائی را در شهر به وجود آورد، که تا حدودی ناآگاهانه بود. آگاهانه‌اش نقشی بود که همین ارباب‌ها و همین خان‌ها ایفا می‌کردند. تمام قدرت را در شهرها در دست داشتند (همه‌ی اداره‌ها و شهربانی و شهرداری) و برای فعالیت سیاسی، انواع کارشکنی‌ها به راحتی انجام می‌گرفت. امروز می‌بینید علیرغم این که در جامعه‌ما مسئله 'جامعه مدنی' مطرح است، چگونه گروه فشار می‌تواند صرفاً مستظهر به حمایت پاره‌ای از مراکز قدرت با تعدادی اندک، این جنجال‌ها را ایجاد کند. با این اوصاف آن زمان به خوبی قابل لمس است. یعنی معلوم است که چقدر راحت می‌شد جلوی کار سالم، ساده و علنی را گرفت... امروز که بعد از نیم قرن بر می‌گردیم و به آن ایام، به دهه‌ی ۲۰ نگاه می‌کنیم، وجوه مشترک فراوانی را من می‌بینم. تاریخ عیناً تکرار نمی‌شود، ولی وجوهی از آن به صورتی عجیب شباهت‌هایی به هم دارند. بار دیگر خواسته‌ها مطرح شده‌اند و خطر هشدار می‌دهد. هشدار می‌دهد که آن چه که در گذشته رخ داد و سالیان دراز بر ذهن و دوش مردم سنگینی کرد دوباره پیش نیاید.»

چپ روی‌ها

عمومی در بخش دیگری از مصاحبه خود، پیرامون سیاست چپ روانه اولیه حزب توده ایران در برابر مصدق، تصحیح این سیاست و قیام ۳۰ می‌گوید:

«۳۰ تیر تظاهرات عظیم و حضور گسترده مردم بود؛ چه کسانی که به دعوت آقای کاشانی آمدند، چه هواداران غیر متشکل خود مصدق، چه بازاری، چه دانشگاهی و چه توده خود جوش مردم و چه هواداران حزب توده ایران، حرکت بسیار جوشی بود و تلاش بسیاری نیز به عمل آمد. اختلاف نظرها و کج سلیقه‌ی‌ها، که این می‌گوید من بودم، تو نبودی، آن یکی می‌گوید من بودم، تو نبودی. این‌ها دیگر قلب تاریخ است. همه‌ی نیروهائی که دشمن ملت ایران نبودند همراه ملت به صحنه آمدند. بهترین نمونه‌اش مشی حزب بود که بعد از ۳۰ تیر چگونه ایستاد و مرتب توطئه‌هائی که علیه مصدق می‌شد را افشا می‌کرد. چندی پیش آقای ورجاوند (از رهبران داخل کشور و قدیمی ملیون) در پاسخ سئوالی که من درباره ۲۸ مرداد داده بودم، نمونه‌هائی از 'به سوی آینده' آورده بود که اصلاً تاریخ آن‌ها مربوط به قبل از ۳۰ تیر بود.»

گروه فشار با حمایت پاره‌ای مراکز قدرت، همان حوادثی را می‌آفریند که در آستانه کودتای ۲۸ مرداد دسته‌بندی‌های حمله و تخریب می‌آفرینند!

نمونه‌های مشخصی را من بیان می‌کنم که به نظرم اهمیت اساسی دارد. امروز هم برای ما مطرح است. مثلاً نیروهای زیادی از دولت آقای خاتمی دفاع می‌کنند. آنها طرفداران جامعه مدنی هستند، طرفدار توسعه آزادی برای همه هستند. در عمل مشاهده می‌کنیم که مشکلاتی وجود دارد، اجرا نمی‌شود، محدودیت و دشواری هست، روند کند است. این از دو حال خارج نیست، یا موانع و مخالفان بر سر راه جریان اصلاح طلبی قدرتمندند یا این که اصلاح طلبی آن اصالت کافی را ندارد؛ کاستی‌هائی دارد. به هر حال، نیروهای طرفدار اصلاحات حق دارند در چارچوب اتحاد و انتقاد حرفشان را بزنند. اتحاد، یعنی کارشکنی نمی‌کند. آن جنبه مثبت را

تایید می‌کند، چنان که در آن دوران، حزب توده ایران این کار را می‌کرد. مثلاً وقتی قاتلان افشار طوس (رئیس شهربانی مصدق) پیدا شدند و آن‌ها را گرفتند، می‌گفت: چرا آن‌ها را محکوم‌شان نمی‌کنند؟ چرا اجازه می‌دهند به طرفداران قاتلان بیایند و تظاهرات کنند؟ بقائی جنجال راه بیاندازد؟ وقتی دست بقائی رو شده، که در قتل افشار طوس دست داشته چرا عکس‌العمل نشان نمی‌دهد؟ چرا وقتی سرلشکر زاهدی در مجلس بست می‌نشیند، این قدر مامشات می‌شود نسبت به حضراتی که اطرافش هستند و نگره داری می‌کنند؟ آیا این نباید انتقاد شود؟ چرا در ارتش که دارد نیرو جا به جا می‌شود، مانور می‌دهد و اطلاع دقیق به مصدق داده می‌شود که این حرکات دارد انجام می‌شود، فقط سرلشکر حجاری را بازنشسته می‌کند؟ سرتیپ دفتری را به صرف این که فامیلش است رئیس شهربانی می‌کند. دکتر متین دفتری که اصلاً وابستگی‌اش به خارج معلوم است را مشیر و مشاور خودش می‌کند. این‌ها موارد انتقاد حزب توده ایران به مصدق بود. مصدق برای ما یک شخصیت ملی است، واقعا کم نظیر است، گفت و گو ندارد، ولی انسان است. انسان مجموعه‌ی نقاط قوت و ضعف است. بنابراین، باید نقد شود. همه چیز نقد پذیر است. امروز هم برای ما استثناء وجود ندارد، اگر چیزی استثناء شود آن جا نقطه‌ی ضعف جامعه مدنی است. این‌ها تجربیات تاریخ است و ما از قبل همین جنبه‌ها بوده که لطمه‌های عدیده خوردیم. به جای این که تصحیح روش بکنیم، به جان یکدیگر می‌افتیم. به هر حال، پیروزی بزرگی در ۳۰ تیر نصیب ملت ایران شد. دکتر مصدق با اختیاراتی که طالبش بود، مجدداً فرمان نخست وزیری را دریافت کرد. برای اولین بار در تاریخ مشروطه‌ی ایران، نخست وزیری اختیار تعیین وزیر جنگش را داشت. این اصلاً در تاریخ ایران سابقه ندارد. اختیاراتی که مصدق پیدا کرده بود هیچ نخست وزیری در تاریخ کشور از آن برخوردار نبوده و این آن جنبه‌ی تأسف آوری است که وقتی می‌خواهیم زمینه‌های شکل‌گیری کودتای ۲۸ مرداد را بررسی کنیم، باید مد نظر قرار دهیم. در پاسخ به مهندس سبحانی که گفته بودند حزب توده با این که سازمان نظامی داشته عمل نکرد، گفتم: این‌ها خیلی عجیب است، دولتی سر کار است، اختیاراتش بیش‌تر از همه دوران‌های دیگر است، اما مسئولیت نجات مردم را در قبال کودتا ندارد، ولی یک حزب غیر قانونی زیر زمینی، مسئولیت حفظ و نگهداری این دولت را دارد!»

اشتباهات منجر به کودتا

عمومی در این مصاحبه، در باره اشتباهات مصدق و حزب توده ایران در جریان کودتای ۲۸ مرداد می‌گوید:

«من پیش از این اشاره کردم، فقط مسئله نمره دادن است. رتبه اول و دوم بودن است. من در تکیه کردن روی مسئولیت دولت مصدق از این نظر انگشت می‌گذارم که همواره می‌گویند مسئول کودتای ۲۸ مرداد حزب توده‌است. خیر! من عطف توجه می‌کنم به مسئولیتی که دولت مصدق و جبهه‌ی ملی داشت و بدون تردید حزب توده ایران هم در کودتای ۲۸ مرداد به سهم خودش مسئولیت دارد. انفعالی که اشاره کردید، با کمال تأسف شامل همه‌ی جریان‌های سیاسی شده بود، ولی با همه این حرف‌ها حزب توده ایران چند پیشنهاد مشخص به مصدق کرد. ما با وقوف کامل از ترکیب و کیفیت نیروی مسلح آن زمان و نقشی که دربار و اصولاً روحیه نظامی‌ها در درون ارتش داشت براین عقیده بودیم که ارتش در مجموع جانب شاه را دارد، نیروهای ملی درونش بودند، نیروهای ما درونش بودند و یک نیروی سومی هم شامل 'بی‌خاصیت‌ها' بودند، ولی یک نیروی فعال طرفدار شاه در درون ارتش وجود داشت. آن چه از مصدق انتظار می‌رفت این بود که از نیروهای هوادارش و از مردم ایران بخواهد در برابر کودتا بایستند چون اگر ما به تنهائی و مستقل حرکت می‌کردیم، به معنی این بود که ما می‌خواهیم قدرت را بدست بیاوریم. به معنی این بود که ما

وسیله حزب توده ایران عاید شده بود و مردم فکر می کردند که تمام شد. مجسمه‌ها را بیاندازیم و جمهوری تشکیل بدهیم. حتی سخنرانی دکتر فاطمی در بهارستان بسیار چشمگیر بود. فقط حزب توده ایران نبود که این شعار را مطرح کرد، هم در درون نیروی سوم، مثل دکتر خنجی چنین نظرهایی به وجود آمد و هم از درون کابینه مصدق که بهترین چهره‌اش دکتر فاطمی بود. یعنی تمام شده تلقی کردند، شاه که از ایران رفت، پس رژیم سلطنت تمام شد. این که چنین رژیم کهنی در افکار و اندیشه‌ها وجود دارد و آیا چنین طردی اصلاً زمینه تاریخی - اجتماعی‌اش فراهم آمده یا خیر؟ مگر می‌شود در یک لحظه معین رژیم یک چیز دیگری بشود بدون این که سال‌های سال روی آن کار شده باشد و زمینه ذهنی فراهم شده باشد که در نتیجه به عنوان یک عزم ملی دنبالش باشیم؟ چنین چیزی وجود نداشت و وقتی که آن پیروزی ساده به وسیله عده‌ای اوباش در غارت خانه مصدق انجام گرفت، همه چیز تمام شده تلقی شد. سرهنگ نجاتی که باید به نیکی از وی یاد کرد، می‌گوید: من و ۳ نفر از افسران، کلت در دست رفتیم منزل مصدق را که دیدیم، چون نمی‌توانستیم کاری بکنیم زدم زیر گریه. من یادم می‌آید که فردای کودتای ۲۸ مرداد، در درون حزب توده ایران واقعا یک آشوبی بود. به این معنی که حزب اعلام کرده بود کودتا را با ضد کودتا مواجه خواهیم کرد... سرگرد همایونی، افسر محافظ دکتر مصدق از رفقای حزب بود و از طرف حزب برای مصدق پیام برد که ما برای اقدام آماده هستیم، منتها به تنهایی نقش زیادی نمی‌توانیم ایفا کنیم. برای این که عمل مثبتی انجام بگیرد ما نیاز به پیام رادیویی شما داریم. در بازداشتگاه نمی‌توانید کاری بکنید، ولی ما این امکان را داریم که شما را به یک جای امن منتقل کنیم و دستگاه فرستنده با برد محدود هم فراهم کنیم، یک فرستنده متحرکی روی یک خودرو قرار می‌دهیم و دور شهر حرکت می‌کنیم و پیام ضبط شده شما را در شهر پخش می‌کنیم. مصدق می‌گوید: من به ۳ دلیل موافق نیستم یکی این که من اعتماد ندارم، دوم این که من این جا نشستم و جایم محفوظ است، مرا اگر در یک خانه‌ی مخفی ببرید، هر صدائی که بلند شود تن من می‌لرزد و فکر می‌کنم لو رفته‌ایم. سوم این که من خودم را نخست وزیر قانونی این مملکت می‌دانم، می‌روم در دادگاه و از حقوق خودم دفاع می‌کنم. به این سه دلیل پیشنهاد را رد می‌کند و به این ترتیب بر آن انفعال، این مساله نیز اضافه می‌شود و دیگر آب از آب تکان نمی‌خورد. شب ۲۷ مرداد ۴۰۰-۵۰۰ نفر از حزب دستگیر شده بودند و این تأثیری بسیار منفی روی ارتباطات گذاشته بود. در درون حزب کوشش‌هایی برای تعلیمات نظامی به عمل آمد. هم‌زمان کوشش برای همکاری با ایل قشقائی و فرستادن خسرو روزه برای ملاقات و قرار کار.»

عمومی در باره عواقب کودتا برای ایران می‌گوید:

شعار "ایران برای تمام ایرانیان" شعار تعهدآوری است و تحقق آن، یعنی اینکه مردم جمع شوند و خواسته‌هایشان را مطرح کنند.

«آن چه ما شاهد و ناظر آن بودیم، همان چیزی بود که رخ داد، اما آن چه را که به علت کودتا رخ نداد، باید حدس بزنیم که اگر کودتا نشده بود چه می‌شد. من عمیقاً اعتقاد دارم که اگر دولت ملی مصدق تداوم پیدا می‌کرد، یک شکوفائی خاصی در جامعه‌مان، به لحاظ فضای بازی که در حکومت ملی مصدق داشتیم به وجود می‌آمد. مصدق یک دوران پر آشوبی را پشت سر گذاشته بود و آن تصفیه‌هایی که بایستی رخ بدهد در آن تشنجات سال‌های ۳۰-۳۱ و ۳۲ پشت سر گذاشته شده بود. عناصر ناخالص تصفیه شده بودند، البته این فضا می‌توانست بعداً دوباره به وجود بیاید و کارشکنی‌های آن‌ها خارج از آن اطرافیان مصدق انجام بگیرد، ولی یک خلوصی در حرکت مردمی پیدا شده بود. در درون حزب توده ایران با

خودمان می‌خواهیم توپ را به زمین کودتاچی‌ها بیاندازیم. توجه کنید به سابقه و زمینه‌ی بدبینی و عدم اعتمادی که در درون این نیروها بود. در واقع، آن زمان دو نیروی اصلی مردمی در ایران بود. جدای از اشکال گوناگون آن، یکی نیروهای هوادار مصدق بود، دیگری نیروهای حزب توده ایران. با کمال تأسف بین این دو نیرو اعتماد وجود نداشت و زمینه تاریخی هم همان مسائل قبل از ۳۰ تیر بود. به این ترتیب، اگر سازمان نظامی حزب توده ایران در جلوی کارگران راه می‌افتاد و در چند نقطه که کودتاچیان می‌خواستند به دست بیاورند، مقابله می‌کرد، احتمال به دست گیری قدرت از سوی حزب داده می‌شد. من برای نمونه می‌آورم: در ۲۶ مرداد، هم روزنامه "شاهد" و هم روزنامه‌ی "نیروی سوم" در پاسخ به هشدار حزب در باره کودتا آوردند که «کودتا ترفندی است که توده‌ای‌ها مطرح می‌کنند». شاهد می‌گوید که توده‌ای‌ها می‌خواهند کودتا بکنند. حکومت را به دست بگیرند. در چنین زمینه‌ای واقعا اگر نیروی نظامی حزب و کارگران حزبی برای یک امر ملی-مردمی به میدان می‌آمدند، آیا متهم به این نمی‌شوند که می‌خواهند کودتا بکنند؟ بین ۲۵ تا ۲۸ مرداد فاصله زیادی نبود. ۲۷ مرداد هم که مصدق دستور داد تظاهرات نشود. دیدار سرنوشت ساز هندرسن با مصدق یکی از لحظات تاریخی این مملکت است. با کمال تأسف آن تهدیدی که هندرسن کرد که اگر این تظاهرات ضد امریکائی که در تهران انجام می‌گیرد، ادامه پیدا کند، ما همه بر می‌گردیم به امریکا، کار خودش را کرد.

کودتا در سه مرحله

کودتا ۳ مرحله داشت. مرحله اول آن استفاده از اوباش و آشفته کردن محیط اجتماعی ایران و استفاده از نیروهای هوادار نظامی که داخل تهران بودند، چه در لشکر گارد و چه در دانشکده‌ی افسری که سرتیپ زنگنه کاملاً با آن‌ها همراهی می‌کرد و نقشش را هم ایفا می‌کرد. مرحله دوم، مرحله‌ی بود که اگر این کار به نتیجه نرسید، واحدهای ارتشی اصفهان و کرمانشاه و به تبع آن‌ها از اهواز و رشت بیایند. مرحله سوم، مساله پیاده کردن نیرو در جنوب بود. در جنوب می‌خواستند ایران آزاد به وجود بیاورند.

این‌ها مراحلی بود که برای کودتای ۲۸ مرداد طراحی شده بود، منتها آن‌ها با این مساله مواجه شدند که نیروهای اساسی چنان منفعل شدند که نیازی نشد به این که به هیچ کدام از این مراحل دست بزنند.»

مقایسه امروز و دیروز

در بخش دیگری از مصاحبه، عمومی در مقایسه اوضاع امروز ایران با شرایط حاکم بر جامعه در دهه ۳۰ و آستانه کودتای ۲۸ مرداد می‌گوید:

با مشکلات بر سر راه اصلاحات وجود دارد و با اصلاح طلبی اصالت کافی ندارد، طرفداران اصلاحات کنونی حق دارند در چارچوب اتحاد و انتقاد حرفشان را بزنند!

«برای من، یک وجه مقایسه اجتماعی، و آن احساس حضور مردمی در صحنه مورد نظر است: مقایسه امروز و دیروز ایران. وضع کنونی ایران و ایران در آستانه کودتا، این آگاهی که منجر به تصمیم و عزم ملی برای مقابله با یک خطر می‌شود، آن زمان این قدر نبود. شور بود، ولی آگاهی که باید این شور را در جهت معینی و برای هدفی به حرکت درآورد نبود. پیروزی سهل‌الوصول در ۲۵ مرداد در نتیجه افشای به موقع کودتا به

نامه‌ها و پیام‌ها

«من اصغر محبوب، عضو حزب توده ایران هستم. سؤال‌های شما دادگاه انگیزاسیون را در ذهن من تداعی می‌کند. من به هیچ وجه حاضر نیستم در مقابل دادگاه انگیزاسیون جوابگو باشم.»

رفیق شهید اصغر محبوب به حاکمان شرع دادگاه تفتیش عقاید چنین پاسخ داد. نیری و دیگر حکام شرع دادگاه تفتیش عقاید، حکم اعدام وی را صادر کردند و این حکم اوائل شهریور ماه سال ۶۷ در سالن آمفی‌تاتر زندان گوهر دشت به اجرا در آمد و اصغر محبوب به خیل شهدای راه آزادی پیوست. شهریور ماه برای ما، شاهدان عینی فاجعه ملی ماه غریبی است. در این روزها زخم کهنه و عمیقی که در قلب‌هایمان داریم، سرباز می‌کند. به سال ۶۷ باز می‌گردیم و پایمردی و ایستادگی رفقای توده‌ای خود را در برابر آن شحنة‌های خشک مغز و تاریک دل به یاد می‌آوریم.

شهریور ماه، ماه تاراج و هجوم بود. پاک‌ترین و شریف‌ترین فرزندان این سرزمین، دستخوش تاراج سپاه چهل و قربانی تهاجم لشکر تاریک اندیشی شدند. زخمی در قلب‌هایمان داریم که هرگز التیام نمی‌یابد. اما مگر نه این است که بعد از شهریور، مهرماه را در پیش روی داریم؟ ماه مهر و دوستی و پیوند و رویش دوباره. ماه امید و مهرگان.

آری ۱۰ مهر را در پیش روی داریم. روز تجدید پیمان با آرمان‌ها و اصولی که رفقای شهیدمان تا پای جان به آن وفادار ماندند!

مهر-امید

توده‌ای‌ها دوبار متولد شده‌اند!

آلمان - سیزده ساله بودم که کفش‌های کتانی به پا کردم. با کفش‌های کتانی کوی و برزن را زیر پا گذاشتم تا به راه‌توده‌ها رسیدم.

جوان و پرشور، کفش‌های کتانی به پا، پرسش و پاسخ‌های رفیق کیانوری را دنبال کردم. همواره راه پله‌های دفتر ۱۶ آذر در روزهای پرسش و پاسخ مملو بود، از هم‌سن و سال‌های من و دیگرانی که چند کفش کتانی بیشتر از من پاره کرده بودند. پرسش و پاسخ‌ها که تمام می‌شد، زیر درخت‌های تنومند چنار خیابان ۱۶ آذر می‌نشستم و به اندیشه فرو می‌رفتم.

حالا، دیگر او رفته؛ و بسیاری از فرهیختگان دیگر این مرز و بوم؛ روزهای بهم دوختن خیابان‌ها با کفش کتانی نیز برای امثال من سپری شده‌است. نسل دیگری آنها را پیدا دارند. هنوز، گاه‌گاه، نجوای درختان دیرپای چنار خیابان ۱۶ آذر را در روزهای بهاری می‌شنوم، که گویی از خوابی ۴۰ ساله برخاسته‌اند و با هم آهسته گفتگو می‌کنند: این حزب اندیشه‌ها و توده‌ها فراموش شدنی نیست! عشق عین پیکار است و من همچنان عاشق چنارهای خیابان ۱۶ آذر. عاشق پیکار، عاشق نجوایی و در ستیز با کهنه خواهی، عاشق پیکارچکی و نه قبیله‌گری.

می‌دانم که شما هم می‌دانید: سرانجام تلخ اندیشه ورزی در میهن ما را، تلخکامی فرهیختگی را در سرزمینی که به این جرم به قربانگاه برده شدند.

مهرماه، فصل برگ‌ریزان است، فصل بلند قصه بی پایان ستیز باد پائیزی با رویش و بالندگی. توده‌ای‌ها دو بار متولد شده‌اند، یکبار روز ۱۰ مهرماه و یکبار دامان خانواده خویش. ما، دوبار متولد شده‌ایم!

تصحیحی که در «مشی» و «روش» انجام گرفته بود؛ چه تجربیاتی که خود نیروهای ملی کسب می‌کردند، چه آگاهی‌هایی که هوادارها داشتند. یعنی آن شور همراه با شعوری که کسب می‌شد به خوبی روند دمکراتیزه شدن جامعه ایران را تسریع می‌کرد. من عمیقاً اعتقاد دارم که یک فرصت طلایی تاریخی را کودتای ۲۸ مرداد از ایران سلب کرد. بی‌آمدش نه فقط محروم کردن ملت ایران از آن فضای مناسبی بود که می‌توانست تداوم حکومت مصدق فراهم بیاورد، بلکه آن یاس و ناامیدی پس از کودتا بود که نه فقط اختناق و استبداد پس از کودتا هر گونه حرکتی را از مردم ایران سلب کرد، بلکه روحیه شکست خورده مردم برای کوشش و تلاش توانی نداشت. همواره همینطور است. بعد از هر شکست یک دوران گذر تاریخی است؛ این دوران «برزخ» از جمله بدترین دوران‌هاست. آرزوها در دل‌ها هست، ولی اصلاً نمی‌تواند یک بارقه‌ی امید و همراهش سبب بشود که حضوری از خود نشان بدهد.»

ضرورت تشکل و سازمان

عمومی در بخش پایانی مصاحبه خود، با اشاره به ضرورت سازمان‌یابی جنبش‌های اجتماعی و وضعی که جنبش ملی دهه ۲۰ و ۳۰ در این زمینه داشت (امری که اکنون نیز عمیقاً نگران‌کننده‌است) می‌گوید: «در این جا باید به دو مساله اشاره کرد. نقش شخصیت در تاریخ روشن است، اما عمده‌تر از آن مشارکت مردم است. ما مشارکت، به معنی واقعی کلمه نداشتیم. در تظاهرات ۳۰ تیر دوره حکومت ملی، هواداران مصدق فراوان بودند، من در اظهار نظری که در مجله «ایران فردا» چاپ شد، در مورد مشارکت اشاره کردم که مشارکت این نیست که صرفاً از مردم دعوت کنیم به راه پیمائی بی‌آیند و یا در انتخابات رای بدهند، مردم هم می‌آیند، ولی بعد هر کس سراغ کار خودش می‌رود و ... تا زمانی که نهادهای خاص هر لایه اجتماعی، مثلاً جوانان، کارگران، اصناف، یعنی حرکت جمعی به معنای واقعی کلمه ایجاد نشود و یک نهاد مشارکت به مفهوم اجتماعی - سیاسی پیدا نشود، رشد دموکراتیک صورت نخواهد گرفت. به این معنی که اگر من در یک جمع اظهار نظری می‌کنم و شنوندگانی دارم که از من برای اظهار نظرم دلیل می‌خواهند؛ متقابلاً مخالف من هم نظرش را می‌گوید، ما غیر از آموزش، پرورش هم پیدا می‌کنیم. در مشارکت‌های حزبی و دائمی این چنین است که پرورش پیدا می‌کنیم.»

زمینه عینی مشارکت در حضور و بودن این نهادهاست. در مشارکت که افراد با کار جمعی آشنا می‌شوند و روحیات دمکراتیک، برخورد با نظرهای گوناگون، تحمل نظر هم دیگر و مضمون دموکراسی مفهوم می‌یابد. ما اصلاً این چنین تجربه‌ای نداشتیم.

الان هم همینطور است. وقتی که نهادی وجود نداشته باشد و شما نتوانید آزادانه نظرهایتان را به گوش همه برسانید، مردم چطور انتخاب بکنند؟ این که نقش نخبگان را شما می‌خواهید اجرا بکنید، باید مشارکت مردم تأمین شده باشد، امنیت برای حضور در یک اجتماعی تأمین شده باشد. نهادینه شدن این گونه امکان پذیر است. همین جنبش اصلاح طلبی کنونی هم اگر واقعا پایه‌اش بر مشارکت عمومی و شعار «ایران برای تمام ایرانیان» باشد، که شعار تعهدآور و مسئولیت‌آوری است، یعنی مردم جمع شوند، همان خواسته‌های صنفی‌شان را در بستری دموکراتیک مطرح کنند. این روند مشارکت دموکراتیک، آن روندی است که جامعه دارای افکار عمومی آگاه، خرد جمعی و برخورداری از نظرهای نخبگان روشن‌بین خواهد بود.»

رفیق خاوری و رفقای نویسنده "نامه مردم"

باسلام و درودهای رفیقانه

در نامه مردم شماره ۵۹۲ مطلبی تحت عنوان "تاملی بر کارنامه توده‌ای ستیز..." درج شده بود که ما از تکرار عنوان هم پرهیز داریم. این مطلب نه تنها باعث رنجش بسیاری از رفقای حزبی شد، بلکه برخی رفقای کادر سازمان اکثریت نیز در تماس‌هایی که با ما داشتند آن را مطلبی تعجب‌انگیز و ناپسند ارزیابی کردند.

ظرف چند روز اخیر، نه تنها رفقای حزبی که خارج از محدوده نامه مردم و راه‌توده بسر می‌برند، بلکه یکی دو تن از رفقای بسیار با ارزشی که اخیراً در سفر به آلمان هر دو نشریه را خوانده بودند، پس از بازگشت به ایران و اطلاع از مقاله منتشره در نامه مردم، در تماس‌های تلفنی خود از این مقاله ابراز نارضایتی کرده و پی‌جوی راه‌حلی برای خاتمه دادن به این وضع بودند.

از جمله رفقای که در چند روز اخیر، پس از خواندن مقاله نامه مردم با هم مشورت کردیم تا راهی برای بیان اعتراض خودمان به این شیوه عمل و نگارش پیدا کنیم، تعدادی از زندانیان سیاسی دو رژیم شاهنشاهی و جمهوری اسلامی بودند؛ از جمله نگارنده و مسئول تنظیم این نامه از جانب آن رفقا، بیش از ۴ سال از ۱۲ سال زندان دو رژیم را با شخص رفیق خاوری گذرانده‌ام. همه این رفقا، سرانجام به این نتیجه رسیدند که اعتراض خود را طی نامه‌ای برای رفیق خاوری و نویسندگان نامه مردم نوشته و رونوشتی از آن را، به رسم دلجوئی و دعوت به حفظ حرمت‌های حزبی و آینده‌نگری برای نویسندگان نشریه "راه‌توده" ارسال داریم.

تا آنجا که اطلاعات و ارتباط‌های ما گواهی می‌دهد، بسیاری از رفقای توده‌ای از تفرقه موجود در حزب رنج می‌برند و راه‌حل این تفرقه را در چنان برخوردهائی که در شماره ۵۹۲ نامه مردم منعکس شد، نمی‌دانند. برای بسیاری از رفقا که هر دو نشریه را می‌خوانند این سؤال مطرح است: این بمباران تهمت و افترا می‌خواهد چه مشکلی را در حزب حل کند؟ این درست است که تفاوت‌هایی در دیدگاه‌های دو نشریه وجود دارد، اما رسیدن به تفاهم بر سر یکی از این دو دیدگاه و یا تلفیقی از هر دوی آنها این نوع مقالات و برخوردهاست؟

در همین چند روز، من که بدلیل سن و سال و سابقه‌ای که دارم اغلب سنگ صبور شخصی و حزبی بسیاری از رفقا هستم، چند بار از دهان این و یا آن رفیق شنیدم که چگونه است، روزنامه ارگان مرکزی حزب، در حالیکه در مقابل جریان‌های ضد توده‌ای نظیر حزب دمکراتیک مردم ایران و بابک امیرخسروی، که بی‌وقفه علیه حزب توده‌ایران در داخل و خارج از کشور تبلیغ می‌کند و با شستن خون شهدای توده‌ای، حتی کودتای ۲۸ مرداد را نه به گردن امریکا بلکه به گردن حزب ما می‌گذارد، سکوت می‌کند، اما رفقای "راه‌توده" راه، که به توده‌ای بودن خود افتخار می‌کنند و تا آنجا که ما می‌دانیم اکثراً چهره‌های شناخته شده و نسبتاً قدیمی حزبی هستند ضد حزبی معرفی می‌کنند؛ در اطراف شما کسی نیست که بپرسد معیار توده‌ای بودن و ضد توده‌ای بودن چیست؟ کسی نیست که سؤال کند با چه انگیزه و دلیلی چنین اتهامات سنگینی را به عده‌ای توده‌ای می‌زنید؟ کسی نیست که بگوید ادامه این روش‌ها، تیشه به ریشه حزب می‌زند؟

ما از رفقای راه‌توده انتظار داریم در برخورد، به مطالب منتشره در نامه مردم، از هر بحثی که به جدائی‌های بیشتر دامن بزند و وحدت ناگزیر در حزب توده‌ایران را دشوارتر سازد، پرهیز کنند.

از طرف گروهی از زندانیان سیاسی سابق حزب توده‌ایران خ. بابک

با آسمان آبی انقلاب چه کردند!

صبح ۱۷ بهمن ۱۳۶۱. دارم خواب می‌بینم: دو روز دیگر ۱۹ بهمن، سالگرد آشنائی ماست. خیال داریم میهمانی بدهیم. بچه‌ها را می‌بینم که آمده‌اند و با خود، چند برابر خانه کوچک‌ما، آدم و آدمیت آورده‌اند.

"پرستو" آهسته و گرم می‌خواند. بچه‌ها با او همصدائی می‌کنند. غذای هرکسی را همان جا که نشسته به او می‌دهیم، بلند اگر شوی، دوباره، جای نشستن نداری.

"پرستو" می‌خواند، من با او دم می‌گیرم:

- سراومد زمستون، شکفته بهارون ...
- با صدای زنگ از خواب می‌پریم. صدا، هراسناک است. از جا می‌پریم. کسی، پله‌ها را چندتا یکی می‌کند و پشت در کوچک خانه کوچک ما، مضطرب می‌ایستد. می‌گوید: بچه‌ها را گرفتند.
- چرا؟
- کی؟
- هنوز شیرینی کلام "سراومد زمستون" در زیرپوستم لانه دارد. از خانه بیرون می‌روم، قرار دارم. ساعتی بعد نشانی از طعم خوش شکفتن بهار نیست.

و چند ساعت بعد، همسرم را می‌برند. برای چند سؤال و جواب کوتاه، برای آنکه تا یک ساعت دیگر باز گردد!!!



روی تخت افتاده‌ام. مات و میبهوت. نمی‌توانم ضربه را درک کنم. من که امیدهایم را می‌شناسم. من که هنوز عاشقم به این بهار، من که نیاموخته‌ام نفرت را. باز به کوچه می‌زنم و می‌روم به خانه "مادرجون". چه دلاور زنی بود. همه روزهای انقلاب، به خانه او که می‌رسیدم - در مسیر راهپیمائی - می‌دانستیم کتلت و نان تازه در انتظارمان است. پیرزن در گرفتاری‌های سال‌های بعد از انقلاب به فراموشی دچار شد. یک روز، بی آنکه کسی بداند چگونه، به محله قدیمش رفت و پشت در خانه‌ای که کودکیش را در آن گذرانده بود، نشست. فکر می‌کرد خانه‌اش آنجاست.

از خانه "مادرجون" بیرون می‌زنم. در خیابان، بی‌هدف پرسه می‌زنم. شب است و دیر وقت. گفتند: یکساعت، گفتند چند سؤال و جواب کوتاه. ضربه را باور نکرده‌ام، اما عقل می‌گوید: یکساعت شوخی است. چند سؤال و جواب کوتاه راست نیست.

از آن پس دوران آندوه بزرگ و تقلای و حشتناک برای امیدوار بودن آغاز شد. نه یک روز، نه یک ساعت، نه یک ماه و نه یک سال و چند سال ...



دیگر خواب نمی‌بینم. پاهایم تاول زده‌اند، از بس به این در و آن

در زده‌ام.

به حافظ و مولانا پناه برده‌ام. نامه‌های علی به مالک اشتر را از بر شده‌ام، از بس خوانده‌ام و به آنها استناد کرده‌ام.

حالا، خانه کوچک ما سوت و کور است، جای بسیاری در آن خالیست... (بخشی از یادداشت‌های روزانه، همسر یکی از شهیدای حزب...)

آلمان - رفقای عزیز! پیش از هر چیز دست‌های شما را می‌فشارم، بخاطر افشاگری‌های شما. یکی از افشاگری‌های اخیر شما در باره یکی از مراکز ترویج ارتجاع و توطئه، یعنی "جمکران" بود. من این مطلب را در شماره ۹۸ خواندم. من در همین رابطه، از یکی از دوستانم که اهل جنوب ایران است، شنیدم که ۳۰ درصد جمعیت شهر... را همانطور که شما نوشته‌اید با اتوبوس‌های مجانی به جمکران برده‌اند. اندیشه‌های خرافی را کسانی در جامعه ترویج می‌کنند که قدرت پرداخت هزینه رفت و آمد مردم با اتوبوس مجانی به جمکران را دارند.

آلمان - هانفر - با درود به شما بخاطر انتشار ماهنامه "راه‌توده". من نخستین بار از طریق اینترنت با "راه‌توده" آشنا شدم. نکات مشترک زیادی بین اندیشه‌های خودم و نشریه راه‌توده یافته‌ام و از اخبار و تحلیل‌های آن بسیار استفاده کرده‌ام و به همین دلیل نیز برای نیمسال می‌خواهم آن را آبونمان شوم. موضوع دیگری که می‌خواهم به آن اشاره کنم اینست که من و چند تن از دوستانم که از لحاظ سیاسی نظرات مشترک داریم قصد داریم در راه تشکیل یک جبهه دمکراتیک تلاش کنیم تا تمامی نیروهای سیاسی را که حداقل در حرف به ارزش‌های یک جامعه دمکراتیک احترام می‌گذارند زیر یک پرچم گرد هم آوریم. همراه این نامه بیانیه ما را دریافت می‌کنید و ما خوشحال می‌شویم از نظرات شما در این رابطه جویا شویم و در صورت علاقمند بودن شما به برنامه ما، می‌توانیم شما را با کمال میل در اولین گردهمایی دعوت کنیم.

راه‌توده: پیش از هر چیز از اینکه نشریه راه‌توده با استقبال شما و دوستانتان روبرو شده، خرسندیم. همانطور که خواسته‌اید شما را در لیست آبونمان نشریه قرار دادیم. اطلاعاتی ارسال را نیز مطالعه کردیم. در اینکه قصد و نیت خوبی دارید تردید نیست، اما تجربه نشان داده‌است که این نوع جبهه‌ها و اتحادها باید با نیروهای حاضر در صحنه اصلی مبارزه و در همان صحنه شکل بگیرد و یا اگر چنین احتمالی در خارج از کشور هم وجود داشته باشد، نمی‌تواند بدون پیوند با اهداف جنبش داخل کشور شکل بگیرد. در غیر اینصورت وقت و انرژی مفیدی را صرف کرده و به نتیجه‌ای که در نظر دارید نرسیده‌اید. این تجربه به صورت دیگری در سال‌های گذشته در مهاجرت و بصورت تشکیل انجمن‌های ادبی و فرهنگی دنبال شد، که شاید در دوران رکود جنبش در داخل کشور مفید و کارساز بود، اما حداقل از ۴ سال پیش به این سو و همزمان با رشد جنبش از کاربرد این نوع کانون‌ها نیز کاسته شده‌است، چرا که ضرورت‌های سیاسی اجازه حرکت غیر سیاسی را به این نوع انجمن‌ها نیز نمی‌دهد. بنظر ما، انرژی خود و دوستانتان را صرف تاثیر گذاری واقعی و مثبت روی جنبش داخل کشور کنید. اگر با این نظر ما موافق بودید، اطلاع دهید تا به کمک هم و در مشورت با هم راه‌هایی را جستجو کنیم!

حاج خانم...، همانطور شیرزن است، که پیش از انقلاب بود. سرم را روی دامنش می‌گذارم. همانطور که سرم روی دامنش بود، چند بار، با کف دست محکم روی ران‌های گوشته‌اش کوبید، چنان که گوئی سبیلی به گوش روزگار می‌زند. درست مثل روزهایی که خانه‌اش روضه خوانی بود و زن‌های محله گوش تا گوش نشسته بودند و زیر چادرهای سیاهشان به حال داماد ناکام اسلام "علی اکبر" و سر بریده امام حسین و دهان تشنه "علی اصغر" می‌گریستند.

گفت: پاشو خودتو جمع کن، راه بیفتیم؛ ببینم چه خبراست!

سرم را که بلند کردم، گفت: باید دامنو عوض کنم!

باندازه گردی یک طالبی، دامنش را با اشک خیس کرده بودم! از در ساختمان مجلس تا دفتر آقای "کروبی" دستم را گرفته بود توی دستش. درست مثل روزهایی که مادرم می‌آمد مدرسه تا تکلیف ناظم مدرسه را که با خط کش پشت دست بچه‌ها می‌زد، با مدیر مدرسه روشن کند!

وقتی رسیدیم، گفت تعریف کن: می‌گویم، می‌گویم. او در سکوت مرا می‌نگرد و عاقبت می‌گوید: این دعوائی است که ما نمی‌توانیم وارد آن شویم.

می‌گویم: پشت این خاکریزها، خاکریز شماست!

سکوت می‌کند.

از اتاق که بیرون می‌آیم، می‌زنم زیر گریه. جوان لاغر اندامی که هنگام عبور از راهرو، به رسم احوالپرسی به حاجی خانم نزدیک می‌شود، حیرت‌زده به من خیره می‌شود.

حاج خانم، چادرش را می‌کشد جلوی دهانش و سلام و علیک

می‌کند:

آقای مهاجرانی، سایه‌تان کوتاه شده!

عطاء الله مهاجرانی است. نماینده است!

برای او هم تعریف می‌کنم: شوهرم را برای یک سؤال و جواب یکساعته برده‌اند و حالا سه هفته‌است که نمی‌دانم کجا زندانی است! عاشق انقلاب بود، زندانی زمان شاه بود، اهل انفجار و ترور نبود، ... همه را گوش می‌کند و سپس رو می‌کند به حاج خانم: از من کاری بر نمی‌آید!

اصلا، از هیچ کس کاری بر نمی‌آمد. در آن سال‌ها و روزها از کسی کاری ساخته نبود. بعد از گذشت سال‌ها، حالا می‌دانم و می‌فهمم که چرا هیچکس کاری نکرد. هیچکس آینده خودش را باور نکرد!



یک سال و دو ماه در بی خبری مطلق گذشته‌است. هر از گاهی فقط یک تلفن، باز دوباره خواب می‌بینم. خواب نه، کابوس. آدم‌هایی که پشت به یک پرده آبی، خود را به زیر می‌کشند، له می‌کنند و با آن نگاه‌های هراسیده، همه چیز برایم شبیه شیشه تلویزیون است. عجب که همه یک حرف را می‌گویند. هیچکس از راه دیگری به نادرستی خود پی نبرده است، الا یک راه، راهی که در پرده آبی معنا می‌شود.



در خانه تلفن نداریم، هر زنگ در برایم خبری هولناک است. در این فاصله کسانی به خون در غلطیده‌اند و همه پس از نشستن در برابر آن پرده آبی، آن پرده، کسی در برابر چشمان من نیز خود نمائی خواهد کرد؟ روزهای پس از پرده آبی چگونه خواهد بود؟ چه کردند، اینان با آبی آسمان؟



کمک‌های مالی دریافتی

مونستر - بهار: برای دو ماه ۱۰۰ مارک
برلین - برای ماه‌های ۷۶ و ۵۵۰ مارک

که امروز خلق‌های جمهوری‌های سابق اتحاد شوروی درگیر آن هستند، حاصل آنست. روسیه نمی‌تواند بدون اوکراین، قزاقستان و جمهوری‌های قفقاز یک ابرقدرت باشد. بهر حال این کشورها در حال حاضر راه خودشان را رفته‌اند و اتحاد مکانیکی اینان غیر معقول بنظر می‌رسد، بطوری که (یک چنین اتحادی) تحت شرایطی منجر به هرج و مرج خواهد شد. کشورهای مستقل فقط می‌توانند براساس یک ایده سیاسی مشترک: "اقتصاد بازار، دموکراسی، حقوق برابر برای تمام خلق‌ها" با یکدیگر متحد شوند. زمانی که یلتسین اتحاد جماهیر شوروی را چند تکه کرد، من کرملین را ترک کردم. در آن زمان بعضی روزنامه‌نگاران ادعا کردند که گویا من گریه کرده‌ام. خیر! من گریه نکردم، به این دلیل که موفق شدم خط پایان به روی کمونیسم در اروپا بکشم.

بایستی در آسیا نیز بر روی آن خط بطلان کشید، چرا که کمونیسم مانع اصلی بر سر راه انسانیت در مسیر رسیدن به ایده‌آل‌های صلح همگانی و همبستگی ایجاد می‌کند.

(بقیه ساختمان سوسیالیسم از ص ۳۷)

اروپای مرکزی را بررسی کرد و تغییرات بنیادی در تناسب جهانی نیروها، انقلاب تکنولوژیکی معاصر و پیامدهای اجتماعی آن را کشف کرد. فعالیت تئوریک حزب باید متوجه غلبه بر دکماتیسم و در جستجوی پاسخ مستدل به تلاش‌هایی باشد که برای دوری از ماتریالیسم و دیالکتیک، با هدف تحمل و یا اغماض در برابر رشد ایدئالیسم صورت می‌گیرد.

۱۵- بازسازی سیستم آموزش کادرها و فعالین حزبی، تدارک کتاب‌های جنبی درسی "مبانی مارکسیسم-لنینیسم"، "تاریخ جنبش‌های انقلابی و ملی-آزادبخش" و "ساختمان حزب" ضروری است.

وظائف مربوط به تقویت حزب

۱۶- پیشبرد وظائف جاری و بلند مدت مستلزم تقویت وحدت حزب، تحکیم صفوف تشکیلاتی حزب، انضباط و مسئولیت پذیری در برابر وظائف محوله به کمونیست‌هاست. تکمیل روش فعالیت‌های حزبی، تأمین رهبری جمعی، ایجاد محیط رفیقانه، انتقاد و انتقاد از خود از اهداف حزب است. نمی‌توان و نباید در حزب کمونیست فدراسیون روسیه دو گونه معیار، یکی در برخورد با اعضای حزب و دیگری در برخورد با رهبران حزب وجود داشته باشد. حزب یک معیار، برای همه اعضای خود دارد.

حزب همچنین شاهد خطر چپ‌روی و راست‌روی در صفوف حزب است و مبارزه با این هر دو پدیده را از وظائف خود می‌شناسد.

۱۷- وظیفه بسیار مهم افزایش شمار و جوان سازی ترکیب حزب نیز همچنان در دستور کار حزبی است. حزب می‌کوشد سطح پذیرش اعضای جدید را به ۱۰ درصد برساند، که این پذیرش در درجه نخست از میان جوانان و سپس از میان کسانی است که در سنین کار قرار دارند. جوانان باید به همه ارگان‌های انتخابی حزب راه یابند.

۱۸- گسترش شبکه سازمان‌های حزبی و تقویت زیربنای مادی، فنی و مالی حزب از عمده‌ترین وظائف پیش روی حزب است.

در روسیه کنونی، حزب کمونیست فدراسیون روسیه بصورت بزرگترین، متشکل‌ترین و درعین حال پر عضوترین حزب سیاسی در کشور به فعالیت خود ادامه خواهد داد. حتی مخالفین ما نیز امروز اعتراف می‌کنند که اکثریت مطلق کمونیست‌های امروزی افرادی صادق، شجاع و فداکار هستند. چنانچه ما این فداکاری را با زحمتکشان پیوند دهیم، آنگاه میلیون‌ها هم‌میهن ما در سرنوشت روسیه سهیم خواهند شد و شانه به شانه ما به حرکت در خواهند آمد. این ایمان قاطع حزب کمونیست فدراسیون روسیه است. ما اعتقاد راسخ داریم: نیروی سوسیالیسم در هم نخواهد شکست و روسیه خواهد توانست بحران کنونی را پشت سر گذاشته و به سوی جامعه‌ای سوسیالیستی گام بردارد.

کمیته مرکزی حزب کمونیست فدراسیون روسیه

روزنامه، "سویتسکایا راسیا" ژوئن ۲۰۰۰

اشاره- روزنامه "پراودا" متن یکی از آخرین سخنرانی‌های "گریباچف"، دبیرکل سابق حزب کمونیست اتحاد جماهیر شوروی را منتشر کرده‌است. محل سخنرانی را "پراودا" دانشگاه فنی خاورمیانه در آنکارا اعلام داشت. نشریه "عصرما"، ارگان مرکزی حزب کمونیست آلمان، به نقل از پراودا شماره ۲۶ ژوئیه-اول اگوست این مقاله را منتشر کرد که ترجمه بخش اصلی آن را که مربوط به اعتراف صریح "گریباچف" به خیانت آشکار به اتحاد جماهیر شوروی است، در زیر می‌خوانید:

اعتراف گریباچف:

نابودی "کمونیسم" هدف من بود!

ترجمه: م. فرهمند

نابودی کمونیسم هدف تمام زندگی من بود. (نابودی) این دیکتاتوری غیر قابل تحمل علیه انسان‌ها، در راه رسیدن به این هدف از جانب همسر، که ضرورت آن را حتی مدت‌ها پیش از من تشخیص داده بود با تمام وجود حمایت شدم. من برای نیل به این مقصود از پست و مقام در حزب و در کشورم استفاده کردم. (البته) برای دستیابی به این هدف، همسر همواره مرا تحت فشار قرار می‌داد تا مراتب و مدارج بالاتری را پذیرفته و به پست‌های مهم‌تری در کشور دست یابم.

زمانی که من شخصا خود را به غرب شناساندم، متوجه شدم که اجازه صرف نظر کردن از هدف مورد نظر خود را ندارم. برای رسیدن به این هدف می‌بایستی تمامی رهبریت کشور و حزب کمونیست اتحاد شوروی و همچنین رهبریت دیگر کشورهای سوسیالیستی دستخوش جابجائی و تغییر می‌شد.

ایده‌آل من در آن سال‌ها جهت‌گیری و راه رشد کشورهای سوسیال دموکراسی بود. اقتصاد برنامه ریزی شده اجازه نمی‌داد تا پتانسیل‌های خلق‌های ساکن کشورهای سوسیالیستی جامعه عمل به خود ببوشاند و استعدادها شکوفا شوند.

تنها گذار به اقتصاد بازار می‌توانست به کشور ما امکان رشد دینامیک بدهد. من موفق شدم برای نیل به این مقاصد همکاران و همفکرانی پیدا کنم. در بین این افراد "یاکوفف" و "شواردناتزه" که زحماتشان برای این کار مشترک غیر قابل توصیف است، جایگاه ویژه‌ای دارند.

جهان بدون کمونیسم چهره بهتری به خود می‌گیرد. بعد از سال ۲۰۰۰ یک عصر صلح و شکوفائی عمومی آغاز خواهد شد. با وجود این هنوز هم در جهان نیروئی وجود دارد که مانع پیشروی ما به سوی صلح و خلاقیت خواهد بود. در این مورد چین مد نظر من است. هم‌زمان با تظاهرات بزرگ دانشجویی در چین، من از این کشور دیدار کردم، در آن زمان اینطور بنظر می‌رسید که کمونیسم در چین سقوط خواهد کرد. من تصمیم داشتم در آن میدان عظیم، در مقابل تظاهرکنندگان ظاهر شوم و گرایش خود را به آنها نشان بدهم و اطمینان بدهم که از آنها حمایت خواهد شد. من می‌خواستم به آنها انگیزه بدهم و تقویتشان کنم تا مبارزه‌شان را تا وقوع یک پرسترویکا ادامه بدهند. رهبری چین با حرکت دانشجویان مخالفت کرد، تظاهرات را به شیوه بسیار خشن سرکوب کرد و بدین ترتیب اشتباه بزرگی را مرتکب شد. اگر پایان کمونیسم در چین فرا رسیده بود، جهان می‌توانست بدین ترتیب در راه اتحاد و عدالت گام بردارد.

من تصمیم داشتم اتحاد جماهیر شوروی را در همان مرزهای موجود، اما تحت عنوان دیگری که بیان‌کننده هسته تغییرات دموکراتیک باشد حفظ کنم، اما موفق نشدم. یلتسین فعالانه برای دستیابی به قدرت تلاش می‌کرد، بدون آنکه کوچکترین تصویری از مشخصه‌های یک حکومت دموکراتیک داشته باشد. او بود که اتحاد جماهیر شوروی را تکه تکه کرد و هرج و مرج سیاسی را موجب شد که تمام پیامدها و مشکلاتی

دیدگاه‌های توده‌ای را به نسل نوین ایران معرفی کنید!

اسناد و تحلیل‌های حزب توده ایران در چهار سال اول جمهوری اسلامی را به میان مردم و بویژه نسل جدید باید برد!

قاطع حزب توده ایران، بعنوان حزبی که درک و دیدی علمی-تاریخی نسبت به انقلاب داشت و ۴ دهه تجربه انقلابی خود را به صحنه فعالیت و مبارزه سیاسی آورده بود، پی نبردند. اتحاد انقلابی با نیروهای انقلابی خارج از حاکمیت، جای خود را به اتحاد و وحدت عمل با آن دسته از نیروهای مذهبی داد که هرگز سر آشتی با آرمان‌های انقلاب نداشتند و از اساس با برپائی جمهوری، نظام پارلمانی، قانون اساسی و گرایش‌های مردمی اقتصاد و آزادی‌ها موافق نبودند. یعنی همان نیروهایی که امروز در گروه‌بندی موثفه اسلامی، روحانیت مبارز و ارگان ائتلاف موثفه، روحانیت مبارز، گروه‌های همسو با موثفه و جامعه مدرسین حوزه علمیه قم، یعنی روزنامه "رسالت" متشکل هستند و در تار و پود بخش‌های مهمی از ارگان‌های امنیتی و نظامی در جمهوری اسلامی رسوخ کرده‌اند.

رفسنجانی در کتاب "عبور از بحران" خود چند بار اشاره به اعتراض‌هایی می‌کند که در حاکمیت آن روز جمهوری اسلامی نسبت به عملکرد خشن لاجوردی (اعدام و شکنجه) در زندان‌های جمهوری اسلامی وجود داشته‌است. این اعتراض‌ها به گونه‌ای بوده، که به نوشته هاشمی رفسنجانی چند بار احمد خمینی در دیدار با سران سه قوه مجریه، مقننه و قضائیه این نارضائی را به نمایندگی از آیت‌الله خمینی و بخشی از حاکمیت آن روز مطرح می‌کند، که حدس زده می‌شود این نوع نظرات عمدتاً زیر فشار آیت‌الله منتظری مطرح می‌شده‌است! او حتی ناخواسته اعتراف می‌کند که خشونت در زندان، موجب تشدید خشونت از سوی مجاهدین خلق شده و پایه‌های حکومتی ارتجاع را تقویت می‌کند.

روشنگرانه‌ترین اظهار نظر در این زمینه، تاکنون از سوی سعید حجاریان عنوان و در مصاحبه با عمادالدین باقی مطرح شده‌است. بخشی از این مصاحبه سه بخشی که در روزنامه فتح منتشر شد و یکی از انگیزه‌های واقعی ترور حجاریان و به زندان افتادن عمادالدین باقی همین مصاحبه است، به انگیزه‌های انتشار بیانیه ۸ ماده‌ای آیت‌الله خمینی باز می‌گردد. در واقع، همانطور که کیانوری نیز در آخرین پرسش و پاسخ خود - پیش از یورش اول به حزب توده ایران - اشاره می‌کند، این بیانیه وقتی صادر می‌شود که دیگر ارتجاع مذهبی و سرمایه‌داری بزرگ تجاری اهرم‌های پر قدرتی را در عرصه اقتصادی و حکومتی در اختیار گرفته‌اند و مشکلات ناشی از ادامه جنگ، قدرت مانور مهمی برای دولت و حتی شخص آیت‌الله خمینی، در جهت بازگشت به سال نخست پیروزی انقلاب و دفاع از آرمان‌های اساسی آن باقی نگذاشته‌است. حجاریان از جدالی در پشت صحنه حکومتی درباره بیانیه ۸ ماده‌ای سخن می‌گوید و در واقع برای نخستین بار پیرامون آن افشاگری می‌کند، که کیانوری در آخرین پرسش و پاسخ خود دلائل ناامیدی حزب توده ایران را به امکان تحقق آن بر می‌شمارد.

آن فاجعه بزرگی که بنام تسلط مافیای اقتصادی - ارتجاعی بر جمهوری اسلامی از آن یاد می‌شود، یک شبه بوجود نیامد. از همان نخستین روزهای پس از سرنگونی نظام شاهنشاهی، بزرگترین کشاکش‌ها بر سر سمت‌گیری اقتصادی در جمهوری اسلامی آغاز شد. در سال‌های نخست پیروزی انقلاب، این کشاکش، تحت تاثیر شرایط انقلابی حاکم بر کشور و حضور پر قدرت آرمان‌گرایان مذهبی از یکسو و حضور علنی حزب توده ایران در عرصه پیکار اجتماعی، چهره‌ای چنان آشکار به خود نگرفت که توده مردم انقلابی ایران بدانند ستیز و رقابت بر سر چیست. سرمایه‌داری بزرگ تجاری ایران، در همین سال‌ها یک اردوی وحدت با روحانیون ارتجاعی و طرفدار زمینداری بزرگ و سرمایه‌داری غیر تولیدی تشکیل داد که هنوز برپاست. آنها موفق شدند، در آن سال‌های پرحادثه، وحدت اسلامی را پرچم اتحاد کنند و بعنوان نخستین خاکیز برای فتح سنگر انقلاب، چپ غیر مذهبی و در راس آن، حزب توده‌ایران را آماج حملات توطئه‌آمیز خود قرار داده و گام به گام عرصه فعالیت علنی را بر آن تنگ کنند. ورود ارتش عراق به ایران و آغاز جنگ شرایط مطلوب را برای این ضعیف‌ترین حلقه انقلاب بهمین ۵۷ که تنها خواستار تغییرات در حاکمیت شاهنشاهی بود و نه سرنگونی نظام اقتصادی سرمایه‌داری و برقراری جمهوریت فراهم آورد. همانگونه که حادثه‌آفرینی‌های تاریخی مجاهدین خلق و برخی ماجراجوئی‌های چپ‌روانه سازمان‌های چپ در کردستان و گنبد به این شرایط کمک کرد. اکنون که در برخی مصاحبه‌ها، خاطرات نویسی‌ها و مقالات منتشره در جمهوری اسلامی اشاراتی کوتاه به حوادث و مذاکرات پشت پرده حکومتی در آن سال‌ها می‌شود، ابعاد حریفی که در خیمه انقلاب افتاد بیش از پیش روشن می‌شود. این اخبار و نقل قول‌ها و اسناد تاییدی می‌شود بر صحت تحلیل‌ها و ارزیابی‌های رهبری حزب توده ایران در آن سال‌ها. تحلیل و ارزیابی که بیش از آنکه متکی به خبر و مستندات اطلاعاتی باشد، متکی به بینش و شناخت رهبری حزب از روندهای انقلابی و حوادث انقلاب ایران بود. مرکزی‌ترین نقطه اتکای تحلیل‌های حزب توده ایران برای کشف انگیزه تحولات و رویدادها، همانا یقین کامل و تاریخی به "نبرد که بر که" در جامعه و بازتاب آن در حاکمیت بود.

در همین سال‌ها، رهبری حزب توده ایران، بیابنی نسبت به تقویت روز افزون پایگاه اقتصادی سرمایه‌داری بزرگ تجاری و ارتجاع مذهبی در حاکمیت جمهوری اسلامی هشدار داد و خطرات آن را گوشزد کرد. به این هشدارها و گوشه‌دها، نیروهای آرمان‌گرای مذهبی که در حاکمیت قرار داشتند، توجه نکردند و با این تصور که خود به تنهائی خواهند توانست بار و مسئولیت چپ را در ایران بکشند، به اهمیت حضور

همانگونه که تجربه بیانیه ۸ ماده‌ای آیت الله خمینی در سال ۶۲ نشان داد و حزب توده ایران نیز موانع اجرای آن را بدقت توضیح داد

با بیانیه و اعلامیه مافیای قدرت عقب نشینی نخواهد کرد!

انقلاب در بسیاری از زمینه‌ها نتوانسته است موفقیت چشم‌گیری بدست آورد. باید گفت که در یکسال گذشته در زمینه آزادی و عدالت اجتماعی و اصول مهم قانون اساسی مربوط به این زمینه، علیرغم وعده‌هایی که داده شده، گام‌های چشمگیری برداشته نشده است و متأسفانه با بعضی تصمیماتی که اخیراً - از سوی شورای نگهبان در مورد کان‌لم‌یکن اعلام کردن قانون واگذاری زمین به کشاورزان - گرفته شده، باید به این نتیجه رسید که در پاره‌ای زمینه‌ها، حتی گام‌هایی به عقب برداشته شده و یا حتی بعضی از دست‌آوردهای انقلاب در معرض تهدید جدی قرار گرفته است. مردم ما انتظار داشتند جشن چهارمین سالگرد انقلاب را در شرایطی برپا دارند که ... انقلاب واقعا بتواند در جهت حل مسائل اساسی، یعنی مشکلات اجتماعی، از راه‌های منطقی و قابل لمس برای توده‌های مردم گام بردارد.

فرمان ۸ ماده‌ای

فرمان هشت ماده‌ای در جامعه ما که اکنون تضادهای رشد یابنده آشتی ناپذیری در آن وجود دارد و طرفین این تضادها، در مبارزه‌ای بسیار جدی با هم درگیرند، صادر شده است. به این ترتیب، در جریان اجرا و در تمام زمینه‌ها، با این تناقضات برخورد خواهد کرد. ما می‌بینیم که در زمینه آزادی‌های فردی و اجتماعی، در زمینه عدالت اجتماعی و در زمینه تامین استقلال ملی که ریشه و اساس آن عبارتست از استقلال اقتصادی، اختلاف نظرهای بسیار جدی وجود دارد. ما بارها با صراحت گفته‌ایم و دلائلش را هم آورده‌ایم که حتی در داخل خود حاکمیت و روحانیت هم، در تمام این زمینه‌ها اختلاف نظر وجود دارد. به این ترتیب، فرمان هشت ماده‌ای در چنین جو پرتناقضی صادر شده است. البته امید همه کسانی که علاقمند به آرمان‌های اصلی انقلاب، یعنی استقلال، آزادی و عدالت اجتماعی هستند، این است که این فرمان هر چه سریع‌تر، عمیق‌تر و قاطع‌تر در این جهت پیاده شود. باید منتظر هفته‌ها و ماه‌های آینده باشیم. انتظار اینکه تخلفاتی که تاکنون انجام شده، با یک دستورالعمل، با یک فرمان و با یک رشته اقداماتی که می‌دانیم ابعاد و تاثیر آن‌ها تا کجاست از میان برود، واقع بینانه نیست. به نظر ما تخلفاتی که طی دو سال اخیر انجام گرفته، جزئی از ترکیب مجموعه شرایطی است که بر جامعه ما حاکم است و نمی‌توان آن را به طور مطلق از این مجموعه جدا کرد. تنها مبارزه قاطع، پیگیر و واقعا همه جانبه می‌تواند بخش قابل ملاحظه‌ای از این

ما وقتی می‌گوئیم نبرد کنونی در جمهوری اسلامی، ادامه و عرصه نوینی از همان نبردی است که از ابتدای پیروزی انقلاب در حاکمیت جمهوری اسلامی و در جامعه ایران جریان داشته و این شناخت تاریخی و علمی حزب توده ایران از تحولات اجتماعی ایران است، کسانی در مقام تحریف این تعریف علمی برآمده و این نبرد اجتماعی را در شکل و نه در محتوای آن معرفی می‌کنند. مثلاً گویا "نبرد که بر سر نهضت آزادی" و "خط امامی‌ها" بوده است و نه طرفداران خط مشی اقتصادی-سیاسی مشخص در یک دوره معین از تاریخ ۲۰ ساله گذشته! (۱) چنین می‌کنند، تا اساس آن را زیر علامت سؤال ببرند. آنها این درک از تحولات کنونی ایران را ابتدا زیر علامت سؤال می‌برند، تا بتوانند بعداً با صراحت بیشتری سیاست گذشته حزب و این شناخت، یعنی "نبرد که بر سر جمهوری اسلامی را از ابتدا زیر علامت سؤال ببرند، و در نهایت، انفعال و کج فهمی خود از تحولات امروز ایران را توجیه کنند.

ضمن بر شمردن ضرورت بی‌خداسته مطالعه دوباره آثار و انتشارات حزب توده ایران در سال‌های اول پیروزی انقلاب، بخش‌هایی از آخرین پرسش و پاسخ نورالدین کیانوری را که سندی معتبر برای حزب توده ایران، بعنوان شناخت شرایط و پیش بینی روند رویدادهاست در زیر می‌آوریم. در کنار این پرسش و پاسخ، آن بخش از مصاحبه عمادالدین باقی با سعید حجاریان را نیز می‌آوریم که مربوط است به بیانیه ۸ ماده‌ای آیت‌الله خمینی و نزاعی که در پشت پرده بر سر آن جریان داشته و حزب ما، بدون آنکه از جزئیات آن اطلاع داشته‌باشد، آن را دقیقاً تحلیل و زمینه‌های عینی عدم تحقق آن را پیش بینی کرده است. چند هفته و یا چند روز پس از این پرسش و پاسخ، که به مناسبت سالگرد پیروزی انقلاب (۲۲ بهمن) انجام شده بود و در "راه توده" شماره ۳۸، دوره اول به چاپ رسید، نخستین یورش به حزب توده ایران صورت گرفت و شخص کیانوری و بخشی از رهبری حزب به زیر شکنجه برده شدند تا این واقعیات را که در پرسش و پاسخ مطرح شده بود انکار کنند. واقعیاتی که امروز به بزرگترین، وسیع‌ترین و تاریخی‌ترین شناخت از سوی مردم ایران تبدیل شده است. توده‌ای‌ها وظیفه دارند، این واقع بینی‌ها، پیش‌بینی‌ها و حقیقت‌گوئی‌ها را از میان اسناد و انتشارات حزب ما در سال‌های اول پیروزی انقلاب بیرون کشیده و در اختیار نسل جدید ایران قرار دهند تا با حزب ما و رویدادهای سال‌های اول انقلاب بیشتر آشنا شوند و آرمان‌گرایان سال‌های نخست پیروزی انقلاب که هشدارهای حزب ما را آنگونه که ضرورت داشت جدی نگرفتند، آن حقیقت‌گوئی‌ها و پیش‌بینی‌های تاریخی را به یاد آورند. این حقایق اگر امروز گفته نشود و در جامعه ایران بازتاب نیابد، فردا و در انبوه رویدادهای نوین به فراموشی سپرده خواهند شد و یا، تنها بعنوان اسناد تاریخی در اختیار پژوهشگران خواهد بود و نه در اختیار توده مردم. امروز شرایط ایران برای شنیدن و تعمق پیرامون این حقایق آماده است و از این آمادگی قطعا و بدون تزلزل، در جهت معرفی حزب توده ایران به نسل جدید ایران باید بهره گرفت!

بخش دیگری از اهمیت بردن این اسناد به میان مردم و نیروهای سیاسی طرفدار تحولات، درس آموزی از اشتباهات و کوتاهی‌های نیروهای ملی، ملی-مذهبی و آرمان‌گرایان مذهبی در سال‌های اول انقلاب است. همچنان که از آن سال‌ها و اشتباهاتی که توسط نیروهای چپ و سوءاستفاده نیروهای چپ‌نما در جامعه صورت گرفت و راه را برای ارتجاع مذهبی و مافیای قدرت کنونی در جمهوری اسلامی هموار کرد، امروز باید جنبش دانشجویی و نسل جدیدی که در صحنه ایستاده و خواهان تحولات است بهره بگیرد!

هیچ تردیدی، منجر به شکست و ناکامی خواهد شد. به نظر ما طرفداران نظریه هواداری از منافع سرمایه‌داری و بزرگ مالکی فوق‌العاده آگاهند و متشکل و بدون هیچ گونه تزلزل عمل می‌کنند. آن‌ها راه خود را می‌شناسند و کوچک‌ترین تمایلی نیز برای سازش با نیروهای مخالف، یعنی نیروهایی که طرفدار زحمتکشان هستند، ندارند... ما این نبرد را هنوز به هیچ وجه پایان یافته تلقی نمی‌کنیم. اغلب، در نبردهای تاریخی که ممکن است سال‌ها طول بکشد، چنین حالاتی پیدا می‌شود که در این یا آن مرحله، یک طرف، یک موفقیت گذرای نسبی به دست آورد، اما این موفقیت گذرای نسبی ممکن است به نیروهای مخالف درس و آموزش بدهد و آن‌ها دریابند که چه اشتباهاتی کرده‌اند که این شکست بر آن‌ها وارد آمده‌است. در نتیجه، این موفقیت نسبی به عکس خود، به ضد خود یعنی به یک شکست باز هم بزرگ‌تر برای طرف یاد شده تبدیل شود.

نظام اقتصادی حاکم بر جمهوری اسلامی در سال ۶۱

نظام سرمایه‌داری در بخش عمده اقتصاد ما باقی مانده‌است. در روستاهای ما تقریباً نظام سرمایه‌داری و آثار فئودالیته حکمفرماست و در آن تغییر بنیادی صورت نگرفته‌است. در مورد بخش تجارت داخلی ما، می‌توان گفت به جز بخش کوچکی که دولت در زمینه توزیع درآمد دخالت می‌کند، که این توزیع باز هم بوسیله سرمایه‌داران بخش خصوصی صورت می‌گیرد، تقریباً دست نخورده و در بست در اختیار بخش خصوصی، یعنی سرمایه‌داری و سرمایه‌داری کوچک است. در تجارت خارجی هم، بر اساس ارقامی که اینجا و آنجا شنیده می‌شود می‌توان گفت که الان بیشتر از نصف واردات ایران در دست بخش خصوصی است. در آن بخش هم که در دست دولت است، تقریباً همه چیز از قبیل برنج، آهن و غیره و غیره، پس از ورود به ایران به بخش خصوصی انتقال می‌یابد. به این ترتیب، سرمایه‌داری هنوز در جامعه ما حاکم است. منتهی انقلاب محدودیت‌هایی برایش بوجود آورده و تمام نبرد کنونی در جامعه ما هم بر سر این است که سرمایه‌داری می‌خواهد این محدودیت‌ها را بردارد و آزاد، مستقل و بلارقب در جامعه عمل کند و بی بند و بارانه به بهره‌برداری و گردآوری سود بپردازد. اگر به این شکل عمل شود که حاجی‌های هر محله تعاونی را در اختیار خود بگیرند، دکان خود را هم در جوار تعاونی داشته باشند و ۹۰ درصد جنس‌هایی را که به عنوان تعاونی از دولت می‌گیرند خودشان بفروشند و ۱۰ درصد آن را در اختیار تعاونی بگذارند، این دیگر مسخره و تنها کاریکاتوری است از تعاونی واقعی.

۱- این نوع تزاها، ابتدا توسط بابک امیرخسروی، رهبر حزب دمکراتیک مردم ایران مطرح شد. او در سلسله مقالاتی که پس از شکست تئوری‌های این حزب درباره انداختن رای سفید در صندوق انتخابات ریاست جمهوری دوره هفتم، علیه "راه توده" و تز "نبرد که بر که" نوشت، این نبرد را از قول زنده یاد احسان طبری، نبرد بین موسوی اردبیلی و یکی دیگر از روحانیون و یا شخصیت‌های سیاسی وقت جمهوری اسلامی معرفی کرد و آن را بی پایه خواند.

اخیراً، نشریه "نامه مردم" که هویت آن به عنوان ارگان مرکزی حزب توده ایران، شماره به شماره و بر سر هر رویدادی که در ایران رخ می‌دهد ضعیف‌تر و محتوای آن تهی‌تر می‌شود، همین تز بابک امیرخسروی را به گونه‌ای دیگر و با ماسک چپ روی عنوان کرد. راه توده در آینده این دو اظهار نظر در نشریه "راه آزادی" حزب دمکراتیک مردم ایران و "نامه مردم" را خواهد شکافت و پیوند تئوریک و سیاسی آن را با هم بر خواهد شمرد!

تخلفات را از میان ببرد و تا حد ممکن آن را کاهش دهد. اما انتظار اینکه آنرا به طور کامل از میان ببرد، ساده‌نگری و خوشباوری است. اثر غارتگری محتکران و تروریست‌های اقتصادی، همین الان با تمام قوت خود در جامعه هست. این اثر عبارتست از تجاوز به حقوق مردم از طرف یک اقلیت صاحب ثروت. و اگر جلوی آن گرفته نشود ادامه پیدا خواهد کرد. همانطور که می‌بینیم، محتکران و گران فروشان بدون کوچکترین ناراحتی به کار و زندگی خودشان ادامه می‌دهند و بر عکس، این روزها خیلی هم خوشحال‌اند و با تمام قوا می‌کوشند چنین وانمود کنند که پیام امام به نفع آن‌ها بوده‌است. چرا چنین است؟ علت اینست که هنوز دست غارتگران به معنای کامل باز است. دستورالعملی که ستاد پیگیری فرمان امام برای بازگرداندن قانونیت به زندگی اجتماعی ما، برای تمام نهادها، مراجع و مردم صادر کرده‌است در خور توجه است. این دستورالعمل نشان می‌دهد که جامعه ما تشنه اقداماتی است که باید در این زمینه صورت بگیرد. نشان دهنده این است که در این زمینه تجاوزاتی انجام گرفته، هنوز هم انجام می‌گیرد و باید جلوی آن‌ها گرفته شود. این دستور العمل دارای بخش‌های مهمی است. از بخش‌های بسیار مهمی که در آغاز آن آمده وظائف دادگاه‌های انقلاب است. در بخش پیش از آن، اصول مهم قانون اساسی مطرح شده‌است. از جمله:

اصل ۲۲ که می‌گوید «تفتیش عقاید ممنوع است و هیچ کس را نمی‌توان به صرف داشتن عقیده‌ای مورد تعرض و مواخذه قرار داد.»

اصل ۲۵ آمده که می‌گوید «بازرسی و نرساندن نامه‌ها، ضبط و فاش کردن مکالمات تلفن، افشای محابرات تلگرافی و تلکس، سانسور، عدم مخابره و نرساندن آن‌ها، استراق سمع و هرگونه تجسس ممنوع است، مگر به حکم قانون.»

اصل ۲۷ آمده که می‌گوید: «هیچ کس را نمی‌توان دستگیر کرد، مگر به حکم و ترتیبی که قانون معین می‌کند. در صورت بازداشت، موضوع اتهام باید با ذکر دلایل بلافاصله کتبا به متهم ابلاغ و تفهیم شود و حداکثر ظرف مدت بیست و چهار ساعت پرونده مقدماتی به مراجع صالحه قضائی ارسال و مقدمات محاکمه در اسرع وقت فراهم گردد. متخلف از این اصل طبق موازین مجازات می‌شود.»

در این زمینه‌ها، نه تنها در دادگاه‌های انقلاب تجاوزات غیر قانونی بسیار وسیعی انجام گرفته، بلکه هر اداره‌ای، هر فرد و یا هر بچه‌ای که در یک جایی نشسته، به خود حق می‌دهد که کسی را به سراغ این و آن بفرستد و خانه آن‌ها را از کمد لباس گرفته تا کتاب‌ها و حتی لوازم بسیار خصوصی بگردد و تجسس کند، تا ببیند که آیا شایستگی استخدام در فلان اداره را دارد یا نه! مسلماً دامنه این حرکات آنقدر وسیع است که پیام امام به این شکل صادر شده و امروز هم از طرف ستاد پیگیری فرمان امام مورد تاکید قرار گرفته‌است. در مورد بازداشت‌ها که دیگر هر چه بگوئیم کم گفته‌ایم... ما الان شاهد این واقعیت هستیم که اقلای بیش از سیصد نفر از مسئولین، اعضاء و هواداران حزب توده ایران، علیرغم این که هیچ اتهامی به آنها نمی‌چسبد و هیچ اتهام آنان در حوزه وظایف و عمل دادگاه‌های انقلاب نمی‌گنجد، ماه‌ها و بسیاری از آن‌ها نزدیک دو سال است که زندانی‌اند و بلا تکلیف بسر می‌برند.

اگر پوشش‌های کلمات را برداریم، آن چه می‌ماند، عبارتست از دو برداشت طبقاتی که در پشت سر دو بینش درباره بیانیه ۸ ماده‌ای و تصمیمات شورای نگهبان وجود دارد. ما معتقدیم که این نبرد در جریان است و اگر در آینده وضع به آن جا برسد که بینش محافظه کارانه، که بیشتر در جهت موادی از احکام اسلام است که مالکیت را تامین می‌کند، بر تمام تصمیمات جمهوری اسلامی ایران و بطور دراز مدت چیره شود، آن گاه دیگر می‌توان گفت که انقلاب به پایان خود رسیده و نتوانسته به آماج‌هایی که وعده آن رابه مردم داده‌است، دست یابد... سطحی نگری و ساده انگاشتن این مبارزه، توسط طرفداران مذهبی اهداف انقلاب بدون

پیروزی در گرو حل "قدرت حکومتی!"

پس از رویدادهای توطئه‌آمیز علیه اردوی دفتر تحکیم وحدت در شهر خرم‌آباد، سلسله بحث‌هایی در میان اعضای این تشکل دانشجویی پیرامون امکان و ظرفیت‌های ادامه کاربرد سیاست "آرامش فعال" در میان نیروهای طرفدار تحولات شروع شد. این بحث بسرعت از سطح دانشگاه‌ها به میان نیروهای سیاسی درون و پیرامون حاکمیت منتقل شد و حتی در مجلس شورای اسلامی نیز به اشکال مختلف طرح شد. از جمله تشکل‌های سیاسی داخل کشور که تلاش کرد در همین ارتباط تحلیل و دیدگاه خود را منتشر کند، سازمان مجاهدین انقلاب اسلامی بود.

نشریه "عصرما"، ارگان سازمان مجاهدین انقلاب اسلامی، در همین رابطه مقاله‌ای را با عنوان "اصلاحات، راهی فراسوی استحاله و انقلاب" منتشر کرد. در این مقاله کوشش می‌شود تفاوت اصلاحات و انقلاب، از دیدگاه نویسندگان بررسی شود.

نویسنده مقاله با تاکید بر ضرورت «تقویت توان تئوریک به منظور جلوگیری از انحرافات» نقطه نظراتی را مطرح کرده‌است، که در عین موافقت با برخی از این نقطه نظرات، با برخی از آنها نمی‌توان موافق بود. آنچه که با آن نمی‌توان موافق بود، عمدتاً برخاسته از اراده گرائی و بی‌توجهی نسبت به واقعیاتی است که در صورت عدم درک به موقع آن، هدف نهائی جنبش می‌تواند از نظر دور بماند. از جمله اینکه «بدون تمرکز قدرت دولتی در دست طرفداران جنبش مردم و به زبانی دیگر، بدون قدرت متمرکز حکومتی و حل مسئله قدرت سیاسی، نمی‌توان مخالفان تحولات را به عقب راند». یعنی، سرانجام، می‌باید نبرد ۲۰ ساله "که بر که" در جمهوری اسلامی به سرانجام قطعی خود برسد!

آنچه که با کلیات آن توافق وجود دارد، نظراتی است که دربارہ نظام برآمده از انقلاب بهمن ۵۷، خطر "حذف جمهوریت" و تبدیل آن به "حکومت اسلامی"، "نفی آزادی" از طریق "تعریف ولایت فقیه در چارچوب استبداد استبدالی" و یک سلسله کوشش‌های جبهه مخالفان تحولات برای حفظ قدرت خود در حاکمیت جمهوری اسلامی است؛ و آنچه که پیرامون آن بدقت باید اندیشید نقطه نظراتی است شبیه «انقلاب در شرایط انسداد سیاسی رخ می‌دهد»، که اگر در چارچوب کار تبلیغاتی-سیاسی جاری در کشور مطرح نشده باشد، برخاسته از کم‌اطلاعی تئوریک و نوعی اراده گرائی گمراه کننده‌است.

نویسنده "عصرما" از "انسداد سیاسی" در جمهوری اسلامی و تمامیت‌خواهی و اقتدارگرائی نیروهای مخالف اصلاحات یاد می‌کند، اما از این پاسخ غافل می‌ماند که این "انسداد سیاسی" چه هدفی را دنبال می‌کند؟

آن "انسداد سیاسی" که "عصرما" از آن یاد می‌کند، در واقع مقاومت سرمایه‌داری بزرگ تجاری در برابر فشار جنبش مردم برای به عقب راندن و پائین کشیدن آن از اریکه قدرت حکومتی است. نام این مقاومت، انسداد سیاسی نیست. بخشی از غفلت سال‌های اخیر برای افشای پایگاه طبقاتی مخالفان تحولات و افزودن آگاهی توده مردم در این زمینه،

ناشی از همین درک نادرست از ماهیت "انسداد سیاسی" و "مقاومت طبقاتی" است. برای انسداد سیاسی می‌توان راه‌حل‌های سیاسی پیدا کرد، اما برای مقاومت طبقاتی چاره‌ای جز درهم کوبیدن آن و یورش به پایگاه اقتصادی آن نیست.

انسداد سیاسی، که از نظر ما "مقاومت طبقاتی" است، کوششی است برای حفظ منافع طبقاتی، سودهای نجومی اقتصادی و غارت ناشی از رانت‌خواری حکومتی.

سرمایه‌داری بزرگ تجاری و مافیائی که متکی به آن در جامعه امروز ایران شکل گرفته، با تشدید مبارزه یا جنبش مردم، در حقیقت با تغییر ساختار اقتصادی جامعه مقابله می‌کنند. منافع این سرمایه‌داری که بر کلیدی‌ترین ارگان‌های حکومتی چنگ انداخته، نه تنها با بخش دولتی و تعاونی تولید، بلکه با بخش غیر دولتی سرمایه‌داری تولیدی-صنعتی نیز در تضاد است.

به این ترتیب و زیر فشار جنبش مردم است که دستگاه دولتی دو پاره شده‌است. آنها در سال‌های جنگ و بویژه از سال ۶۸ به بعد گام‌های بلندی در جهت یکپارچگی حکومت و قبضه کامل آن برداشتند و کوشیدند در انتخابات دوره هفتم ریاست جمهوری و با در اختیار گرفتن کامل قوه مجریه، حکومت یکپارچه را تشکیل دهند. آنها حتی نام این حکومت یکپارچه را نیز "حکومت عدل اسلامی" اعلام داشتند تا دیکتاتوری طبقاتی خود را با این نام بر جامعه تحمیل کرده و آخرین نشانه‌های انقلاب ۵۷، یعنی "جمهوریت" را نیز از جامعه گرفته و با حذف تمام نشانه‌های انقلاب ۵۷، نقطه پایان بر آن بگذارند.

شورش‌های توبیتی مردم، خیزی که در انتخابات مجلس پنجم از سوی مردم برداشته شد تا از راه یافتن نمایندگان شناخته شده جبهه "ارتجاع-بازار" به این مجلس جلوگیری کنند، و با انتخابات ریاست جمهوری دوره هفتم، مقاومت در برابر چنین قدرت یکپارچه‌ای در بطن جامعه تشدید شد. آنها نه تنها نتوانستند حکومت یکپارچه خود را تشکیل دهند، بلکه مجبور شدند از بخشی از قدرت سیاسی خود عقب نشینی کنند و در عین حال، از ابزارهای اقتصادی و قدرت نظامی و ابزار سرکوب محاصره سیاسی-اقتصادی جنبش مردم را تشدید کنند. در این عقب نشینی و تقسیم تحمیلی حکومت، در حالیکه ابزارهای اقتصادی در اختیار مخالفان تحولات باقی مانده، در بخش سیاسی نیز تقسیم قدرت به گونه‌ای تحمیل شده، که ابزارهای نظامی نیز در اختیار مخالفان تحولات باقی مانده‌است. این وضع، که حاکمیت دو پارچه را به عیان‌ترین شکل آن در معرض افکار عمومی قرار داده در چنان توازنی است که به جبهه مخالفان تحولات امکان داده تا قوه قضائیه را نیز تبدیل به دولتی در دل دولت قانونی کشور کند!

آن "انسداد سیاسی"، که نشریه "عصرما" از آن یاد می‌کند، حاصل تضاد ناشی از یکدست نشدن حاکمیت از ابتدای پیروزی انقلاب ۵۷ تاکنون است. این تضاد، سرانجام به دو نتیجه باید برسد:

- حل تضاد به سود حاکمیت بورژوازی بزرگ تجاری، که در پیوند است با سیاست عمومی امپریالیسم جهانی و نتولیرالیسم،
 - حل تضاد به سود حاکمیت اقتصاد ملی و در هم شکستن ماشین دولتی سرمایه‌داری بزرگ و مافیائی تجاری در جهت اقتصاد تولیدی.
- آن "انسداد سیاسی" که عصرما از آن یاد می‌کند، برخلاف پاره‌ای خوش بینی‌ها نمی‌تواند تا ابد ادامه یابد. شیوه‌های مقابله و مقاومت از هر دو سو، یعنی هم از سوی جنبش و هم از سوی مخالفان جنبش، هم از سوی جبهه ارتجاع و هم از سوی جبهه ضد ارتجاع عیان است و کاربردهای عیان‌تری در سال‌های اخیر داشته‌است.

تروهای هدایت شده و یا کور نیز ادامه یابد. تمام هوشیاری جبهه تحولات، در حال حاضر در آن اقدامی بازتاب می‌یابد که بموجب آن با تمام قدرت به خیمه ارتجاع و توطئه یورش برده شود. همین تمرکز قوا و تمرکز نیرو در اردوی مقابل نیز مشهود است. بنابراین نبرد "که بر که" می‌رود تا در جمهوری اسلامی وارد مراحل نهائی و تعیین کننده خود شود. التزام کامل جبهه ضد ارتجاع به قانون اساسی و پافشاری بر ضرورت حفظ راهبردهای قانونی برای تغییرات واقع بینانه است، اما این تصمیم و اراده بعنوان یک راهبرد تنها با وجود شرایط عینی تحقق آن می‌تواند مطابق تمایل اراده کنندگان، پیگیری و اجرا شود. شرایط حقوقی و سیاسی همیشه و به تنهایی مانع مقاومت‌ها نیست و نمی‌تواند باشد. پایبندی نیروی کهن و طبقات ارتجاعی نسبت به قراردادهای اجتماعی در همان حد پایبندی به منافع طبقاتی است. حرکت در خط استوای قانون گرائی، چهره متعرض به قانون و قرارداد اجتماعی را برای مردم روز به روز بیشتر عریان کرده و باز هم خواهد کرد، اما سرانجام از این آگاهی عمومی در جهت خاتمه بخشیدن به قدرت حکومتی متعرضین به قانون و مخالفان تحولات باید بهره گرفت. هر اندازه که پایگاه اقتصادی مخالفان تحولات و امکانات حکومتی‌شان برای مردم بیشتر روشن و آشکار باشد، عزم ملی برای بازستاندن قدرت از دست این نیرو ممکن‌تر و قطعی‌تر می‌شود. به همین منظور است که باید بر افشای اقتصادی رهبران و تشکل‌های حکومتی مخالف تحولات پای فشرد. امری که در سال‌های گذشته بسیار کم‌رنگ و بصورت کلی‌گویی بدان پرداخته شده است. مردم باید بدقت و با جزئیات بدانند رهبران مخالف تحولات کدام وابستگی‌های اقتصادی را دارند و ریشه‌هایشان در بافت اقتصادی-مافیائی حاکمیت کجاست.

ضرورت درک تئوریک از "قدرت حکومتی"

دو خطر تئوریک

دو خطر تئوریک مبارزه جبهه ضدارتجاع را تهدید می‌کند:

- ۱- غفلت از ضرورت یک دست شدن حاکمیت در اختیار جبهه ضدارتجاع به منظور ایجاد شرایط تحولات اقتصادی-اجتماعی؛
- ۲- "تصمیم" اراده‌گرایانه درباره تاکتیک مبارزاتی، ناشی از برداشت رفرمیستی از "اصلاحات".

نیروهای سیاسی "تصمیم" به انقلاب نمی‌گیرند. این برداشت اراده‌گرایانه و ذهنی که پیش از انقلاب بهمن ۵۷ در ایران (و در برخی کشورهای دیگر) بصورت انواع "عملیات چریکی" و از موضع چپ‌روی ماجراجویانه نادرستی خود را نشان داد، اکنون در جنبش کنونی مردم میهن ما مطرح نیست.

بلکه بحث درباره استراتژی [تاکتیک] مبارزه در هر مقطع و شرایطی بطور عام و در شرایط کنونی بطور خاص از نیاز جستجوی برای پاسخ به پرسش دیگری مطرح است. این پرسش مربوط می‌شود به خطری که «جنبش اصلاح‌طلبی» را تهدید می‌کند.

این خطر، «تفی استراتژی [تاکتیک] اصلاحات» نیست، بلکه خطر تحمیل اراده‌گرایانه "مطلق شدن" چنین تاکتیکی است، حتی در شرایطی که زمینه عینی و اجتناب‌ناپذیر که زمینه عینی و اجتماعی اقدامات تدریجی و اصلاح طلبانه پایان یابد.

مثلاً همانطور که "عصرما" عنوان می‌کند، زمانی که دیگر بطور قطع روشن شود، که «استحاله طلبان درون حاکمیت که به مردم‌سالاری و جمهوریت به عنوان یکی از ویژگی‌های لایتغیر نظام که در اصل ۱۷۷ به

اکنون این سؤال در برابر جبهه تحولات قرار دارد، که ظرفیت نیروهای مخالف تحولات برای پذیرش عقب نشینی آیا به نقطه پایان خود نزدیک شده است؟ اگر پاسخ این سؤال مثبت باشد، بلافاصله سؤال بعدی مطرح است: مقابله و مقاومت نیروهای مخالف تحولات و اصلاحات حالت تهاجمی به خود گرفته و یا بزودی خواهد گرفت؟ در چنین حالتی شیوه‌های پیشبرد جنبش و درهم کوبیدن مقاومت نیروهای مخالف جنبش کدام است؟ شاید بحث پیرامون ظرفیت سیاست "آرامش فعال" که در جامعه مطرح است و نشریه عصرما نیز متأثر از آن مقاله تحلیلی خود را منتشر کرده، بازتاب دهنده جستجوی پاسخ برای بخشی از همین سئوالات باشد.

مخالفان تحولات انقلابی در جامعه امروز بانگ مقابله با "استحاله" و "تجدیدنظر طلبی" برداشته‌اند؛ اما حقیقت آنست که خود آنها بزرگترین رهبران استحاله ضد انقلابی و شناخته شده‌ترین چهره‌های تجدیدنظر طلبی ضد انقلابی بوده و هستند. آنها طی ۲۰ سال گذشته، بناچار و زیر فشار افکار عمومی و انقلابی، از "شعارهای انقلابی" استفاده نموده‌اند، ولی در واقع بتدریج کوشیدند شعارهای جایگزین برای شعارهای انقلاب پیدا کنند و پیوسته برای دستیابی به اهداف خویش "استحاله ضد انقلابی" را با "شعار انقلابی" پیش برده‌اند. آنچه که بعنوان "ارزش‌ها" امروز تبلیغ آن را می‌کنند در واقع همان جایگزین‌هایی است که یافته‌اند و می‌کوشند در جامعه جا بینانند. این ارزش‌های جدید، همان‌هایی است که امثال آیت‌الله مصباح یزدی، بعنوان تئوریسینی در کنار بورژوازی بزرگ تجاری و وابسته ایران در نماز جمعه‌های تهران و در سخنرانی‌های مختلف در شهرهای مختلف ایران تبلیغ می‌کند. آنچه که به نظر می‌رسد، پس از چند انتخاباتی که طی سال‌های گذشته برگزار شد، دیگر برای جبهه ارتجاع این شیوه استحاله ظرفیت خود را از دست داده است. به همین دلیل باید نگران مقاومت‌های آشکارتر این جبهه بود. در جبهه جنبش و اصلاحات نیز، اگر ظرفیت امتداد حرکت خطی به پایان خود نزدیک شده باشد، اشکال نوین مبارزه در دستور کار قرار می‌گیرد. آن نقطه تلاقی که به آن نزدیک می‌شویم، نقطه ضرورت تغییر قطعی تناسب قوا در حاکمیت است، که می‌رود تا قدرت حکومتی را بر اساس توازن نیروها یکپارچه کند.

شتاب رویدادهای اخیر، که از تصویب شتابزده قانون مطبوعات در مجلس پنجم، تلاش شورای نگهبان برای ابطال انتخابات تهران، ترور حجابیان، جلوگیری از طرح جدید قانون مطبوعات در مجلس ششم، تلاش برای سپردن رهبری مجلس ششم به هاشمی رفسنجانی، حوادث خرم‌آباد و توطئه جلوگیری از فعالیت دفتر تحکیم وحدت دانشجویی، سازمان مجاهدین انقلاب اسلامی و حتی جبهه مشارکت ایران اسلامی نشان می‌دهد که جبهه ارتجاع دیگر نه تنها ظرفیت عقب نشینی را ندارد، بلکه در چارچوب "قرارداد اجتماعی" موجود، یعنی قانون اساسی برآمده از انقلاب بهمن ۵۷ نیز دیگر نمی‌تواند مانور کند و حتی چاره‌ای جز خروج از پشت شعارهای به ظاهر انقلابی نیز ندارد. آنها حتی اخیراً و در یک دوران بسیار کوتاه و بمنظور مسخ کردن خواست‌های مردم، تلاش کردند خود را اصلاح طلب و طرفدار تحولات معرفی کنند، اما از این تاکتیک نیز بسرعت چشم پوشیدند، زیرا محدوده مانور خود در این عرصه را بسیار تنگ و رسوائی ناشی از آن را بسیار زود درک کردند. به همین دلیل است که باید نگران اقدامات عربان و عاری از پوشش‌ها و شعارهای ارزشی و انقلابی از جانب آنها در آینده نزدیک بود. به این منظور می‌توان گفت که مقاومت‌ها در برابر تحولات از یک مرحله رشد کمی به مرحله رشد کیفی نزدیک می‌شود. مشخصه این مرحله، تن ندادن به ادامه عقب نشینی، حفظ مواضع کنونی و تلاش جدی برای بازپس گرفتن مواضع از دست رفته است. حوادث خرم‌آباد حکایت از این تعرض داشت، تعرضی که می‌تواند تا سطح

بنا به برداشت ایده‌آلیسم مثلاً در شرایط کنونی ایران گویا مناسبات اقتصادی تجاری-رانتی و منافع سرمایه تجاری بزرگ و زمینداران بزرگ علت انسداد سیاسی نیست. با چنین برداشتی، ضرورت تغییرات مناسبات تولیدی-اقتصادی در ایران، یعنی برقراری مناسبات بر اساس یک اقتصاد ملی و مستقل، و بر این پایه ضرورت یک دست شدن ابزار دولتی حاکمیت، برای برقراری "مردم سالاری" پیش شرط نیست، بلکه برعکس، ماتریالیسم معتقد است که تغییرات عینی در نیروهای مولده که با رشد عقلایی ذهن نیز همراه است، در چارچوب روابط تولیدی حاکم که ثابت مانده است، نمی‌گنجد و به مناسبات تولیدی جدیدی نیاز دارد. شناخت هوشمندانه تضاد بین نیروهای رشد یافته مولده و مناسبات کهنه تولیدی، و همچنین شناخت علمی و واقع‌بینانه راه خروج از بن‌بست رشد، عمده و برای چگونگی تغییرات و اشکال تغییرات پر اهمیت است، اما با وجود این، بخش ثانوی روند را تشکیل می‌دهد.

نقی انقلاب، به مثابه تغییر کیفی و زیربنایی جامعه، از این طریق که «خشونت و قهر» که گویا «ابزار انقلاب است» و چیزی مذبذوم می‌باشد و از این رو باید از آن در هر شرایطی دوری جست، صرف‌نظر از آنکه با واقعیت حیات و مبارزه اجتماعی در تضاد است، نفی مقام قهرمانان و قهرمانی توده‌ها، از جمله در انقلاب بهمن ۵۷ است.

۳- یک دست بودن ابزار دولتی در دست طبقات حاکم نباید به مفهوم سلب حق حیات از طبقات غیرحاکم فهمیده شود، یکدست شدن ابزار دولتی در اختیار طبقات "مردم‌سالار" نباید به مفهوم بی‌حق شدن سرمایه تجاری و نمایندگان آن در شرایط برقراری "جامعه مدنی" (صورت‌بندی اقتصادی-اجتماعی سرمایه‌داری) فهمیده شود. آنچه که اهمیت دارد، تعیین اولویت‌های اقتصادی-اجتماعی توسط دولت "مردم سالار" است در چارچوب منافع عمومی جامعه... منافع خاص سرمایه تجاری به مثابه منافع گروهی در جامعه، در چارچوب منافع عام عمومی تعیین می‌شود و نه برعکس.

۴- "استراتژی" در فرمول "استراتژی اصلاحات" را می‌توان با مفهوم مورد نظر نیک آئین در نقل قول فوق در نظر گرفت، اما برای روشن شدن روی دیگر مطلب که در شرایط اجتماعی کنونی در ایران مورد نظر است باید آن را در واقع به معنای "تاکتیک" منظور کرد. استراتژی در تحولات اجتماعی، هدف تعیین شده مرحله معین تاریخی را تشکیل می‌دهد.

آن تاکید شده، اعتقاد ندارند و با صراحت وجود اصول ناظر بر مردم‌سالاری و جمهوریت در قانون اساسی را از باب تقیه و مدارا و یا برای فریب جهانیان می‌دانند... در چنین شرایطی خطر مطلق ارزیابی کردن تاکتیک اصلاحات جدی است.

زمانی که شواهد و فاکت‌ها بر این امر حکم دارند، که «استحاله طلبان درون حاکمیت» (که گام به گام در جهت نقی و نابودی دستاوردهای انقلاب ۵۷ حرکت کرده‌اند) نه تنها با اصل ۱۷۷ قانون اساسی مخالفند، بلکه بطور عملی و همه جانبه نیز برای لغو آن اقدام می‌کنند، آنوقت دیگر "خطر" قطعی و از قوه به فعل در می‌آید.

«اصلاح طلبی یک مبارزه است» که با فراز و نشیب‌ها همراه می‌باشد. همچنین تردیدی نیست که تنها «نگرش کلان و درازمدت و فراتر از حوادث مقطعی» است، که اجازه می‌دهد ارزیابی واقع‌بینانه‌ای را از تحولات ارائه دهیم. لذا بی‌تابی و واکنش‌های احساسی هوشمندانه نیست، اما "خطری" که می‌تواند جنبش را تهدید کند آنست که بر پایه برداشت ایدئولوژیک، رشد جامعه را رشدی خطی تصور کنیم، که گویا تنها از طریق تغییرات تدریجی-کمی قابل دسترسی و تحقق است، و از این طریق به واقعیت تغییر یافته و فاکت‌های جدید بی‌توجه بمانیم، زیرا آنچه که نباید وجود داشته باشد، پس وجود هم ندارد! [۲]

جنبش برداشت ایدئولوژیکی موجب می‌شود تا تنها یک شیوه مبارزه تجویز شود.

این در حالی است که هدف استراتژیک مرحله، بر اساس تحلیل و تعریف مرحله رشد تاریخی-اجتماع تعیین می‌شود.

جبهه ارتجاع می‌کوشد "ابتکار" عمل را در دست گرفته و پایان دوره تحولات تدریجی و اصلاح‌طلبانه را به اثبات رساند. در چنین شرایطی یافشاری ایدئولوژیک بر "تصمیم" برای «استراتژی اصلاح‌طلبی»، خلع سلاح جنبش مردم و سپردن سرنوشت مردم به دست جبهه ارتجاع است.

زیر نویس:

۱- از «واژه‌های استراتژی و تاکتیک در عرصه‌های دیگری جز مباحث سیاسی... مثلاً در امور نظامی، یا دیپلماتیک و یا امور اقتصادی و غیره نیز استفاده می‌شود. مثلاً در امور نظامی اولی به معنای هدف‌های نقشه‌های دورنمایی، مجموعه‌ای از عملیات وسیع و قاطع برای پیروزی در یک جنگ و دومی به معنای هدف‌های نزدیک، اقدامات بلافاصله، عملیات محلی برای پیروزی در یک نبرد مشخص.» (زنده‌یاد امیر نیک آئین، "واژه‌نامه سیاسی و اجتماعی" به مناسبت ۴۵ سالگی حزب توده ایران) (X) و بر این اساس نیز برقراری "جامعه مدنی" در مرحله کنونی هدفی استراتژیک است. وسیله و شیوه‌های ضروری دسترسی به این هدف، در واقع تاکتیک‌های ضروری پراتیک روز است که برای دسترسی به هدف استراتژیک باید بکار گرفته شود. این تاکتیک‌ها باید همیشه تغییرات تدریجی-کمی را هدف قرار دهند، به منظور تغییر تناسب قوا بین دو جبهه ارتجاع و ضدارتجاع از طریق دستیابی به سنگره‌های بین راه. این تغییرات باید از دو ویژگی برخوردار باشد: آنقدر پرمادانه باشد، که لایه و یا بخشی از نیروی مقابل را خنثی سازد و دوم آنکه "مسالمت‌آمیز" باشد، "قانونی" باشد، متعارف باشد، "کمی" باشد. و به عبارت دیگر، با تغییرات کیفی همراه نباشد.

اصلاحات و یا تغییرات تدریجی-کمی برای مرحله معینی از رشد اجتماعی، با این تعریف دارای مضمون و صفتی است که با مقوله تاکتیک دقیق‌تر بیان می‌شود.

۲- پایه فلسفی چنین برداشتی، ایده‌آلیسم است. واقعیت به مثابه زیرپایه شناخت محیط پیرامون توسط ذهن نفی می‌شود. اراده‌گرایی و ذهن‌گرایی عمده می‌گردد. این برداشت فلسفی پایه و اساس این تز است، که گویا رشد جامعه تنها از طریق تغییرات تدریجی و کمی و اصلاحی ممکن است.

هزار فامیل را تعریف نکنید،

معرفی کنید!

ابوالقاسم سرحدی‌زاده، نماینده مجلس ششم و دبیر کمیسیون اجتماعی مجلس در همایش هفته تعاون در تهران گفت:

رهبران انقلابی جهان به منظور جلوگیری از رواج زیاد خواهی در جامعه، همواره به مردم اجازه بازخواست و سؤال می‌دادند و طرح سؤال را برای تأمین عدالت اجتماعی ضروری می‌دانستند. تمامی خواسته اصلاح طلبان در چارچوب سؤال در مورد فرونی خواهی برخی افراد متمرکز می‌شود و تا زمانی که رانت‌جوئی از جامعه حذف نشود عدالت اجتماعی تحقق نخواهد یافت. آیا درست است که این مردم را کنار بگذاریم و اجازه سؤال را به آنها ندهیم و آنها را متهم به اصلاح طلبی امریکائی کنیم؟ ما از صاحبان قدرت توضیح می‌خواهیم، ما می‌گوئیم این امتیازات را برچینید و هزار فامیل را جمع کنید و از گسترش فاصله بین مردم و دولتمردان و افزایش بی‌اعتمادی جلوگیری کنید.

ساختمان سوسیالیسم

با درس آموزی از اشتباهات گذشته!

ترجمه و تنظیم: ک. رحمانی

این مجموعه، در کنار هم به گسترش بی-قانونی، خودسری، ورشکستگی، انحطاط فرهنگی، جنگ آشکار و پنهان ختم شده و آینده‌ای هول‌انگیز را در برابر مردم روسیه قرار داده‌است. امید به اینکه با ورود گروه جدید به کرملین، این خط مشی در اساس خود دچار دگرگونی شود، هنوز غیر واقع بینانه است.

۳- حزب کمونیست فدراسیون روسیه معتقد است، راه حل برای دگرگونی وضع موجود، که آینده روسیه نیز وابسته به آنست، سوسیالیسم بازسازی و نوسازی شده، با توجه به دستاوردها و اشتباهات گذشته‌است. حزب کمونیست فدراسیون روسیه برای احیای کشوری که در آن حکومت به زحمتکشان، بر اساس تسلط مالکیت اجتماعی بر ابزار تولید تعلق داشته باشد مبارزه می‌کند. کشوری که هر کس بتواند در آن، بر اساس کار شرافتمندانه خود به اهداف خویش برای زندگی دست یابد. بر این اساس، کسب معلومات و تخصص به نسبت استعداد و علائق، تامین سطح زندگی شایسته خانواده و اطمینان به آینده از اهداف حزب است. برای دستیابی به این اهداف نخست باید بورژوازی مافیائی وابسته به حاکمیت از صحنه حذف شود، تا بتوان گام‌های بلند به سوی حکومت زحمتکشان برداشت.

تجربه نشان داده است که حزب کمونیست فدراسیون روسیه به تهنائی و به کمک اعضاء و سازمان‌های خود نمی‌تواند به اهداف برنامه‌ای خویش دست یابد، مگر با بسیج همه اقشار و طبقات اجتماعی. به همین دلیل، حزب از اتحادیه‌ها، سازمان‌های جوانان، زنان و دیگر سازمان‌های توده‌ای می‌خواهد تا بر فعالیت خود برای بسیج مردم فعال‌تر عمل کنند. ضرورت دارد تا کمونیست‌ها در ارگان‌های صلاحیت‌دار و اجرائی، خودگردانی محلی را تقویت کنند و آن را به سطح جدیدی ارتقاء دهند. البته، همه این‌ها وابسته به نوسازی قاطع زرادخانه ایدئولوژیک، سیاسی، فکری و سازمانی حزب کمونیست فدراسیون روسیه‌است.

کار توده‌ای

۴- پایه اجتماعی حزب کمونیست فدراسیون اتحاد طبقه کارگر، دهقانان، زحمتکشان و روشنفکران مردمی است. از آنجا که سوسیالیسم بطور ارگانیک با حل وظائف دمکراتیک عمومی پیوند دارد، حزب کمونیست فدراسیون روسیه برای اتحاد با همه کسانی که منافع ملی روسیه برای آنها از اهمیت برخوردار است - از جمله با محافظی که دارای روحیه میهن دوستانه هستند - می‌کوشد. حزب ما، حزب توده‌های زحمتکش است و تلاش خواهد کرد تا پیشگام مبارزه انسان در راه حقوق خویش باشد. در این مبارزه، حزب از همه امکانات قانونی و از جمله تلفیق کار پارلمانی با مبارزه اجتماعی بهره خواهد گرفت.

۵- حزب اذعان دارد که تا بحال نتوانسته نیروی مرکزی در جنبش کارگری-سندیکائی کشور شود. بدلیل همین ضعف است که جنبش

کمیته مرکزی حزب کمونیست فدراسیون روسیه در آستانه کنگره نوبتی خود (کنگره هفتم) کمونیست‌های این کشور را به ارزیابی کار حزب و تدقیق وظائف کنونی کمونیست‌ها در مرحله کنونی تکامل اجتماعی روسیه فراخواند. کنگره قرار است اهداف چند سال آینده خود را تعیین کرده و تاکتیک‌های لازم را برای دستیابی به آن‌ها تدوین کند. کمیته مرکزی در تدارک کنگره تزهائی را برای بحث در سازمان‌های حزبی تدوین و توزیع کرده‌است.

مرحله کنونی

۱- وجه مشخصه دوران کنونی در روسیه، پیش از همه با خط مشی رژیم حاکم جهت احیای سرمایه‌داری و رشد مافیای جنائی پیوند خورده‌است. چنین پدیده‌ای با تاریخ روسیه و سنن خلق‌های این سرزمین همخوانی ندارد و موجب تباهی جامعه و فساد دستگاه اداری و دولتی شده‌است. این ناهمخوانی، با سیاست‌های رژیم حاکم، امروز بیش از هر زمان دیگری بروز کرده‌است. ماهیت علمی این ناهمخوانی، از نظر کمونیست‌های روسیه، همانا تضاد بین استثمار شونده‌گان و استثمارکنندگان، بین کار و سرمایه است. این تضاد داخلی را، در عین حال، تضاد بین منافع ملی کشور و آمادگی دولت به پیروی از سیاست‌های دیکته شده از آنسوی دریاها تشدید می‌کند. تلاش برای بازسازی کشور و گرایش به سرمایه فراملی، عملاً به تجزیه میهن ما بین سنن دیرین دوستی خلق‌ها و کشش مغرضانه بورژوازی در برقراری و تعمیم انزوای ملی انجامیده‌است. این امری طبیعی است که بین میهن پرستی و تمایل رژیم به خصوصی سازی، بین عشق به میهن و قرار دادن میهن در اختیار نیروهای ضد میهنی، بین تلاش طبیعی مردم به زندگی فارغ از نگرانی نسبت به آینده و رشد دشمنی فزاینده و بزهکاری، بین کوشش و علاقه مردم به حفظ فرهنگ اصیل ملی و فرهنگ پول پرستی تناقض و تضاد وجود دارد.

۲- اگر شرایط کنونی در روسیه ادامه یابد، انهدام کشور گریزناپذیر است. علائم نگرانی آور رشد فساد ناشی از سیستم حاکم در موارد زیر مشهود است:

- ساختار معیوب و آلوده به فساد و ارتشاء سرمایه‌داری مافیائی،
- گرایش طبقه حاکم به استفاده از شیوه‌های قهریه و دوری روز افزون از روش‌های دمکراتیک،
- فقر گسترده اکثریت مردم و نابودی ضمانت‌های اجتماعی بعنوان دستاورد تمدن بشری،
- نامتشکل شدن جامعه و مقابله حکومتی با سیستم حزبی-سیاسی واقعی و حضور و تقویت اتحادیه‌های صنفی،
- ادامه و حتی گسترش رقابت‌ها و درگیری‌های گروه‌بندی‌های حاضر در حاکمیت بر سر مالکیت غارت شده مردم،
- تبدیل روسیه از یک قدرت پیشرو جهانی به هدفی بزرگ برای چپاول و غارت جهانی و چپاولگران داخلی،

۱۲- تکمیل فعالیت‌های پارلمانی حزب، مستلزم تدوین برنامه واحد ابتکارهای قانونگذاری حزب، با در نظر داشتن نیازهای "فدرال"، "منطقه" و "محل" است. برای دستیابی به این فعالیت، نمایندگان حزب کمونیست فدراسیون روسیه در پارلمان باید از برنامه، استراتژی و تاکتیک‌های حزب تابعیت کند.

در عرصه سیاسی - بازسازی حاکمیت نوع شورائی؛ حزب مهمترین هدف خود را فعالیت خلاق قانونگذاری در عرصه تدوین طرح قانون اساسی شورائی دولت روسیه می‌داند.

در عرصه اقتصادی - تصویب خط مشی نوین و سمتگیری شده در جهت بازسازی موثر ادارات، نقش عمده و هدایتگر مالکیت اجتماعی و تنظیم دولتی اقتصادی در جهت مصالح اکثریت زحمتکشان از اهداف حزب و نمایندگان آن در پارلمان است. برای رسیدن به این اهداف، ضرورت دارد لوایح ملی کردن تولیدات مهم استراتژیک، انحصار بارزگانی خارجی و غیره تسلیم پارلمان شود.

در عرصه اجتماعی - احیاء و دفاع از حقوق اجتماعی-اقتصادی زحمتکشان برای کار و استراحت، آموزش رایگان، درمان رایگان، مسکن ارزان و خدمات عمومی شهر از اهداف حزب است.

در عرصه سیاست خارجی - حزب کمونیست فدراسیون روسیه از خط مشی مستقلی که پاسخگوی مصالح ملی کشور باشد دفاع می‌کند. به همین دلیل، حزب ما با برنامه همکاری با پیمان نظامی ناتو مخالف است. روسیه باید حرف خود را در حل تضاد شمال و جنوب، در حل مسئله فقر، اعتیاد، مبارزه با اپیدمی‌های اکولوژیک و تهدیدهای نظامی بزند. کشور ما می‌تواند نقش مهم بین‌المللی را با جانبداری از منافع کشورهای آسیا، آفریقا و آمریکا لاتین برعهده بگیرد و از مبارزات این کشورها در برابر دغاوی و مقاصد ژئوپولیتیکی سرمایه‌مالی-احتکاری غرب حمایت کند.

۱۳- حزب، همراه متحدین خود، در آینده نیز نازدهای خود برای ارگان‌های انتخابی دولتی و خودگردانی را معرفی خواهد کرد. هدف نزدیک حزب، بدست آوردن نتایج قابل ملاحظه در انتخابات فدراسیون و اتحاد پارلمان روسیه و روسیه سفید است.

کار تئوریک و تبلیغاتی

۱۴- کمونیست‌ها، برای جلب اکثریت مردم نمی‌توانند صرفاً به انتقاد از رژیم و روحیه اعتراضی اکتفا کنند. حزب ما، آرمان سوسیالیستی معاصر با سمتگیری بسوی تکامل شخصیت و کشف استعدادها، خلاق را تبلیغ و به مردم پیشنهاد می‌کند. پیشنهاد ما نه "بهبترسازی" سرمایه‌داری روسیه، بلکه "ساختمان سوسیالیسم کامل یافته" است. سوسیالیسمی که بموجب آن:

- استثمار انسان از انسان از بین می‌رود،
- تکامل اجتماعی، معیار و هدف زحمتکشان می‌شود،
- کار شرافتمندانه یگانه معیار سلامت و شخصیت در جامعه می‌شود،
- در کنار اقتصادی که متضمن ثبات جامعه و دفاع از حقوق اجتماعی-اقتصادی است، بخش عمومی که توسط دولت زحمتکشان هدایت می‌شود قرار می‌گیرد،
- ساختارهای اقتصادی که در خدمت سازندگی سوسیالیستی است، تا زمانی که از همه ظرفیت‌های آن استفاده نشده حفظ می‌شود،
- حاکمیت مردم به سبک شورائی بازسازی خواهد شد،
- میهن پرستی در پیوند با میهن سوسیالیستی قرار می‌گیرد،
- حزب تاکید می‌کند که در ارزیابی همه پروسه‌های اجتماعی، پیگیرانه بر ماتریالیسم دیالکتیک تکیه خواهد کرد. تنها بر پایه این اسلوب می‌توان بحران دولت شوروی و شکست موقت سوسیالیسم در اتحاد جماهیر شوروی، اروپای شرقی و (بقیه در ص ۲۹)

کارگری در رکود باقی مانده است. جنبش کارگری کشور در حال حاضر گرفتار خمودگی و ناپیگیری است و به همین دلیل با بخشش‌های کوچک حاکمان جدید در خمودگی باقی می‌ماند. افزایش نفوذ حزب بر کلکتیوهای کار و جنبش کارگری در حال حاضر تشدید کار و فعالیت کمونیست‌ها در اتحادیه‌های موجود است. از این رو، اهمیت تاثیرگذاری بر فعالیت اتحادیه‌ها و جنبش کارگری کشور کمتر از شرکت در انتخابات ارگان‌های دولتی نیست. ما باید ضمن کار در اتحادیه‌ها، برای در اختیار گرفتن رهبری ارگان‌های آنها وظیفه داریم برنامه مشخص فعالیت اتحادیه‌ها را ارائه دهیم. از نظر ما، اتحادیه‌های کارگری علاوه بر فعالیت‌های سنتی خود، اکنون باید موارد زیر را نیز در مرکز فعالیت‌های خود و بعنوان خواست‌های خود قرار دهند:

- ضرورت تجدید نظر در برنامه "خصوصی‌سازی"،
- بازگرداندن موسسات کلیدی به مالکیت دولتی و یا کلکتیوهای کار،
- مبارزه با زدوبندهای مربوط به خصوصی سازی در نظام قضائی کشور،
- احیای صندوق اتحادیه‌های بیمه اجتماعی، موسسات فرهنگی، درمانی و تندرستی،
- آماده سازی تشکل‌های سندیکائی برای ورود به مرحله اقدامات اعتراضی توده‌ای، تظاهرات، میتینگ‌ها تا اعتصابات عمومی،
- گسترش خودگردانی کارگری،
- ۶- ارزیابی فعالیت کمونیست‌ها در روستاهای کشور یک ضرورت است. پروسه جاری قشریندی طبقاتی در روستاها مستلزم جستجوی اشکال نوین حمایت از دهقانان و زحمتکشان است.
- ۷- کار در میان جوانان اکنون اهمیت ویژه‌ای یافته است. برای جلب جوانان به صفوف حزب لازم است به خاطر داشته باشیم که هر نسلی، همانگونه که "لنین" تاکید داشت «از راه خود به سوسیالیسم خواهد رسید»
- ۸- تقویت رابطه حزب کمونیست فدراسیون روسیه با توده‌های وسیع مردم، تنها در جریان کار واقعی و دفاع از منافع آنان بدست می‌آید.
- ۹- حزب کمونیست فدراسیون روسیه باید مبتکر نوسازی اتحاد وسیع نیروهای ملی-میهن پرست شود. این ابتکار باید به گونه‌ای باشد که پیش از اشخاص جداگانه، نیروهای اجتماعی واقعا موجود مورد نظر قرار گیرد.
- ۱۰- حزب کمونیست فدراسیون روسیه خواهان وحدت عمل همه سازمان‌های کمونیستی در مبارزه در راه احیای روسیه سوسیالیستی است. حزب، برای اتحاد در راه گسترش همکاری بین کمونیست‌های اتحاد جماهیر شوروی سوسیالیستی که خائنه تجزیه شده، تماس‌های خود با احزاب کمونیست، سوسیالیست و دیگر نیروهای چپ را گسترش خواهد داد.

شرکت حزب کمونیست فدراسیون روسیه در قدرت دولتی

۱۱- رژیم حاکم، با وسعت روز افزونی به اصطلاحات میهن دوستانه متوسل می‌شود، اما در عمل آنچه پیگیری می‌شود خلاف این اصطلاحات و در خدمت منافع الیگارش حاکم است. شعار "دولت مقتدر" اکنون در پیوند با خط مشی لیبرالی، راه مستقیمی است به سوی رژیم نظامی-پلیسی. حزب کمونیست فدراسیون روسیه هرگونه پشتیبانی از چنین خط مشی را غیر قابل قبول می‌داند. ما اعتقاد داریم که نیاز واقعی جامعه، برقراری حاکمیت شورائی، کنترل شدید مردمی بر دستگاه دولتی، تغییر مسیر کنونی دولت به نفع حاکمیت اکثریت مردم است. مردم دولتی بورکراتیک و مضمم به فشارهای تضییعی را نمی‌خواهند.

مجلس یاد بود!

"قتل سیاوش" در شاهنامه فردوسی، از کمتر ایرانی است که اشکی به افسوس نگرفته باشد. آن را یکی از نشانه‌های دادخواهی فردوسی از ستم دربار شاهان می‌دانند. شاید به همین تعبیر باشد که شاهنامه را "بیدادنامه" می‌دانند، و باز، شاید با همین انگیزه باشد که زنده یاد جوانشیر برای تحقیق خویش روی شاهنامه فردوسی عنوان "حماسه داد" را انتخاب کرد.

می‌گویند تعزیه نمایشی اسلامی است، که پس از تسلط شیعه بر ایران و بویژه در دوران صفویه در ایران رواج یافت. اما سخن به نادرستی می‌گویند، چرا که تعزیه "سیاوش" در ایران به قبل از اسلام باز می‌گردد. اگر تعزیه مادر تاتر ایران باشد، این هنر به پیش از اسلام در ایران باز می‌گردد و "تعزیه" پیش از آنکه عزاداری به سبک گریستن و بر سر و روی کوبیدن باشد (آنچه که روحانیون شیعه، بویژه در دوران صفویه تبلیغ کردند و جا انداختند) هنری است برای تهییج مردم و آگاه سازی توده‌های مردمی که نه خواندن می‌دانسته‌اند و نه نوشتن. قصه ظلم و ستم و آنچه بر مردم و فرهیختگان آنها از سوی دربار سلاطین رفت راه، مردم با تعزیه در ایران زنده نگاه داشتند تا فراموش نشود. دهه ماه محرم و کشته شدن امام حسین را با این تعبیر و شناخت، ایرانی‌ها در قالب نمایشی که در ایران مرسوم بود و بعدها به "تعزیه" شهرت یافت، ریختند. ظهر عاشورا، تعزیه علی اکبر و شام غریبان حسین قصه‌های تازه‌ای بود که شیعیان ایران در قالب تعزیه، بعنوان عزاداری نمایشی و هنری کهن در ایران به نمایش درآوردند. و این، تنها، قصه‌ای نو از ظلمی دیرپا!

شیرازی‌ها و "فارس‌ها" قتل سیاوش را به گویش محلی "سووشون" (سیاوش کشون) می‌گویند و یکی از تعزیه‌های کهن در فارس تعزیه "سیاوش" است. خانم سیمین دانشور، همسر جلال‌آل احمد، برگرفته از همین تعزیه، رمان "سووشون" را نوشت. "یوسف" قهرمان داستان که در واقع "جلال‌آل احمد" بود، در فصول پایانی کتاب، در راه بازگشت از یکی از دهات فارس به خانه، به قتل رسید. او که در رمان به یاد ماندنی خانم دانشور انسانی شریف و دوست داشتنی است، قربانی توطئه خان‌ها شد و به تعبیری "ظلم سلطنتی". مردم به خونخواهی‌اش به جنبش درآمدند و...

"جلال‌آل احمد" سال‌ها بعد از انتشار رمان "سووشون"، نه در فارس و شیراز، که در ساحل "اسالم" قلیش از حرکت باز ایستاد. در خانه ساده‌ای که در کنار دریای مازندران داشت و تعطیلات را به آنجا می‌رفت. یگانه همراهش "سیمین دانشور" بود. آنچه که خانم دانشور، در قتل "یوسف" برای آینده آل احمد پیش‌بینی کرده بود، به وقوع نپیوست. جلال را به تهران منتقل کردند و با مشایعت دوستان و طرفدارانش به خاک سپردند.

اما، وقتی برای یادبود "سیاوش کسرائی" مراسمی در تهران گرفتند، کار به آن زدوخوردی انجامید که در کتاب خانم دانشور، برای "یوسف" پیش آمده بود. سیاوش کسرائی زیر عمل جراحی قلب، در گوشه یکی از بیمارستان‌های کشور اتریش و در مهاجرتی که هرگز سرسازش با آن نداشت، چشم بر جهان فرو بست. داستان زیر، که علی‌اشرف درویشیان نوشته، شباهت بسیار دارد به آن سیاوش کشانی که خانم دانشور در "سووشون" ترسیم کرده است. آن را از مجله "سخن" برگرفته‌ایم.

سیاوشون - می‌دویدیم. تند. هراسان. با شتاب مثل این که قلبم افتاده است توی جیب تنگ بغلم و نمی‌تواند بیرون بیاید. بابا خم می‌شود. دیگر نمی‌تواند بدود. توی کوچه می‌نشینم و بابام به دیوار تکیه می‌دهد. بلندگوها از دور فریاد می‌زنند. «با مشت محکم دهان نوکران اسکتبار را خرد می‌کنیم.»

به دهن بابام نگاه می‌کنم، لبهایش سفید شده است و می‌لرزد. دلم نمی‌آید به صورتش نگاه کنم. شیشه عینک چشم چپش شکسته است. خون از پیشانی‌اش پایین آمده و ریخته روی پلک چپ و از آنجا آمده تا زیر چانه‌اش و چکه چکه می‌باشد روی سینه‌اش. سه‌تا غده درشت روی سرش ردیف شده. غده جلوی روی پیشانی، ترکیده است و دو تای دیگر از زیر موهای کم پشت‌اش به کبودی می‌زنند.

بابام نفس تازه می‌کند. ساکت است. با خودم می‌گویم نکند لال شده باشد. دست در جیب می‌کند و با یک تکان آستر پاره آن را بیرون می‌آورد. روی زمین می‌گذارد. کبریت می‌کشد و پارچه را می‌سوزاند. بوی کهنه سوخته حال مرا جا می‌آورد. بابام پارچه سوخته را روی دهان بازغده جلویی می‌گذارد و با نفس نفس می‌گوید:

«داغ‌ام هی، دردم.»

تازه می‌فهمم که لال نشده است. ادامه می‌دهد «به مامان نگو که کجا رفته‌ایم.» «چشم بابا، نمی‌گویم، اما اگر پرسید چه می‌گویی؟» «تمی‌دانم چه بگویم.» «بگو می‌خواستیم سوار اتوبوس بشویم که...» لبهای بی‌رنگش را با زبان‌تر می‌کند و می‌گوید: «خیلی تشنه‌ام» به دور و برم نگاه می‌کنم. از دور عده‌ای دارند فرار می‌کنند و صدای بلندگو یک ریز به استکبار جهان و نوکرانش فحش می‌دهد. «این نزدیکی‌ها آب نیست بابا.» «به مادرت بگو که می‌خواستیم سوار اتوبوس بشویم که دعوا شد. بر سر نوبت، دو نفر به هم پریدند و ما سعی کردیم آنها را جدا کنیم. بعد...» دستی روی کهنه سوخته روی سرش می‌کشد: «و بعد یکی از آنها آمد بزند

توی سر دیگر که خورد تو سر بابا...» «بگویم که با چه زد؟» «با چوب. با زنجیر. با میله آهنی، با هر چه که خودت بهتر می‌دانی. با یک چیزی دیگر، مگر تا به حال دعوا ندیده‌ای. توی تلویزیون که شب و روز پر از دعوا و زد و خورد است.»

عینک شکسته‌اش را از روی چشم برمی‌دارد و با گوشه پیراهن‌اش که در اثر دویدن از زیر شلوارش بیرون آمده، پاک می‌کند. پوست سفید شکمش را می‌بینم که جا جای سوختگی بدرنگی روی آن پیداست. «داغ‌ام. هی دردم.» دست روی پوست سوخته می‌گذارد. به من نگاه می‌کند. با چشم راست در نگاهش برای چندمین بار خاطره‌هایش را می‌خوانم: «بازجو مرا خوابانده بود روی تخت. پاهایم را بسته بود و با سیگار پوست سینه و شکم‌ام را می‌سوزاند. دستهایم را برای نوشتن باز گذاشته بود. هر چند دقیقه یک بار، بلندم می‌کرد و می‌گفت: «بنویس.» من که خیلی درمانده و خسته بودم، سیگار را از دست او می‌گرفتم و پکی می‌زدم و دوباره به دست‌اش می‌دادم و او با همان سیگار مرا می‌سوزاند.»

از دور بلندگو نعره می‌زد: «مرگ بر نوکران استکبار.» بابام با نوک انگشتان کهنه سوخته روی سرش را فشار می‌دهد و می‌گوید: «نوکران استکبار!» و رو می‌کند به من! «خیلی رنگات پریده پسر! نترس از ما دورند» «نمی‌ترسم بابا، از خون پیشانی‌ات می‌ترسم. هنوز دارد می‌آید.» «نترس چیزی نشده. آن پیرمرد بیچاره را دیدی چه به سرش آمد؟»

پیرمرد در یادم می‌دود. تو راه که می‌رفتیم او را دیدیم. بابا به او سلام کرد و دست دادند. بابا آهسته در گوشم گفت: «از شاعران خیلی قدیمی است.» با او چند قدمی همراه شدیم. وقتی می‌خواست از تنه‌ها پله مسجد بالا برود زیر بغلش را گرفتم. به سختی نفس می‌زد و پوست صورت‌اش مثل مثل کاغذ مچاله شده بود. توی سالن صندلی چیده بودند. در

یک روز هم بیا و بگو که کار خوبی به دست آورده‌ای، تا کی چشمم به این در باشد آخر؟ به ریختن بچه‌هایت نگاه کن، بعد برو بیفت وسط جنگ و دعوی مردم.»

بابام از داغی حوله سر خود را کنار می‌کشد: «آخ داغام هی، دردم وای، حالا امروز این طور شده، برو خوشحال باش که جنازه‌ام را در خانه نیآورده‌اند.» «خوشحال باشم؟ از چه خوشحال باشم؟ از این که پس از بیست و پنج سال پای تخته سیاه، گچ خوردن، پاکسازیات کرده‌اند؟ از این که زندگی‌مان را فروختیم تا وصله شکم بچه‌ها مان بکنیم؟» «زنده هستیم زن، زنده، به بچه‌ها مان نگاه کن و خوشحال باش.» مامان آه می‌کشد و آشتی‌جویانه می‌گوید: «بچه‌ها مان راه سختی در پیش دارند.» بابام رو به من می‌کند و آهسته می‌گوید: «پسر، باید راستش را گفت. دروغ خانه را سیاه می‌کند.» مامان با حیرت از من می‌پرسد: «کیوان بگو چه شده؟» می‌گویم: «مجلس یادبود یک شاعر بود.» مامان و مهرنوش با هم جیغ می‌زنند: «پس چرا ما را نبردید؟!» و مامان از بابام می‌پرسد: «همان که دیشب گفتی؟» بابام حوله خون روی پیشانی و چشم خود را پاک می‌کند و می‌خواند: «آری آری، زندگی زیباست» مامان حوله را در آب داغ کاسه می‌زند و در جواب می‌خواند: «زندگی آتشگهی دیرنده پابرجاست.» مهرنوش که شیشه سالم عینک بابا را با دستمال پاک می‌کند می‌خواند: «گر بیفرزیش، رقص شعله‌اش در هر کران پیداست.» و من اشکهایم را پاک می‌کنم و می‌خوانم: «ورنه خاموش است و خاموشی گناه‌ماست.»

داستان مجلس یادبود از علی اشرف درویشیان دنیای سخن شماره ۸۳ ص ۲۹

مهر ماه ۱۳۶۴، سیوش کسرانی در مهاجرت افغانستان، شعر ماندنی زیر را به مناسبت سالگرد بنیانگذاری حزب توده ایران سرود و در جمع معدود توده‌ای‌ها خواند. به یاد او و سایه فراموش نشدنی‌اش بر سر شعر انقلابی و متعهد ایران، بمناسبت سالگرد تاسیس حزب توده ایران، این شعر را منتشر می‌کنیم.

دود پراکنده شدم

مولوی

از نفست زنده شدم	با شب و شبکاره همی
آتش گیرنده شدم	سخت ستیزنده شدم.
تاب و تبم دادی و من	با تو همه شاد شدم
عشق نمیرنده شدم.	من ز تو آباد شدم
گفتی و گفتم ز امید	مژده ده داد شدم
خواندی و خواندم به نوید	زنده و زاینده شدم.
نیک نوشتی بدلم	خیز و در آئینه بین
نیک نگارنده شدم.	ای گل خورشید جبین
از دل و جان پایه زدم	دانه نشاندم به زمین
پایه گرنامه زدم	باغ برآرنده شدم.
سابقه در سایه زدم	آه از آن تیشه مرا
طالب آینده شدم.	کند زمن ریشه مرا
تا پر غم سوختمی	کندم و افروخت مرا
رقص در آموختمی	سوختم مرا سوخت مرا
بال در آوردم و باز	کنده شدم کنده شدم
شعله بالنده شدم.	آتش افکنده شدم
مرغ همایون سفرم	در همه آفاق جهان
بینک و پیام سحرم	دود پراکنده شدم

کنار پیر مرد شاعر نشستیم. قاری عینک سیاهی روی چشم‌اش بود و داشت قرائت می‌کرد. مردم آمدند و صندلی‌ها پر شدند. عده‌ای روی زمین نشستند و بعضی هم کنار دیوارها ایستادند. دو نفر از دو طرف سالن یا دوربین با دقت فیلم‌برداری می‌کردند. سالن که پر شد، دو نفر جوان از چپ و راست آمدند به طرف میز خطابه. یک نفر که سن‌اش بیشتر بود و هیكل لاغری داشت، از روی صندلی ردیف جلو بلند شد و رفت به سوی قاری. کاغذی از جیب بیرون آورد و با کف دست زد روی پشت قاری که بلند شود و برود. قاری عصا زنان رفت. مرد لاغر به مرد قاری که می‌رفت با صدای بلند گفت: «خوش به حال تو که چشم نداری تا ببینی چه کسانی در اینجا جمع شده‌اند.» یکهو جمعیت پی برد که چه خبر است. عده‌ای به طرف در بزرگ ورودی هجوم بردند. صدای شدید شکستن شیشه به گوش رسید. صدای بکوب بکوب زنجیر و داد و فریاد بلند شد. مرد لاغر فریاد زد: «آقایان بنشینید سرجا بمان و تکان نخورید. ساکت باشید تا درباره سوابق شخص مرده به شما اطلاعاتی بدهم. البته عده‌ای از شما برای شرکت در مجلس ترحیم آمده‌اید و بی‌خبرید، اما عده‌ای دیگر آگاهانه آمده‌اند و روی سخن من با این عده است.»

مردی با سر و روی خون‌آلود جلوی پای من و بابام و آن پیر مرد شاعر، دراز به دراز افتاد. پیر مرد شاعر با دیدن سر و صورت غرقه به خون او بلند شد و با عصا به طرف مرد لاغر اشاره کرد و فریاد زد: «این وحشی‌بازی‌ها چیست آقا؟» مرد لاغر به طرف همراهانش برگشت و با اشاره به پیر مرد داد زد: «این خود ابوچهل است!» چند نفر به سوی ابوچهل حمله بردند و یکی از آنها کراوات ابوچهل را گرفت و گره‌اش را محکم کرد. دیگر من ابوچهل را ندیدم.

جمعیت به هم ریخته بود و صدای ضربه‌های زنجیر می‌آمد. بابام زود جنبید و دست مرا گرفت و به طرف در بزرگ دویدیم. جلو در مردم را با زنجیر می‌کوفتند و می‌گفتند: «بروید به سخنرانی گوش بدهید.» زنجیرها از حلقه‌های درشت و ضخیم بودند. آنها که زنجیر در دست داشتند روی گردن دوستان سوار شده بودند و مثل اسب سوارها از بالا ضربه وارد می‌کردند. یکی از سوارها به ما رسید و زنجیرش را حواله سر بابام کرد. بابام روی زمین پهن شد، اما دست مرا ول نکرد. من افتادم روی سینه بابام و دیدم که صورتش پر از خون شده و عینکش شکسته است. بابام مثل گربه از جا پرید و مرا با خودش به گوشه‌ای کشاند. بابام خیلی زرتگی کرد. او مرا محکم گرفته بود و می‌دوید. زیر پایمان پر از شیشه، عینک شکسته و دندان مصنوعی بود. زنجیرها بالا می‌رفتند و روی سر جمعیت پایین می‌آمدند. عده‌ای روی زمین افتاده بودند و ناله می‌کردند. یک وقت دیدم که توی کوچه‌ایم کوچه پشت مسجد بلندگوها هی داد می‌زدند: «استکبار... استکبار... استکبار... تند و تند دویدیم تا به کوچه خلوتی رسیدیم.»

بابام تکه‌ای پارچه زیر قاب شکسته عینک‌اش می‌گذارد. با یک چشم به من نگاه می‌کند و می‌گوید: «دست و پایت صدمه ندیده؟» «نه» «پس راه بیفت و یادت نرسود که به مامان‌ات بگویی که توی صف اتوبوس...»

خواهرم مهرنوش با دیدن بابام به گریه می‌افتد. مامان دست روی دست می‌زند و می‌گوید: «شما چه کار به کار دعوی مردم دارید آخر؟ مگر پاسبانید مگر مامور انتظامات هستید، ای بیچاره‌ها! چرا هر جا لانه زنبوری هست می‌روید و سر می‌کشید آن تو؟!» زود می‌رود و کاسه‌ای آب داغ با حوله می‌آورد و رو به بابام ادامه می‌دهد: «دیگر ریش و سیبیل‌ات سفید شده، ای مرد، چرا دست بر نمی‌داری؟ ببینم با چه زدند توی سرت؟» «نمی‌دانم با یک چیزی زدند دیگر، چوبدستی بود. نمی‌دانم. میله آهنی بود، باز هم نمی‌دانم.»

مهرنوش با مهربانی جوراب بابام را از پای او درمی‌آورد. مامان حوله را با خشم می‌چالاند «به به، چشمم روشن، از کی رسم شده که مردم با چوب و چماق توی صف اتوبوس بایستند؟!» بابام چشم راست‌اش را زیر می‌اندازد: «اتفاقی بود زن. اتفاقی بود.» «چرا اتفاق خوب برای ما نمی‌افتد.

سالگرد قتل عام زندانیان سیاسی در ایران

در سالگرد قتل عام زندانیان سیاسی، جمع زیادی (بین ۳۰۰ تا ۴۰۰ تن) از خانواده‌ها و یاران زندانیان قتل عام شده که در گلزار خاوران به خاک سپرده شده‌اند، در این گلزار جمع شده و یاد قربانیان را با خواندن سرود دسته‌جمعی گرامی داشته‌اند. در این مراسم، که برخی مبارزان و چهره‌های سرشناس شرکت داشته‌اند، دکتر ناصر زرافشان، یکی از وکلای پرونده قتل‌های زنجیره‌ای (سیاسی-حکومتی) طی سخنانی کوتاه یاد قربانیان را گرامی داشته است. همچنین گفته می‌شود، گروهی از خانواده‌های قربانیان قصد دارند طی نامه‌ای از مقامات حکومتی خواستار اجازه نصب یک نشان یادبود در گلزار خاوران شوند.

نام‌ونقش رهبران "موتلفه اسلامی"

دو اعلامیه از داخل کشور بدست ما رسیده‌است. یکی از این دو اعلامیه مربوط به سالگرد کشتار زندانیان سیاسی است و دیگری مربوط به اسامی، نقش و موقعیت رهبران موتلفه اسلامی. در اعلامیه نخست، که گفته می‌شود در محلات مختلف پخش شده، از مردم ایران خواسته شده‌است تا یاد قربانیان قتل عام زندانیان سیاسی را گرامی دارند و اجازه ندهند جزئیات این فاجعه بدست فراموشی سپرده شود. در اعلامیه مذکور اسامی جمع زیادی از قربانیان قتل عام زندانیان سیاسی برده شده‌است و در صدر آن لیست رهبران، کادرها و اعضای حزب توده ایران با ذکر وابستگی و مسئولیت حزبی آنها قرار دارد.

رهبران موتلفه!

در اعلامیه دوم، ۱۴ تن عضو شورای مرکزی موتلفه اسلامی، همراه با شرحی از سوابق آنها پیش از انقلاب ۵۷ و عملکرد آنها در جمهوری اسلامی اعلام شده‌است:

۱- حبیب‌الله عسگرآلودی؛ ۲- مصطفی میرسلیم (وزیر سابق وزارت ارشاد)؛ ۳- اسدالله بادامچیان (معاون سابق رئیس قوه قضائیه)؛ ۴- محسن رفیق‌نوست (سرپرست سابق بنیاد مستضعفان)؛ ۵- علنقی خاموشی (سرپرست اتاق بازرگانی)؛ ۶- حمیدرضا ترقی (سردبیر نشریه "سما" و نماینده مجلس پنجم از مشهد)؛ ۷- اسدالله عسگرآلودی (قائم مقام سرپرست اتاق بازرگانی و سلطان زیره ایران)؛ ۸- علی اکبر پرورش (قائم مقام جمعیت موتلفه، از رهبران حجتیه، نماینده سابق مجلس از اصفهان، که گفته می‌شود رابط انصار حزب‌الله و گروه‌های فشار با مافیای رهبران مافیایی قتل و ثروت و قدرت است)؛ ۹- اسدالله لاجوردی (دادستان انقلاب تهران در یک دوره و سرپرست زندان اوین، که ترور شد)؛ ۱۰- حسن غفوری‌فرد (استاندار سابق خراسان که پس از چند بار هفت تیرکشی در سخنرانی‌هایش، از این سمت برداشته شد)؛ ۱۱- جاسبی رئیس دانشگاه آزاد اسلامی؛ ۱۲- سعید مرتضوی؛ ۱۳- رضا زواره‌ای (عضو حقوقدان شورای نگهبان)؛ ۱۴- مهندس منصور واعظی (رئیس جنجالی سازمان فرهنگی و هنری شهرداری تهران)

برگزاری نخستین کنفرانس "نقش و موقعیت"

نیروهای ملی و ملی-مذهبی در ایران"

نخستین کنفرانس، در چارچوب "سمینار بررسی نقش و موقعیت نیروهای ملی و ملی مذهبی در ایران" روزهای دوم و سوم سپتامبر و به ابتکار "راه توده" در شهر برلن آلمان برگزار شد. این کنفرانس

عمدتاً بر محور مسائل اقتصادی ایران و راه‌های پایه‌ریزی یک اقتصاد ملی، در شرایط تهاجم گلوبالیسم امپریالیستی تنظیم شده بود و در مقالات ارائه شده توسط سخنرانان، مبانی "اقتصاد سیاسی" را بصورت کارپایه تحقیقاتی مورد نظر قرار گرفته بود.

در پایان دومین روز کنفرانس، پس از آنکه بنا به خواست حاضران، دیدگاه‌های منتشر در "راه توده" درارتباط با رویدادهای ایران تشریح شد، محور کار تحقیقاتی برای کنفرانس بعدی "سیاست اتحادها و جبهه‌ها و زمینه‌های تاریخی آن در ایران" اعلام شد. زمان و مکان برپائی کنفرانس دوم، که در چارچوب سمینار نیروهای ملی و ملی-مذهبی در ایران برگزار می‌شود، در آینده اعلام خواهد شد.

مجموعه مقالات ارائه شده در کنفرانس "اقتصاد ملی"، همراه با برخی پی‌نویش‌های دریافتی، از مدتی پیش در شبکه اینترنت راه توده قرار دارد و در آینده نیز توسط "راه توده" بصورت جزوه مستقل نیز منتشر خواهد شد.

در صفحات شماره ۱۰۰ می‌خوانید:

- ♦ ۲ تا ۵- اجلاس شورای سردبیری و سیاستگذاری "راه توده"
- ♦ ۵- نگاهی به برخی رویدادهای ایران
- ♦ ۶- خطر اعتدال امریکائی
- ♦ ۷- جان می‌گیرند، وقتی پول نداری!
- ♦ ۸- یک تراژدی کامل
- ♦ ۱۰- از رفرم تا انقلاب
- ♦ ۱۱- سرداران مغلوبی که به جنگ مردم و اصلاحات آمده‌اند!
- ♦ ۱۵- امریکا هنوز شکست ناپذیر بودن کوبا را نپذیرفته!
- ♦ ۱۶- راه توده به مشی توده‌ای خود ادامه می‌دهد!
- ♦ ۲۳- مصاحبه محمدعلی عمومی درباره کودتای ۲۸ مرداد
- ♦ ۲۶- نامه‌ها و پیام‌ها
- ♦ ۲۹- گریباچف: نابودی کمونیسم هدف من بود!
- ♦ ۳۰- دیدگاه‌های توده‌ای را به نسل نوین ایران معرفی کنیم!
- ♦ ۳۱- با بیانیه و اعلامیه، مافیای قدرت عقب نشینی نخواهد کرد.
- ♦ ۳۳- پیروزی در گرو حل مسئله "قدرت حکومتی"
- ♦ ۳۵- ترزهای حزب کمونیست فدراسیون روسیه
- ♦ ۳۸- سووشون "سیاوش کسرائی"
- ♦ ۴۰- طرفداران جنبش و تحولات متحد می‌شوند!

Rahe Tudeh No. 100 Okt. 2000
Postfach 1145, 54547 Birresborn, Germany
شماره حساب بانکی:

Postbank Essen, Konto No. 0517751430
BLZ 360 100 43, Germany

۴ مارک آلمان، ۱۶ فرانک فرانسه، ۴ دلار آمریکا و ۴ دلار کانادا

16 FF, 4 DM, 4 US\$ & 4.5 Canada \$
فاکس و تلفن تماس ۰۰۴۹-۲۱۲۳-۳۲۰۴۵

آدرس اینترنت: <http://www.rahetude.de>
آدرس ای‌میل: anore@gmx.de و یا akord19@gmx.de

اشاره - در جریان سالگرد حمله به خوابگاه دانشجویان دانشگاه تهران، یک خط پر قدرت در داخل کشور و از طریق روزنامه‌های نظیر "کیهان" و همچنین از سوی تلویزیون جمهوری اسلامی، در پی تشویق غیر مستقیم دانشجویان به تظاهرات خیابانی بود. معدود مطبوعات داخل کشور که از موج توقیف مطبوعات دوم خردادی جان بدر برده و یا به جای آنها به میدان آمده‌اند، کوشش بسیار کردند تا این توطئه را افشاء کرده و از یک شورش کور و جاده صاف کن عملیات نظامی - کودتائی توسط مخالفان جنبش جلوگیری کنند. دفتر تحکیم وحدت دانشجویی، در همین ارتباط چند جلسه برگزار کرد و سرانجام تاکتیک "گل و لبخند اصلاحات" را پیش گرفت. این سالگرد، آنگونه برگزار نشد، که توطئه‌گران در کمین آن بودند. در هفته‌های پیش از فرا رسیدن سالگرد حمله به خوابگاه کوی دانشگاه قسمتی از برنامه ۲ ساعته روزانه رادیو "ایران" که از آمریکا پخش می‌شود و در ایران شنیده می‌شود به این سالگرد اختصاص یافته و سیاستی را تبلیغ می‌کرد، که همسوئی بسیار داشت با خواست مخالفان جنبش برای کشیده شدن جوانان به خیابان‌ها و سرکوب خونین، ایجاد رعب در جامعه و نظامی کردن اوضاع کشور. در همین ارتباط، "راه‌توده" اطلاعیه‌ای منتشر کرد و این تبلیغات رادیو "ایران" را همسو با اهداف مخالفان جنبش ارزیابی کرد. پس از صدور این اطلاعیه و پس از پشت سر ماندن سالگرد حمله به کوی دانشگاه، رادیو "ایران" پیرامون اطلاعیه "راه‌توده" خواهان گفتگویی با مسئولین نشریه راه‌توده شد. این گفتگو، پیرامون مفاد آن اطلاعیه انجام شد که آن را عیناً در زیر می‌خوانید:

**گفتگوی رادیویی راه توده، پیرامون سیاست تشویقی - تهیجی
"رادیو ایران" با هدف به خیابان کشاندن جوانان!**

گام‌های کوتاه کودتائی را به گام‌های بلند کودتا تبدیل نکنید!

هیچ کس نمی‌تواند اراده و آرزوی خویش را از خارج کشور به مردم در داخل کشور تحصیل کند!

سیاست خود شما مربوط است. آنچه که مورد نظر ما بود و هست این بخشی است که در ایران شنیده میشود، ما راجع به این حرف داریم. خدابخشیان - تأیید می‌کنم حرف شما را، چون آن مطلب اطلاعیه شما در رابطه با همان چند روز است. اما اجازه بدهید یک پرسش بکنم: شما در این اطلاعیه، در حقیقت اشاره کرده‌اید که رادیوی لس‌آنجلس که برای ایران برنامه پخش می‌کند، خودش را با خواسته‌های جناح راست هماهنگ کرده‌است. در حالیکه این یک واقعیتی است که بسیاری از دوستانی که در همین بخش رادیویی همکاری می‌کنند معتقدند، ما داریم خط اصلاحات، خط خاتمی، خط اعتراضات مردمی را پخش می‌کنیم.

راه‌توده: بنیید آقای خدابخشیان در اینکه در داخل کشور در همین جنبش دانشجویی و در میان جوانان کسانی هستند که دارای تمایلات تند هستند، یعنی کشتش به سمت مقابله، کشتش به سمت نشان دادن یک واکنش تند دارند، تردیدی وجود ندارد؛ این هست، منتهی بحث بر سر این است که ما وقتی می‌گوئیم از جنبش مردم حمایت می‌کنیم، از دوم خرداد حمایت می‌کنیم، از دولت آقای خاتمی حمایت می‌کنیم، باید این سیاست را در هماهنگی با رویدادها و واقعیات و امکانات داخل کشور پی بگیریم.

خدابخشیان - اعلامیه‌ای که نشریه "راه‌توده" درباره نقش رادیوی ما در جریان سالگرد حمله به کوی دانشگاه منتشر کرد، باعث نگرانی ما شد. برآستی، آیا رادیوی ما نقش مخربی را بازی می‌کند؟ رادیو صدای ایران، رادیو بیست و چهار ساعته لس‌آنجلس، که در حقیقت یک خطی از این رادیو، خط خاتمی و خط اصلاحات را تقویت می‌کند. آیا ما خطای تاکتیکی می‌کنیم؟ یا نه، فقط داریم واقعیت‌های ایران را بازگو می‌کنیم. همکاران ما معتقدند که رادیوی ما پاسخگوی فاکس‌ها و در حقیقت بیانیه‌هایی است که از داخل ایران می‌رسد. به نظر شما آیا بیانیه شما یک مقدار تند نیست؟

راه‌توده: بله. اولاً این نکته را تصحیح بکنیم، که در آن اعلامیه بحث بر سر آن بخش از رادیوی شماست که برای ایران برنامه پخش می‌کند و در ایران شنیده می‌شود و از این بخش هم آن قسمتی مورد نظر ماست، که در دوران اخیر و در ارتباط با سالگرد حمله به کوی دانشگاه یک سیاستی را دنبال می‌کند که سؤال برانگیز است. ما نسبت به این سیاست تبلیغاتی شما انتقاد داریم، والا رادیوی شما هم مانند بسیاری از رادیوهای فارسی زبان دیگر کارش را می‌کند، با هر کسی دلش بخواهد مصاحبه میکند، هر کس دلش بخواهد گوش می‌دهد یا نمی‌دهد، این به

یعنی در اتحاد با جنبش داخل کشور حرکت کنیم. هر کس مدعی همسویی با جنبش مردم، اصلاحات و آقای خاتمی است، علی‌الاصول چنین سیاست و روشی را باید داشته باشد و انتقادهای و ایرادهایش را هم در همین چارچوب مطرح کند.

حال بیایید نگاه کنید، ببینید تشکل‌های واقعی و موجود جنبش، رهبرانی که نام و افکارشان برای مردم آشناست و حتی طرفداران اصلاحات که در حاشیه حاکمیت و یا حتی خارج از حاکمیت، اما در داخل کشور قرار دارند و دارای گرایش‌های مختلفی هستند، آنها در جریان سالگرد حمله به کوی دانشگاه چنین سیاستی را که آن بخش رادیوی شما که صدایش در ایران شنیده می‌شود، پیش بردند و یا تأیید کردند؟ این یک سوال است که البته پاسخ دادن و یا ندادن به آن به مسئولین و گرانندگان رادیوی شما و یا همان بخش مربوط به ایران بر می‌گردد و ما نه می‌خواهیم و نه به خود اجازه می‌دهیم در مورد سیاست‌های گردانندگان رادیوی شما اظهار نظر کنیم، اما به خود حق می‌دهیم نظرم‌ان را در این رابطه‌ها بدهیم؛ حتی اگر گفتن این نظر منجر به آن شود که همین امکان کوچکی که رادیوی شما گهگاه در اختیار ما می‌گذارد تا نظراتمان را بگوئیم محدود و یا حتی قطع شود. شما حق دارید، کار یک رسانه رادیویی یا نوشتاری انعکاس اخبار و رویدادهائی است که در جامعه رخ می‌دهد، اما این وظیفه اطلاع‌رسانی جوانب مختلفی دارد. بیطرفی باید مراعات شود. وقتی کسانی از داخل کشور به رادیوی شما تلفن می‌کنند و رادیوی شما آن را پخش می‌کند آیا رادیوی شما تلاش می‌کند نقطه نظرات مقابل را هم جویا شده و در همین سطح پخش کند؟ مثلاً مطلع شود و مردم را هم مطلع کند که در برابر آنها که از داخل کشور تلفن می‌کنند و مردم را به تظاهرات خیابانی فرا می‌خوانند، مثلاً دفتر تحکیم وحدت دانشجویی چه می‌گوید یا رهبران آنها چه واکنشی دارند؟ استدلال‌های دو طرف پخش می‌شود؟ پاسخ به این سئوالات مشخص می‌کند، که این رسانه رادیویی و یا نوشتاری نقش روشنگر دارد و یا نقش تهییج‌کننده و تشویق‌کننده یک جریان و یک خط معین و یک روش اعتراضی؟ البته این شامل حال آن رسانه‌هایی می‌شود که حزبی، سازمانی و وابسته به جریان‌های سیاسی نیستند و تنها می‌خواهند منعکس‌کننده همه نظرات باشند. یعنی همان وظیفه و هدفی که شما در مورد رادیوی خودتان اظهار داشتید. حال، اما می‌پرسیم این روش تشویقی برای اعتراض‌های خیابانی که رادیوی شما مشوق آن شد و هنوز هم ادامه می‌دهد، در داخل کشور با موافقت چه کسانی روبروست؟ درست است که کسانی از داخل کشور تلفن می‌زنند، ما نمی‌گوئیم مشوق و خط‌دهنده برخی کسانی که از ایران به شما تلفن می‌کنند ممکن است همان دست راستی‌های مخالف اصلاحات باشند و یک عده‌ای را بسیج کرده باشند که تلفن کنند و مردم را تشویق به ریختن توی خیابان‌ها بکنند. ما این را هم نمی‌خواهیم بگوئیم و چنین ادعائی را هم نداریم، برای اینکه اطلاعی در این باره نداریم. اما می‌گوئیم آیا سیاست نیروهای دست راستی و توطئه‌گر علیه جنبش مردم یک چنین سیاست آشوب برانگیزی نیست؟ آیا آنها در جریان رویدادهای خرم‌آباد دقیقاً همین سیاست را پیش نبردند؟ تلاش آنها این نیست که شرایط را برای یک مقابله خونین با مردم فراهم کنند؟ اگر سیاست آنها اینست و ما هم در برابر آنها و در کنار جنبش مردم خودمان را احساس می‌کنیم، آیا نباید در برابر آن سیاست دست راستی‌ها قرار بگیریم؟ چرا باید در عمل به گونه‌ای رفتار و تبلیغات کنیم که تقویت‌کننده سیاست آنها باشد؟ در حالیکه باید کوشید آن سیاست را افشاء و خنثی کرد. با همین شناخت و احساس مسئولیت در برابر جنبش است که ما در آن اطلاعیه نوشتیم: نیروهای مخالف جنبش، سیاستی را که نمی‌توانند از زبان خود در جامعه پیش ببرند، می‌کوشند از زبان اپوزیسیون خارج از کشور پیش ببرند. شما خودتان خوب می‌دانید که

الان هر چیزی که رادیو و تلویزیون ایران بگوید مردم قبول ندارند. هر چیزی که روزنامه‌های کیهان و جمهوری اسلامی و رسالت و قدس بنویسند مردم خلاف آن را قبول دارند. حال می‌توان تصور کرد، که آنها برای آنکه سیاست شورش‌ساز و نظامی کردن اوضاع را پیش ببرند یواش یواش به این فکر هم می‌توانند افتاده باشند، که اگر منابع اطلاعاتی جنبش مردم را با بستن مطبوعات دوم‌خردادی محدود کنند و این مطبوعات در صحنه نباشند، مردم خواه و ناخواه گرایش پیدا می‌کنند به رادیوهای خارج از ایران. این اندیشه می‌تواند در میان آنها شکل گرفته باشد، حالا که مردم حرف ما را از طریق مطبوعات خودمان و رادیو و تلویزیون خودمان قبول ندارند، اگر یک رادیویی بعنوان اپوزیسیون در خارج از ایران همین حرف‌ها و همین سیاست را دارد و پیش می‌برد و صدایش هم در داخل کشور شنیده می‌شود، بگذار این سیاست را آن رادیو پیش ببرد و تلاش این چند روزنامه کم‌نفسی که از جمع روزنامه‌های طرفدار جنبش باقی مانده و با سیاست تنش‌آفرینی مخالفت می‌کنند را خنثی کند. این سیاست چیست؟ این سیاست یعنی اینکه عده‌ای سازمان نیافته، بی‌هدف و شتابزده بیایند در خیابان و حتی تحریک شوند که بیایند به خیابان، آنوقت عوامل خودشان بخشی از شهر و تاسیسات شهری را به آتش بکشند و حتی در میان مردم قرار بگیرند و کوکتل مولوتف دست ساز هم به سوی نیروهای انتظامی پرتاب کنند تا از آن طرف تیراندازی شروع شود. این نابرابری نیروها و نداشتن رهبری به خونریزی و نظامی شدن اوضاع ختم خواهد شد. این درست همان کاری است که در پایان تحصن دانشجویان در سال گذشته کردند و موفق نشدند تا آخر پیش بروند، در مشهد هنگام سفر خاتمی به این شهر کردند، در همین خرم‌آباد هم همین نقشه را پیاده کردند، اما موفق نشدند. سؤال ما اینست که این به خیابان آمدن اگر هم عملی شود، آیا واقعا در سطح یک جنبش توده‌ای وسیع خواهد بود؟ آیا امکان مقابله با آن نیست؟

ما هرگز نمی‌خواهیم این را بگوئیم که در اجرا و پی‌گیری این سیاست یک هماهنگی سازمانی بین خارج و داخل کشور وجود دارد، بلکه می‌گوئیم استنباط می‌شود توطئه‌گران از این سیاست استفاده می‌کنند، زیرا این سیاست خودشان است که از زبان یک رادیوی خارج از کشور و با ادعای اپوزیسیون پخش می‌شود. واقعیت این است که در داخل کشور الان شنوندگان رادیو "بی. بی. سی" یا بقیه رادیوهای فارسی زبان زیاد شده‌است. خوب، جناح راست می‌بیند عین سیاست و هدف آنها از زبان اپوزیسیون و از طریق برخی از این رادیوها دنبال می‌شود. این بهترین حالت برای آنهاست و یکی از دستاوردهای بستن مطبوعات داخل کشور، رونق بخشیدن به همین رادیوها و پیش رفتن سیاست راست از طریق برخی از این رادیوهاست. یعنی سیاست مخالفان جنبش در داخل کشور حالا دو بلندگوی داخلی و خارجی پیدا کرده‌است!

استقبال و استفاده از بلندگوهای خارج کشور توسط جناح راست را شما می‌توانید در آن سوء استفاده تحریف آمیزی ببینید که روزنامه کیهان حسین شریعتمداری از سخنان آقای نگهدار و آقای کشتگر در مصاحبه با رادیو "آزادی" کرد و با عنوان بزرگ نوشت، که از خارج کشور شورش در داخل کشور تشویق می‌شود. در حالیکه همه می‌دانند این سیاست خود حسین شریعتمداری و ستادهای توطئه‌است که ایشان هم عضو آنست. خودشان زمینه‌های شورش را در خرم‌آباد سازمان دادند. آقایان در حالیکه از سیاست تشویق به شورش و تظاهرات خیابانی توسط برخی رادیوهای فارسی زبان خارج کشور استقبال می‌کنند، در عین حال تبلیغات داخلی خودشان را چنان تنظیم می‌کنند که وقتی مردم سر به عصیان برداشته را به گلوله بستند، بتوانند بنویسند و در نماز جمعه‌ها بگویند از خارج این شورش سازمان داده و یا تشویق شده بود. با همین

هدف از میان سخنان فرخ نگهدار و علی کشتگر آن عنوان تحریک آمیز و تحریف شده را آقای شریعتمداری زینت بخش صفحه اول روزنامه کیهان خودش کرد و تلاش کردن زمینه دستگیری عده‌ای را بعنوان مارکسیست و طرفدار و مشوق شورش فراهم کنند. مثلا یک توطئه از خارج را سرکوب کرده‌اند. این زمینه‌چینی‌ها و استفاده بردن‌ها از سیاست‌های غلط و پیشنهادهای نسنجیده و استفاده‌ای که از آن می‌شود، از نظر ما، یعنی توطئه. منظور ما این نیست که آن چه آقایان کشتگر و نگهدار مطرح کردند، توطئه بود، خیر! آن استفاده یا سوءاستفاده‌ای که حسین شریعتمداری و روزنامه کیهان در داخل کشور از این سخنان کردند، نامش توطئه است. بخش مربوط به ایران رادیوی شما هم متأسفانه، در جریان سالگرد حمله به کوی دانشگاه همین خط را تقویت کرد. شما حوادث خرم آباد را پیگیری کنید. همین مضامین‌های که آقای "افشار" و دیگر رهبران دفتر تحکیم وحدت که در روزنامه "حیات نو" منتشر شد را اگر بخوانید، در آنجا دقیقا تشریح کردند که چگونه ستاد توطئه علیه جنبش مردم، افراد را سازمان دادند و برای شورش و به آتش کشیدن تاسیسات شهر به خرم‌آباد منتقل کردند. اسم اینها را گذاشته‌اند لباس شخصی‌ها. لباس شخصی کیست؟ اینها افراد واحدهای سیاه "نیروی ویژه پاسدار ولایت‌اند که رهبریشان با سردار غلامرضا نقدی است، یعنی همان فرمانده حفاظت اطلاعات و یا ضد اطلاعات نیروهای انتظامی. این نیرو به سبک گارد جاویدان شاهنشاهی تشکیل شده‌است و در شهرهای مختلف پایگاه دارد و در واحدهای مختلف نظامی افراد آن مستقرند. مشتی لش و اوپاش هم زیر نظر آنها متشکل شده‌اند. برای شورش‌ها و به آتش کشیدن تاسیسات شهری و ادارات تعلیم دیده‌اند و اغلب از قم، اصفهان و تهران به نقاط مختلف کشور اعزام می‌شوند. مثلا در سرکوب تظاهرات مردم سنندج که برای دفاع از "اوجلان"، رهبر دستگیر شده کردهای ترکیه و با اجازه مقامات محلی تظاهرات کرده بودند، اینها را از واحد اصفهان به سنندج منتقل کرده بودند. درباره حوادث خرم آباد هم امروز روزنامه‌ها نوشتند که تعدادی از افرادی که برای برهم زدن تجمع دانشجویان دفتر تحکیم وحدت به خرم‌آباد منتقل شده بودند شناسایی شده‌اند. ما می‌گوییم آنها می‌خواهند هر چه زودتر کار را به یک برخورد نظامی بکشانند، چنین برخوردی را به سود خودشان می‌دانند چون احساس می‌کنند، علیرغم همه بگیروبندی که از مطبوعات کرده‌اند، زمان به زیان آنهاست. هر چه زمان می‌گذرد واریز در نیروهای آنطرف، یعنی در نیروهای راست بیشتر می‌شود. حتی در میان انصار حزب الله هم شکاف ایجاد شده‌است. همین کیانوش مظفری و فرهاد امیرابراهیمی از درون همین انصار بیرون زده‌اند و شبکه صدور فتوای قتل‌ها را فاش کرده‌اند. حتی گفته می‌شود، کسان دیگری هم از میان انصار حزب‌الله دست به افشگری‌های کتبی و شبنامه‌ای زده‌اند. آنها شتاب دارند، زیرا اگر شش ماه دیگر آقای خاتمی یکبار دیگر و با آرائی بیشتر از انتخابات گذشته انتخاب شود، آنوقت مقابله با او و اصلاحات بسیار دشوارتر خواهد شد، زیرا مردم در آن صورت در انتخابات شرکت نکرده‌اند، بلکه در رفتارند اصلاحات شرکت کرده‌اند. آنها امروز به نظامی کردن اوضاع ایران، به سرکوب خونین مردم و ترساندن مردم احتیاج دارند.

فرصتی برای رادیوی شما فراهم است برای پر کردن خلاء ناشی از بسته شدن مطبوعات و کمک به هدایت و آگاهی بخشی به جنبش. این کار در یک صورت ممکن است و آن اینکه ابتدا ببینیم ما چه می‌خواهیم با جنبش بکنیم؟ با حوادثی که اتفاق می‌افتد می‌خواهیم چه بکنیم؟ می‌خواهیم حوادث و رویدادها را توضیح بدهیم؟ می‌خواهیم زمینه‌های کشف نشده یا گفته نشده حوادث را بازگو کنیم؟ یعنی می‌خواهیم آنچه را مطبوعات دوم خرداد در ابتدا می‌کردند و اکنون بسته شده‌اند و نمی‌کنند را با صراحت بیشتری دنبال کنیم؟ می‌خواهیم سیاستی را در این جهت و با این کیفیت پیش ببریم و یا اینکه دنبال حوادث راه افتاده ایم و فقط می‌خواهیم شورش درست شود، می‌خواهیم به خیابان‌ها بریزند. مثلا اراده ما در بیرون این باشد که مردم بیایند در خیابان‌ها تظاهرات کنند!

شما ببینید! این یک استدلال بسیار ساده‌ای است: در جاهای مختلف مطرح می‌شود که چرا مردم را به خیابان نمی‌آورند؟ سؤال ما اینست که مردم برای چه به خیابان بیایند. یعنی یک نیروی اپوزیسیون، یک نیروی متشکل داخل کشور، یک جریان سازمانده، مردم را برای چه بیرون می‌آورد؟ در زمان شاه، در سال ۵۶ یا ۵۷ مردم را می‌آوردند بیرون که به حکومت نشان بدهند این مردم، این جمعیت با این عظمت، نظام شاهنشاهی را نمی‌خواهند و می‌خواهند آنرا سرنگون سازند و یا هر چیز دیگری. به این دلیل مردم بیرون می‌آیند. این مربوط به آن دوران است. این دوره‌ای که اکنون راجع به آن صحبت می‌کنیم، چهار انتخابات در آن انجام شده‌است. مردم در هر انتخابات بیشتر از انتخابات قبلی عملا و کتبا رفته‌اند و نظرشان را در صندوق ریخته‌اند و حکومت دقیقا می‌داند که پایگاه ندارد. حتی خودشان می‌گویند که پایگاه ما بین ۱۵ تا ۲۰ درصد است. پس اگر بیرون آوردن مردم و یا بیرون آمدن مردم با هدف نشان دادن میزان ناراضی مردم از حکومت باشد، که این ناراضی کتبا در صندوق‌های رای ریخته شده و رئیس جمهور هم روی همین رای نشسته است. این یک برداشت از دعوت مردم، در لحظه کنونی و با توجه به شرایطی که در جامعه وجود دارد، برای آمدن به خیابان و تظاهرات است. حالا برویم به سراغ حالت دوم. در این حالت هم باید به خودمان صادقانه پاسخ بدهیم، که اگر هدف این است که، ای مردم! بیایید از خانه‌هایتان بیرون و بروید ارگان‌های حکومتی را بگیرید، یعنی قیام کنید! این، البته یک مسئله دیگری است، که باید با صراحت طرح شود تا با همین صراحت هم بتوان راجع به آن صحبت کرد و دید آیا چنین شرایطی اکنون در جامعه فراهم هست؟ آیا زمان چنین فراخوانی همین حالاست؟ آیا هیچ راه حل دیگری وجود ندارد؟ هیچ پتانسیل دیگری وجود ندارد؟ اگر وجود دارد، از این ظرفیت نباید استفاده کنیم؟ نباید فکر کنیم که هنوز مجلس هست، هنوز دولت هست، هنوز مطبوعات هست؟ آیا نباید نقائص کار این ارگان‌ها را صادقانه به اصلاح طلبان گفت و توصیه‌ها و نظرات انتقادی را مطرح کرد؟ آیا نباید تا آخرین لحظه از این امکانات و از این ارتباط قانونی طرفداران اصلاحات و طرفداران جنبش با مردم استفاده کرد؟ چرا ما نتوانیم این امکانات را درک کنیم؟ چرا ما درک نمی‌کنیم، که هنوز مردم می‌روند به آسانی، مثلا روزنامه حیات نو یا آفتاب امروز و هفته‌نامه‌ها و ماهنامه‌ها را می‌خرند و کسی هم نمی‌تواند آنها را به جرم خریدن و خواندن نشریات قانونی و علنی دستگیر کند و به او بگوید که چرا این روزنامه و یا این نشریه را خریده‌ای؟ آنها از همین وضعیت عصبانی‌اند و می‌خواهند هرچه زودتر چنان ورق را برگردانند که انتشار و خواندن همین مطالبی که امروز در همین مطبوعات منتشر می‌شود و احتمالا فردا به شکل زیراکس و شبنامه منتشر خواهد شد، جرم محسوب شود و مردم را بگیرند و زعب و وحشت در جامعه ایجاد کنند. اگر ورق برگردد و آنها میداندار مطلق شوند،

شما تصور کنید که با همه تبلیغاتی که برای تظاهرات خیابانی در سالگرد حمله به کوی دانشگاه شد و یا به مناسبت دیگر، سیصد نفر، هزار نفر، دو هزار نفر، اصلا فکر نکنید با این تشویقی که رادیوی شما کرد ده هزار نفر هم می‌آیند بیرون. یک حرکتی مثل میدان زاله در زمان انقلاب یا چیزی وسیع‌تر از آن انجام می‌شد و بعد هم به بهانه آن پانصد، ششصد نفر را هم دستگیر می‌کردند. فضای موجود کشور به سود نظامی شدن عوض نمی‌شد؟

کشاندن مردم دارد و این درست همان خواست مخالفان جنبش مردم در لحظه کنونی است، زیرا می‌دانند در چنین حالتی می‌توانند تظاهرات و یا خیزش‌های پراکنده، نامنظم و سازمان‌یافته را به خون کشیده و گام‌های بلندتری برای رسیدن به اهداف کودتای ۲۸ مرداد بردارند. اگر شما ده تا بیست تا تلفن در روز داشتید این به معنای جو و خواست عمومی حاکم بر کشور نیست، تصور نکنیم این تلفن‌ها و تلفن‌کنندگان سخنگوی میلیون‌ها مردم ناراضی ایران هستند که می‌خواهند بریزند توی خیابان. آیا چنین شرایطی هست؟ که این میلیون‌ها نفر بریزند بیرون؟

خدا بخشیمان: شاید عده‌ای با خواندن اطلاعیه شما تصور کرده بودند شما جنگ سرد با ما را می‌خواهید راه بیانازید!

راه توده: اصلا ما اهل این نوع جنگ‌ها چه سرد و چه گرم آن نیستیم و در اینجا هم صرفا خواستیم نظراتمان را توضیح بدهیم. دقیقا هم تاکید می‌کنم که مسئله ما اصلا این نیست که خط مشی برای رادیوی شما تعیین بکنیم یا اینکه آنرا خائن یا خادم بدانیم، اصلا بحث ما این حرف‌ها نیست. ما می‌گوییم نباید سیاستی را داشت که این سیاست در خدمت جناح راست و مخالف جنبش از آب در بیاید، این غلط است. رادیوی شما می‌توانست و هنوز هم می‌تواند نقش خوبی در جهت افشاگری و رشد جنبش و آگاهی آن ایفاء کند و جای خالی مطبوعاتی که بسته شدند را با ادامه سیاست همان نشریات اما دقیق‌تر و مستندتر و صریح‌تر دنبال کند. بنظر ما سیاستی که اکنون در این بخش رادیوی شما دنبال می‌شود، عملا در این دوران با استقبال جناح راست روبرو خواهد بود و آنها حتی تشویق می‌شوند که مطبوعات را بیشتر محدود کرده و جلوی انتشار دوباره مطبوعات توقیف شده را هم بگیرند تا افشار متوسط اجتماعی که اتفاقا خوانندگان روزنامه‌ها هم بیشتر آنها هستند، شنونده این رادیو شوند. یعنی شنونده و از آن مهم‌تر، پذیرنده و قبول کننده سیاست کنونی این رادیو شوند که در واقع همان سیاست جناح راست برای ایجاد شورش کور، سرکوب آن و برداشتن گام بلند به طرف هدف نهائی و تکمیلی کودتاست! البته، بعد از برداشتن چنین گامی، رادیوی شما هم گرفتار محدودیت‌های پارازیت و ممنوع شدن مصاحبه با آن از داخل کشور خواهد شد و از این طریق نفس آن را خواهند گرفت. حتی من با شما شرط می‌بندم که اگر امروز سیاست خودش را این رادیو تغییر بدهد و مثلا همان خط مشی متین نشریاتی مثل "خرداد"، "صبح امروز"، "بهار"، "مشارکت" و "فتح" را که همگی بسته شدند، دنبال کند و با همان عمق و اندیشه در خدمت جنبش قرار بگیرد و تازه نقائص و محدودیت‌های اجتناب‌ناپذیر آنها را هم نداشته باشد، آنوقت خواهید دید که وزارت مخابرات و سیمای جمهوری اسلامی انواع پارازیت‌ها را روی طول موج این رادیو خواهند انداخت تا صدایش به کسی در داخل کشور نرسد. امروز استفاده‌شان را از این تبلیغات می‌کنند و سکوت می‌کنند، فردا این گشاده دستی و اغماض به ضد خودش تبدیل خواهد شد. واقعا چرا شما باید چنین امکاناتی را که برای ارتباط با مردم بدست آورده‌اید و وظیفه ملی هر کسی ایجاد می‌کند که چنین امکاناتی را در خدمت جنبش قرار دهد، از دست بدهید؟ ما امیدواریم این استدلال‌های ما، که در واقع توضیحات بیشتری بود در باره انگیزه اطلاعیه‌ای که منتشر کردیم، بجای هر نوع واکنش احساساتی از سوی برخی همکاران و یا حتی شنوندگان شما، موجب بحث و کنکاش بیشتر پیرامون اوضاع بسیار خطیر امروز ایران شود. ما با کمال حسن نیت و با صداقت کامل این مطالبی که در این مصاحبه از زبان من مطرح شد را بارها در نشریه "راه توده" نیز منعکس کرده‌ایم.

سخن ما اینست؛ اطلاعیه ما هم در همین رابطه بود. نه جنگ سردی در میان است و نه جنگ گرم!

اینها می‌شود مسائل غیر قانونی و آنوقت ارتباط جنبش با طرفداران جنبش قطع می‌شود. ما باید توجه کنیم که امروز مجلس در اختیار طرفداران جنبش و اصلاحات است؛ چرا باید تاکتیک عجولانه‌ای را اتخاذ کرد، که باعث شود شرایط بگونه‌ای عوض شود، که خواست مخالفان جنبش و تحولات است؟ شرایطی که بتوانند به بهانه آن مجلس را منحل کنند و در آن را ببندند؟ یا انحلال دولت را اعلام کنند و امکانات موجود از دست جنبش خارج شود!

خدا بخشیمان: راه توده همیشه نگران یک کودتا، حتی کودتایی به سبک ۲۸ مرداد در ایران امروز بوده است. آیا آنچه طی این سه سال شده، کودتا نبوده و یا شما نگران تکرار یک ۲۸ مرداد کامل و ضربه‌ای هستید؟

راه توده: ببینید آقای خدا بخشیمان! تکرار تاریخ به شیوه گذشته امکان ندارد. یعنی کودتای ۲۸ مرداد را نمی‌شود امروز در ایران عینا پیاده کرد، اما اهداف اصلی آن کودتا هر چه بود، می‌تواند در یک عملیات کودتایی در داخل کشور به اشکال دیگری دنبال شود و از خارج کشور هم حمایت و یا حتی هدایت بشود. این، بحث و نظر ما درباره کودتا در شرایط کنونی ایران است. یعنی، حالا نمی‌شود مثل سال ۳۲ مستقیما از امریکا بیایند، شوارتسکف می‌مور شود، خانم اشرف برود به تهران پیام کودتا برای برادرش ببرد و بقیه مسائلی که خودتان اطلاع دارید. قضیه اینطور نیست. زمان گذشته است و اوضاع تغییر کرده است. اما آن اهدافی که کودتای ۲۸ مرداد علیه آزادی‌ها، مطبوعات، مجلس و نمایندگان منتخب مردم، استقلال کشور، دفاع از منابع و منافع ملی و تشکیل یک دولت تسلیم در برابر اراده امریکا و انگلیس داشت، جلوگیری از فعالیت احزاب سیاسی، دستگیری آزادیخواهان و مبارزان، زندان، تبعید و اعدام و خلاصه برگرداندن ورق دموکراسی، آن چیزی است که در ۲۸ مرداد اتفاق افتاد. اگر این مجموعه هدف کودتای ۲۸ مرداد بود، که بود، امروز هم جناح راست آن چه که می‌کند و همگی شاهدش هستیم، برای دستیابی به همین هدف است. آنها در این شش ماه اخیر، حتی پس از انتخابات مجلس با اراده بیشتری همین هدف را دنبال کرده‌اند، اما نتوانسته‌اند موفق شوند. یعنی کودتای گام به گام کرده‌اند، اما مثل پچه‌هایی که تازه راه می‌افتند "تاتی تاتی" کرده‌اند. خطر بزرگ اینست که بعد از این تاتی تاتی راه رفتن، دویدن را بیاموزند و به همان هدفی برسند که کودتای ۲۸ مرداد رسید. همه بحث ما این است که نگذاریم این "تاتی تاتی" کردن‌ها به دویدن آقایان بیانجامد. جلوی این گام‌ها را همین حالا باید گرفت. امروز وظیفه همه ما، همه طرفداران جنبش و همه مخالفان کودتا، همه حامیان دموکراسی و همه میهن‌دوستان واقعی اینست که راهکارهایی را بیابیم و در برابر مردم، جنبش آنها و طرفداران تحولات و اصلاح طلبان بگذاریم، یعنی همه طرفداران جنبش به کمک هم باید ببینیم در چه شرایطی و لحظه‌ای قرار داریم و برای گشودن راه در مقابل جنبش مردم چه پیشنهادهای عملی و ابتکارهایی داریم. همه ابتکار این نیست که همین حالا و همین لحظه، بدون در نظر گرفتن شرایط مردم، آرایش نیروها، بسیج سازمانی جنبش از مردم بخواهیم بریزند توی خیابان. شاید در یک شرایط دیگری چنین کاری ضرورت داشته باشد و مردم هم به این نتیجه رسیده باشند، اما فعلا ما در باره شرایط کنونی صحبت می‌کنیم. در این شرایط، که هنوز امکانات دیگری برای پیش تازاندن جنبش وجود دارد، ما درست نیست که از مردم بخواهیم بریزند توی خیابان، چرا؟ چون ما در خارج از کشور چنین اراده کرده‌ایم و اینطوری دلمان می‌خواهد! بحث ما با آن بخش از برنامه‌های رادیوی شما که در ایران شنیده می‌شود دقیقا همین روش و همین نکته است، یعنی این رادیو بجای آنکه در تلاش یافتن راهبردهای مناسب با شرایط برای جنبش باشد، در پی تحقق اراده‌ایست که برای به خیابان